

انقلاب جاویدان ما

(رجوع به صفحات ۳ و ۲)

Ketabton.com



۱۳۵۲/۷/۸

۱۸

بنای علی محمد هاشم میوند وال

طوری که شفاها خود را اظهار داشته که دلایل کافی
 علیه شما موجود است و علاوه نمودید که باینکه شهادت محمد اکرم پیلوت
 را که دارای تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید
 و باینکه شهادت محمد اکرم پیلوت را در این
 تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید
 که اگر شهادت یکسری دیگر از رفقا متمم
 خود را استماع نماید اینک به اثر خود
 نخواسته که حضرات و ما باید تحریر نماید که موضوع
 را به تلقین خویش در محکم در زنده نگردد بلکه
 ارزوی خود که است پس این است

چون شما فرمودید که از اینها متهم شهادت
 علیه من موجود است و میترسیدم آنرا
 بکنز اینها من به شنیدن آواز ثبت شده
 این شهادت احترامی ندارم
 در محکم از اینها ندارم
 مؤید خواهر محمد من بوده است

باید سند تحریری در زمینه تحریر نماید
 علی محمد هاشم میوند وال

متن سوال و جواب

سوال :

بنای علی محمد هاشم میوند وال

طوریکه شفاها خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی غرض اثبات
 علیه شما موجود است و علاوه نمودید که باینکه شهادت محمد اکرم پیلوت
 را که دارای تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت
 یکسری دیگر از رفقا متمم خود را استماع نمایند اینک به اثر خواهش شما
 و خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر نمایند که این موضوع را به
 تلقین خویش در محکم ارائه نکرده بلکه آرزوی خود شما است پس به این
 اساس باید سند تحریری در زمینه تحریر نماید ؟ «امضاء»

جواب :

محترما :

چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادتی علیه من موجود است
 و میتوانی آن را بمن بشنویید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت
 اعتراض ندارم .

و در محکم اعتراض ندارم .

چونکه خواهش خود من بوده است .

(امضاء محمد هاشم)

۸ میزان

محاكمه جنرال عبدالولی شروع شد

کابل ۱۳ میزان (ب) :

محاكمه جنرال عبدالولی سابق قوماندان قوای مرکز پس از اینکه
 دوسیه های نسبتی وی تکمیل و به دیوان حرب سپرده شده بود
 از طرف دیوان حرب شروع گردید .

(ب)

ختم قرآن کریم با شترک بنماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم در مسجد ارگ ریاست جمهوری صورت گرفت

ختم قرآن عظیم الشان که هفته گذشته در مسجد ارگ ریاست جمهوری با شترک بنماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم، دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه، بعضی از صاحب منصبان ارشد ار دو، یکصد علما و بنابر وال کابل به امامت ناری محمد عمر بمناسبت ماه مبارک رمضان آغاز شده بود خاتمه یافت.

در ختم برای سعادت و رفاه تمام مردم افغانستان تحکیم رژیم جمهوری و اعتلای کشور عزیز و جهان اسلام دعا شد.

به منظور تهیه و توزیع چوب و زغال در ایام زمستان مطالعاتی روید سمت گرفته شد

بمقصد تهیه و توزیع چوب و زغال در ایام زمستان بناروالی کابل و ریاست تهیه ارزاق وزارت مالیه مطالعاتی را روید سمت گرفته است. یک منبع بناروالی کابل گفت دکتور غلام سخی نوزاد بناروالی کابل و بنماغلی محمد آصف رئیس تهیه رزاق و احتیاجات عامه وزارت مالیه قبل از ظهر دیروز در سالون بناروالی راجع به تهیه و توزیع چوب و زغال به شهربان مذاکره کردند. در این مذاکره تصمیم گرفته شده تا بمنظور تهیه یک مقدار کافی چوب و زغال در زمینه با مراجع مربوط تماس حاصل گردد در مذاکرات دیروزی بناروال کابل و رئیس تهیه رزاق و احتیاجات عامه که نماینده چوب فروشان نیز حاضر بود و به موافقه وی تجویز شد تا عموم چوب فروشان چوب مورد ضرورت مستهلکین را مطابق به نرخ تثبیت شده بناروالی عرضه نمایند. منبع افزود متخلفین قانونا مورد بازخواست شدید قرار میگیرند.

دست یکصد مامورین متهم سپین زر شرکت از کار گرفته شد

کندزب ۱۶ میزان: هیات تفتیش صدارت که موظف به بررسی امور سپین زر شرکت میباشد دست یکصد مامورین استفاده جویان بوسه را که در موضوعات مختلف مسؤلیت دارند از کار گرفت. بنماغلی محمد زمان کریم زاده رئیس تفتیش مرکزی صدارت که ریاست هیات را به عهده دارد گفت در اثر مطالعه و بررسی هیات تفتیش معلوم گردید که اشخاص آتی در مورد مجرائی کسرات پخته با کمپنی های خارجی و هم دیگر موضوعات مسؤل شناخته شده اند. وی علاوه کرد این عده مامورین که به اداری شرکت اهمیت قابل نشده و با ترمجرائی های ناقص شرکت را متضرر ساخته مستوجب بازخواست شدید میباشد. غلام سرور ناش سابق رئیس انجمن محمد نعیم عمر سابق معاون اداری، محمد ایوب اودین معاون تجارتی، محمد بسم الله مدیر عمومی، جارتی محمد صاحب اشرف آمر نمایندگی سپین زر در کندز حاجی دوست محمد مدیر کنترول، خواجسه نظام الدین مدیر عمومی تفتیش، عبدالله مدیر عمومی محاسبه، محمد اعظم مدیر عمومی اداری. وی افزود دست دو نفر اول الذکر قبلا از کار گرفته شده بودند سایر مامورین نسبت استفاده سوء در وظیفه دیروز از کار گرفته شد. طبق یک خبر دیگر هیات تفتیش صدارت در اثر مطالعه و بررسی امور سپین زر شرکت یکصد مامورین دیگران هم سسها در دوسیه های کمبود پخته و تفسیر صورت که خریداری نموده اند و همچنان دیگر موضوعات مسؤل شناخته و دست هایشان را از کار گرفته است. محمد یوسف سپروز آمر نمایندگی سپین زر شرکت در کابل، مولاداد آمر نمایندگی ارچن عبدالجلیل آمر نمایندگی در نالغان عبدالمحمد آمر نمایندگی در قلعه زال، عبدالجلیل آمر نمایندگی بغلان قدیم، محمد تقسیم آمر نمایندگی بتکی قلعه و امام قل آمر نمایندگی خواجسه غار. بنماغلی کریم زاده رئیس تفتیش گفت همچنان از یکصد مامورین متقاعد که معاش متقاعدشانرا میگیرند و توان کار را نداشته در دست های مختلف در سپین زر شرکت گماشته شده بودند از دوام کارشان معذرت خواسته شد.

مسجد جامع گل غندی افتتاح شد

چار یکار ب ۱۴ میزان: مسجد جامع گل غندی سپرنو چاریکار با آغاز ختم قرآن عظیم الشان افتتاح شد. این مسجد که کنجایش پنجمه نمازگزاران را در پیش از سه صد هزار افغانی مصارف ساختمان آنرا حاجی شمس الدین یکتان از سپرنو چاریکار مساعدت نموده است. مولوی عبدالرزاق نائب رئیس محکمه پروان و چند تن از علمای اکتام افتتاح مسجد بیایه عایی بپرامون ارژس دین مقدس اسلام و اماکن مترکه ایراد کرد ضمن دعای دسته جمعی مو اقیبت بنماغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم و تحکیم نظام جمهوری افغانستان را از بارگاه ایزد متعال آرزو نمودند.

قیمت گوشت گوسفندی کیلو چهل و پنج افغانی تثبیت شد

نرخ مواد تزاقی و محروقاتی و سایر اجناس ضروری در پانزده روز دوم ماه میزان توسط کمیته مختلط مرکب از نمایندگان وزارت های داخله عدلیه زراعت و آبیاری احصایه مرکزی صدارت عظمی و بناروالی کابل تعیین و تثبیت گردید نرخنامه های مواد مذکوره دیروز توسط نواحی مربوط مفتشین سیار بناروالی و به کار گیری شده پالندویان و خارتندویان بدکانداران توزیع گردید. در نرخنامه پانزده روز دوم میزان گوشت گوسفندی کیلو چهل و پنج افغانی گوشت بز کیلو چهل و دو افغانی درج گردیده است. همچنان چوب بلوط کیلو هفت کیلو بطور پر چون شکستانه هشت و نیم افغانی نان خاصه بوزن سه صد و شصت گرم دو افغانی و اجوره یختن نان کیلو بیست و پنج پول نرخ داده شده است. یک منبع تفتیش بناروالی کابل گفت به اثر شکایات بعضی از اهالی سپرد قسمت عدم موجودیت نرخنامه در برخی از دکانها تجویز میگردد تا نرخنامه هایی که بصورت رایگان توزیع میگردد در مقابل از هر دکاندار تسلیمی گرفته شود.

منبع گفت به عملی ساختن این امر ادعای دکاندار پیشی بر عدم توزیع نرخنامه قابل سمع نبوده و هیچ دلیلی جز تخلف از نرخنامه برایش باقی نماند. قرار یک خبر دیگر در دیروز گذشته دو صد و بیست و هشت نفر دکاندار که هشتاد و دو نفر آن خیاز میباشد بجرم گرانفروشی و تخلف از مقررات بناروالی جریمه نقدی شده است.

بمقصد رفع سرگردانی مردم جرایم ترافیکی در محکمه ابتدائیه محل وقوع جرم مورد رسیدگی قرار میگیرد

شورای عالی قضاء در جلسه اخیر خود که تحت ریاست دکتور عبدالمجید وزیر عدلیه ولوی خارتوال دایر شده بود تصویب نموده است که بمنظور هم آهنگ ساختن هر چه بیشتر عملیات و موافق قضایی کشور با اصول مندرج قانون تشکیلات و صلاحیت قضائی دولت جمهوری افغانستان و بمقصد رفع سرگردانی و مشکلات مردم در مراجعات شان بمحاکم و بالائرتامین رفاهیت به خلق الله از اهداف عالی نظام نوین بشمار میرود سر از اول ماه عقرب ۵۲ جرایم ترافیکی که عموما بروفق فقه حنفی شریعت اسلام محل و فصل میگردد مانند سایر جرایم عادی ابتداء در محکمه ابتدائیه محل وقوع جرم و مراعات دیوان جزا و معاملات محکمه ولایت مربوط مورد رسیدگی قرار گرفته و تمیز آن به پیشگاه دیوان جزا و معاملات مقام عالی تمیز صورت بگیرد. نظریه کثرت جرایم ترافیکی در شهر کابل و سرعت عمل لازمه و دیگر ایجابات خاص آن دیوان ترافیکی موجوده محکمه ولایت کابل همردیف دیگر محاکم جزایی ابتدایی مرکز ابتدای دیوان ترافیکی محکمه عالی استیفاء مرکز مراجعات به جرایم ترافیکی حوزه قضایی مربوط رسیدگی نماید. امریت عمومی اداری قضا تدابیر لازم جهت تعمیم این تصویب اتخاذ و موضوع رسیدگی به جرایم ترافیکی را بصورت یک کل در روشنائی اساسات علمی و ملاحظات عملی مطالعه و حین تجدید نظریه تشکیلات قضایی پیشین سادات مقتضی را در زمینه به شورای عالی تقدیم نماید.

مقررات تنظیم توریید فلم ها و تدویر مو سسات

طباعتی تصویب شد

کابل ۱۹ میزان ب: یک سلسله مقررات برای تنظیم و تهیه امور توریید و توزیع فلم ها و تنظیم فعالیت های فلم بردارهای خارجی در افغانستان و تدویر موسسات طباعتی تورییری و هنری اخیراً به تصویب مجلس وزراء رسیده است .

یک منبع ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور گفت که هدف مقررات مذکور تطبیق اهداف کلتوری ترییری و انتباهی دولت جمهوری افغانستان بوده و به مقصد جلوگیری از سوء استفاده هایی که قبلاً صورت گرفته تدریس گردیده است .

منبع افزود که توریید تمام فلم های خارجی که قبلاً توسط یکمده تاجرو اشخاص انفرادی صورت میگرفت به اساس مقرر توریید و توزیع فلم های خارجی در انحصار موسسه افغان فلم فراد داده شده است تا موسسه مذکور طبق شرایط و مقتضیات نظام جمهوری افغانستان به توریید و نمایش فلم اقدام موثر نماید .

منبع علاوه کرد که مقررات توریید و توزیع فلم های خارجی شامل هفت ماده بوده و نصب العین ملی رادرسمت برداخت محصول گمرکی مالیات تجارتي و مالیات بر عایدات تثبیت نموده است .

مقررات فلم برداران داخلی و خارجی در افغانستان که نیز تصویب مجلس عالی وزراء رسیده است که شامل چنان موادیست که از یکطرف به منفعت ملی افغانستان بوده از جانب دیگر تسهیلات لازم برای آن عده از فلم برداران خارجی که به افغانستان به مقصد فلم گیری سفر مینمایند فراهم میکند .

منبع افزود مقررات تدویر موسسات طباعتی تورییری و هنری مطابق ماده هفت فرمان شماره اول جمهوری تدوین گردیده و شامل موادیست که خلاهای قانونی مطبوعات رادرسمت تدویر تنظیم امور چنین موسسات رفع میکند .

این مقررات شامل چهار فصل و هجده ماده میباشد که فصل اول آن مطبوعات و مطابع را در فصل دوم آن فعالیت های موسسات طباعتی کتاب فروشی ها و نشرات مطبوعات را احتوا میکند .

فصل سوم تدویر سینما های کشور را تنظیم می بخشد .

فصل چهارم شامل مواد متفرقه است .

مقررات تدویر تیاترها سرکس ها و کنسرت ها شامل هفت ماده بوده و نمایشات مختلف انواع فرهنگی را مطابق ارزش های نظام جمهوری افغانستان تنظیم و تسهیل مینماید .

همچنان به موجب مقررات جداگانه افغان فلم موضوعات مربوط به حق الزحمه و ضمایم معاش عمالین و تولید کنندگان فلم را مطابق مقتضیات امروز تنظیم مینماید .

دور و سستی تو طشی شریکان ز مو نبر

او پښتو نستان شریکان بنه منان دی

کابل دتلی ۱۶ (ب) دشمالی آزاد پښتو نستان مو مندو مشرانو چه ښاغلی میراجان سیال، حاجی عبدا لمتین کوردا خیل، ملک خیر خان عیسی خیل ملک میر آغا خان، ملک حسن خان، ملک سردار خان، او ملک ظفر خان بابازی پکښی شامل دی .

دافغان نستان جمهوری حکومت ته په بوه پیغام کی دهغی ورو سستی خائینانه او ناخوان مردانه دسیسې په خلاف دخوتنو خا پښینو او دوطن دښمنو عناصرو له خوا تر تپشوی وه او دافغان نستان دجمهوری دولت دپښ حکومت له خوا کشف او شننه کړی شوه . خپله سخته کر که خرگنده کړی او ددغه ملی خیانت او نه بختونکی جرم مر تکبیر یی دپښتو نستان او افغان نستان داو لسو نو گو دشمنان بللی دی .

دمو مندو مشرانو پدی منا سبت چه دافغان او لس په همدغه خا پښا نه عمل خنثی کړی شویدی خپله خوښی خرگنده کړی ده، دغو مشرانو دافغان نستان دجمهوری دولت رئیس او صدراعظم ښاغلی محمد داؤد په قیادت بانندی خپل اعتماد خرگند کړیدی او د خپل ورور هیواد افغان نستان دجمهوری دولت سره پدی دخپلی هر ډول مر سستی، قر بانی او ملاتړ چمتو والی خرگند کړیدی .

یک فلم مستند ساخت افغان فلم در

مسکو و نمایش داده شد

مسکو ۱۴ میزان: اخیر در عمارت دوستی بامیل کشور های خارجی در مسکو یک فلم مستند ساخت افغان فلم مربوط به اعلان جمهوری در افغانستان نمایش داده شده که در آن عده از شخصیت های دولتی دانشمندان و اعضای انجمن دوستی شوروی و ارتباط کلتوری با افغانستان شرکت ورزیده بودند . این فلم صحنه هایی را از استقبال گرم ویی سابقه مردم افغانستان از نظام نوین در نقاط مختلف کشور منعکس می ساخت .

حصة اعظم مصرف فلم را قیمت مواد خامی که آن استفاده شده است . مدیریت های سینما آریانا و پارک و کابسل از خارج وارد گردید تشکیل میدهد . تمام قسمت های فلم اندرز مادر که توسط ښاغلی عبدالخالق علیل رزی و دایرکت شده ذریعه محمد نوری فلم برداری گردیده است . در ترتیب صحنه های آن از مناظر کابل و اطراف



دو صحنه از فلم اندرز مادر

فلم (اندرز مادر) به نمایش گذارده شد

این فلم هنری که سناریوی آنرا ښاغلی اسدالله داستان نویس نوشته اولین فلم مکمل میباشد که توسط کارکنان افغان فلم سرتا با در داخل کشور تهیه شده است .

یک منبع افغان فلم گفت در فلم اندرز مادر بیش از ۴۲ هنرمند و در حدود ۳ نفر از کارکنان مسلکی

و تخنیکي افغان فلم حصه گرفته و تقریباً یک میلیون افغانی در آن مصرف شده است .

فلم اندرز مادر که توسط افغان فلم تهیه شده طرف استقبال گرم علاقمندان قرار گرفت . نمایش فلم اندرز مادر که به پښتو و دری توسط افغان فلم تهیه و تولید گردیده در کابل در سینما های آریانا، پارک، کابل نداری و در جلال آباد به نمایش گذاشته شد .

یک منبع وزارت اطلاعات و کلتور گفت فلم اندرز مادر اولین فلم هنری است که یک ساعت و چهل دقیقه رادبر میگردد .



ژوندون

شماره ۳۰ شنبه ۲۱ میزان ۱۳۳۲ - رمضان المبارک ۱۳۹۳ مطابق ۱۳ اکتوبر ۱۹۷۳

دروژی مبارکه میاشت

روژه داسلام دسپیغلی دین دپنځوارکانوڅخه یو مهم رکن دی چه دنړی په څه دپاسه دپنځو ملیو نو مسلمانانو باندی په کال کی یوه میاشت فرس شویدی او دخدای ج متدین او متواضع بند گان ددغی فریضی په ادا کولو سره هم دخدای اوامر په ځای کوی اوهم دکال په یوه میاشت کی دخپل نفس دترکیبی په لاره کی له یوی ستری آزموینی سره مخامخ کیږی .

دروژی فضایل دومره ډیر دی چه په دغه مختصره یادو نه کی قلم دهغو له شمیرلو څخه عاجز دی . خو دومره باید وویل شی هغه څوک چه روژه نیسی او خپل وجودته مادی لدايدوڅخه له یوه پاکلی وخت نه تر بل پاکلی وخت پوری لیری ساتی په حقیقت کی هم د نفسانی خوا هشاتو سره مبارزه کوی او هم خپل نفس اوخپله روح دمشتبیا تو او حرامو په مقابل کی خوندي ساتی . ښکاره ده څوک چه واقعی روژه نیسی یعنی دخوراک اوچیناک څخه دخان ژغورلو په څنگ کسی بدن نور غری مثلا لاسونه او پښی سترگی ، زبه او غوږونه له ناوړه استعمال څخه ساتی او دهغو په وسیله گناه نه کوی او دروژی په یوه میاشت کی له گناهو نو څخه ځان لیری ساتی ، په حقیقت ځان دسمی لاری خواته دښو اعمالو په وسیله عادی کوی او کیدای شی چه دژوند تر پایه پوری همدغه مثبت اعمال تعقیب کړی .

علاوآ دورځی په اوږدو کی دگیډی تش ساتل او لوږه زغمل ، مونږ دهغو خوراانو او بیوزلو له لودی څخه خبروی چه ناداری په وجه شپي او ورځی ډوډی نلری . په نتیجه کی زموږ لهخوا په دغو بیوزلو او لوږو باندی زده سوی او دهغوی لاس نیوی نه یوازی ددوی سره زیاته مرسته شمیرله کیږی بلکه په دی ډول به مو یوه ستره ایمانی او اخلاقی وظیفه هم سرته رسولی وی .

دلوی څښتن (ج) له دربار څخه هیله کوی چه دافغانستان متدین ولس ته توفیق ورپه برخه کړی چه دروژی دفریضی په ادا کولو سره لوږ معنوی افتخار وگڼی .

اولین فلم مگمل داستانی ما

دراين هفته اولین فلم مگمل داستانی ساخت موسسه افغان فلم ، درسه سینمای کابل و سینما های ننگرهار به نمایش گذارده شد و مورد استقبال گرم و صمیمانه هموطنان قرار گرفت . نمایش این فلم در واقع سر آغاز تحولاتیست که در پرتو ارزشهای عالی نظام جمهوری در ساحه کلتوری کشور پدید می آید و استقبال بی سابقه هموطنان ما از این نخستین محصول مگمل هنری افغان فلم ، این حقیقت را ثابت ساخت که همگان آرزومند ایجاد دگرگونی مطلوب در ساحه سینما توگرافی و ایجاد زمینه های تولید و تهیه فلم در داخل کشور هستند .

خوشبختانه همزمان با نمایش فلم اندر ز مادر ، خبر تصویب یک سلسله مقررات پیرامون تنظیم و تهیه امور تولید و توزیع فلم ها و تنظیم فعالیت های فلم بردار های خارجی در افغانستان و سایر مسایل اطلاعاتی و کلتوری از طرف مجلس عالی وزراء تشریح و عملاً ثابت گرد که یک سلسله اقدامات اساسی و مطلوب در جهت تطبیق اهداف فرهنگی دولت جمهوری آغاز گردیده است . این اقدامات در فرجام چنان میکانیزی را در زمینه های مربوط کلتوری ایجاد میکنند که مطابق به خط مشی سیاست فرهنگی دولت جمهوری و اقتضای خاص فرهنگ افغانی است .

فعالیت های سالم موسسات فرهنگی در شکل سلیم ذهنیت عامه و آموزش راه و رسم زندگی و ایجاد زمینه های تحول اجتماعی نهایت موثر است و از این جهت امر فزاد در کشورهای اروپا و کشای تمام وسایل ارتباط جمعی بصورت عام و هنر سینما بصورت خاصی در تنمیه روح و بیداری شعور اجتماعی توده هادارای موثریت زیادی شناخته شده اند و مخصوصاً اهمیت سینما بحیث وسیله بصری و سمعی مفاهمه کلتوری به علت پائین بودن سطح سواد ، بیشتر میشود .

امامانسانفانه در گذشته هیچگونه التفات دلیق در ساحه های مختلف تولید ، توزیع و نمایش آن بعمل نیامد و این گوشه از حیات فرهنگی مانظیر سایر ساحه های اقتصادی و اجتماعی دستخوش نا بسامانی های زیادی بود .

اکنون که اساسات قانونی فعالیت های فرهنگی ما بخصوص مسایل مربوط به فلم از طرف وزارت اطلاعات و کلتور طرح شده است امیدواریم موسسات فرهنگی ما بتوانند در پرتو ارزشهای نظام مترقی جمهوری و پرمبنای این مقررات فعالیت های خویش را تنظیم نموده و بر مطلوبیت و موثریت اجراءات خویش بیفزایند .

**صرف تحولات انقلابی
واقعی کشور را قادر
خواهد ساخت استقلال
ملی خویش را تحکیم
نماید و با اطمینان بیاری
خداوند بزرگ (ج) در
شاهراه ترقی اقتصادی
و اجتماعی گام نهد .**

محمد داؤد

رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

نامه به مردم

اولین محصول مگمل هنری موسسه افغان فلم را با وجود یک سلسله نارسائی های که این موسسه از لحاظ وسایل تکنیکی ، پرسونل و عدم تجربه و سر مایه کافی بوجود آمده است دیدیم گرچه این فلم که بزبان دری و پښتو تهیه گردیده با مقایسه ممالک دیگر که از سالیان درازی در این راه تجربه کافی دارند کمبود های دارد ولی میتوان این کمبودها را به دیده اغماض نگریم .

ما امید داریم که بزودی در پرتو تحول جدید که در کشور رونما گردیده فلم های بهتر و پرمترجی تری کشور خود را به بینیم .

نکته قابل توجه اینست که با ساختن فلم های بیشتر و عالی تر خود را از ورود فلم های مبتذل بینیا سازیم .



ژوندون مجله خانوادها

ژوندون هر هفته با مطالعه

نوخواندنی راپورتاژها

و مضامین علمی و هنری

منتشر میشود .

با خواندن ژوندون هر

هفته بر دانش خو

بیفزائید .

اشتراک ژوندون در شهر

ماه دوم سال بنفع شما

است .

پیکار خونین در شرق میانه

بقلم محمد بشیر رفیق

● اعراب برای احقاق حقوق خویش جز جنگ راهی ندارند.

● مصر و سوریه در جنگ کنونی پیروز هستند

● همگان آگاهند که علت بوجود آمدن اوضاع کنونی سیاست توسعه جویی اولیای امور

اسرائیل است.

شوروی از رای حق بینی مسؤلیت این جنگ را بدوش اسرائیل انداخته و چنین تذکار داده است .
همگان آگاهند که علت بوجود آمدن اوضاع

میخواهند نگاه دارند .
شراطی که امروز برای عرب ها بوجود آمده خیلی از سال ۱۹۶۷ مساعد تر است زیرا از یک طرف وحدت عرب ها تا حد زیاد تامین گردیده و از جمله کشورهای مهم عربی عربستان سعودی حمایت کامل خود را از پیکار مصر و سوریه ابراز داشته است از طرف دیگر بحران انرژی در امریکا تا حد زیاد ایالات متحده را از اقدام فوری درین مورد باز داشته است .



نابسامان کنونی سیاست توسعه جویی اولیای امور اسرائیل است .

کشور های عربی پس از جنگ سال ۱۹۶۷ که قسمتی از خاک خود را از دست دادند اوربندی را که از طرف شورای امنیت پیشنهاد شده بود بخاطر این قبول کردند که اسرائیل بعد از ختم جنگ از سر زمینهای اشغالی خارج شود و راهی برای خاتمه دادن این بحران پیدا گردد.

سازمان ملل متحد فیصله آن وزیر پاکدارن حقوق بین المللی تجاوز دزدی دریایی و قانون شکنی را بحیث سیاست دولت خود در آورده است .

اسرائیل با استفاده از حمایت حلقه های

در امریکا تا حد زیاد ایالات متحده را از اقدام فوری درین مورد باز داشته است .
اگرچه کیستنجر سعی میکند تا اتحاد شوروی را با تهدید از بین رفتن دیتانت و ادار سازد تا نظرات آن کشور را قبول کند ولی اعلامیه که اتحاد شوروی پیرامون جنگ کنونی صادر کرده است برخلاف نظرات امریکا است درین اعلامیه اتحاد

اعلامیه شوروی در جای دیگر مشعر است تحریکات و فتنه گری های نظامی اسرائیل علیه کشورهای مصر ، سوریه و لبنان وضع نگران کننده درین منطقه بوجود آورده بود در روز های اخیر این کشور با تمرکز دادن قوای عظیم جنگی خود در خطوط اوربند سوریه و مصر فضای داغ و تب آلود عملیات عسکری را بوجود آورد .



در این اعلامیه تذکر گرفته است که مسؤلیت حوادث کنونی شرق میانه و نتایج وخیم آن به صورت کامل و مستقیم به شانه های اسرائیل و حلقه های خارجی که دایم آنرا به اهداف تجاوز کاری تشویق می نمودستگینی میکنند . اتحاد شوروی روی هم رفته درین اعلامیه مسؤلیت این جنگ را بدوش اسرائیل انداخته و این حقیقت دارد زیرا اسرائیل همین اکنون که جنگ به شدت دوام دارد نیز از مقام زور حرف می زند و مانند کیستنجر میگوید که باید عرب ها به خطوط قبل از جنگ به عقب بروند .

مساعی ایالات متحده امریکا در شورای امنیت به نتیجه نرسیده و امکان ندارد که تلاش تا وقتی که این یادداشت تحریر می گسودد آن برای تغییر نظر شوروی نیز به ثمر برسد . هشتم روز سه شنبه ، اوضاع جنگ به نفع عرب ها است ولی اگر عرب ها درین جنگ نیز آنچه را آرزو دارند بدست نیارند چیزی را هم از دست نمیدهند . درین صورت باید حامیان اسرائیل سعی کنند این کشور متجاوز را به رعایت فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ و ادار سازند تا هسته اختلاف از بین برود و زمینه برای یک صلح پایدار درین گوشه جهان فراهم گردد . صلحی که در آن حقوق مردم فلسطین نیز کاملاً رعایت شده باشد و تامین گردد .

میخواست از تمام خاک عرب ها بدون قید و شرط خارج گردد تا مذاکرات بفرصت حل سایر موضوعات متنازع فیه آغاز شود و اسرائیل که از حمایت ایالات متحده امریکا برخوردار است هیچگاه برای حل این بحران حاضر نگردد .

و با وصف اینکه فیصله نامه مورخ ۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت را قبول کرد معنای عملی ساختن آن سر باز زد تا آنجا که مساعی راجرز و وزیر خارجه سابقه امریکا و گوناگوناریتک و سایر قدرت های صلحدوست برای حل این بحران ناکام گردید .

اسرائیل از همان آغاز پیدایش تا امروز صرف یک سیاست رادیکال میکنند آن توسعه غیرقانونی کشورش بقیامت از دست ددن سر زمین های عرب می باشد .

ایالات متحده امریکا از یکطرف بیوسته اعلام داشته است که در شرق میانه طالب صلح است ولی از جانب دیگر همیشه موازنه قوا درین منطقه به نفع اسرائیل که چون پایگاهی برای آن کشور خدمت میکند حفظ کرده است .

در حالت نبودن یک پلان صلح و داشتن حامی بزرگی چون امریکا اسرائیل طی شش سال بیوسته به قلمرو عرب ها چه در زمین و چه در هوا تجاوز کرده حریم سیاسی لبنان را زیر پا گذاشته و در بیروت به قتل و کشتار پرداخته بخاک اردن وارد شده و عمدتاً بیگناه را به قتل رسانده و حتی به ترور بین المللی و طیاره ربانی که خود آنرا تقبیح میکرد دست زده است و در هیچ مورد نه به فیصله نامه های موسسه ملل متحد و قمی گذاشته و نه قوانین جاری بین المللی و منشور ملل متحد را مراعات کرده است در چنین شراطی عرب ها برای احقاق حقوق خویش و رهایی سرزمین های که از طرف اسرائیل اشغال شده است راهی جز جنگ نداشتند .

مصر و سوریه در جنگ کنونی تا کنون پیروزی های بدست آورده اند ولی این پیروزی حامیان اسرائیل را بر آشفتگی ساخته است چنانکه آنها فشاری آرند تا عرب ها به خطوط قبل از جنگ کنونی به عقب بروند در حالیکه برای این کار هیچ مجوز قانونی و حقوقی در دست نیست زیرا عرب ها برای رهایی سرزمین های از دست داده خود جنگ می کنند و اسرائیلی مناطق اشغالی



اسلام و زندگی

بقلم : هیا

روزه

یکی از مضمون‌های روزه را ازدو نگاه یعنی هم از نگاه لغوی و هم از نگاه شرعی مورد بحث قرار می‌دهیم.

اعراب قبل از اسلام کلمه «صوم» را که مفهوم روزه را افاده می‌کند در معانی و موارد متعددی استعمال نموده و آن در اشعار و خوشی استفاده می‌کردند و مابطور اجمال ازدو مفهوم آن نام می‌بریم که اولی عبارت است از عدم حرکت مطلق در انسان، حیوان و جماد و دومی عبارت از موضوع و نقطه ظهور سیاره ثریا و یا پروین در فضا می‌باشد و اعراب روزه را بر این دو مفهوم اطلاق می‌کردند.

چنانچه می‌گفتند «صامت الریح» یعنی باد، رکود اختیار کرد و از حرکت باز ماندن و نیز این کلمه که «صامت الشمس» یعنی آفتاب در نقطه نصف النهار قرار گرفته و امر الفیسی شاعر معروف عرب هنگامیکه ازدوای شب بستو می‌آید لب به شکاوت می‌گشاید و درین فرد خود:

«كان الثريا علفت في مصاها بامراش
كتالي سم جندل»

تحلیل می‌کنند که تمام سیاره‌های ثریا چنان در جاهای شان بدون حرکت مانده‌اند که گوی بارسمان‌های محکم کتان بسته شده‌اند. درقران کریم نیز روزه‌باین معنای لغوی استعمال گردیده ولی حقیقت شرعی آن در نظر نیست آنجا که میفرماید (انزلت الرحمن صو ما فلن اكله اليوم انسا) و روزه درین آیه مبارکه عبارت از ترک سخن و حرف زدن است. روزه در معنی اصطلاح شرعی عبارت است از نیت و تصمیم قلبی و برگزیدن از حرکت خوردن و نوش و تماس جنسی که بدین اساس یک رابطه بین معنای لغوی و شرعی روزه موجود می‌باشد.

بروی ارشادات اسلامی همچنانکه اتمام حقیقت روزه وابسته به تعالیات ناجایز است حکما تمام پذیرفتن و کمال یافتن روزه نیز بدون اجتناب نمودن از امور نا مشروع اخلاقی متصور شده نمی‌تواند چنانچه حضرت پیامبر اسلام میفرماید:

(انکه از دروغ گفتن و پیروی کردن از دروغ باز نه ایستند دیگر خداوند نیازی ندارد که او خورد و نوش خود را ترک نماید)

بنده و آفریدگار او است، زیرا در دیگر عبارات بخاطر اینکه مشهود بوده و دیگران نیز آنرا مشاهده می‌کند امکان ریا و تقا هر موجود است و چون روزه از این امکان بدور است و جز روزه دار خداوند احدی از آن آگاه نمی‌شود لذا از عبادات خاص خداوند به حساب آمده است زیرا روزه دار می‌تواند در خفا به خورد و نوش بپردازد و در حضور دیگران بداشتن روزه متظاهر نماید.

آفریدگار جهان می‌فرماید: «روزه بگیرد تا برهیز گار شوید» مسلما امثال فرمان‌های الهی بطور که مورد رضای او واقع گردد، عادت شاق و دشوار به نظر می‌خورد و طبیعی است هر چیزی که برای انسان تکلیف آور باشد ایجاب می‌کند تا اراده و عزم قوی و عزم صادق و خلل‌ناپذیری در پی اجرای آن نیز موجود باشد. زیرا اگر تصمیم متبینه در میان نباشد هیچگاه انسانی این قدرت را نخواهد یافت تا هنگام شب در سر می‌نهد از بستر را حت برخیزد و دست خود را در آب و فو تر سازد و یاد در طول یکماه متوالی روزها را در سر سنگی و تشنگی بسربرد.

همچنان نفس و خواهشات سرکش او نقطه توقف و قناعت را نمی‌شناسد، همه چیز را بخواهد و خواهش سرکش او قابل تذکر است که امروز در جهان هستند

مللی که عرف و عادات خویش را نسبت به دیگران ملل قابل قد و دانسته بدان افتخار نمایند چنانچه ازین جمله مردم بریتانیا به خاطر اینکه ایشان اعم از دارا و نادار خود و بزرگ هر روز سه وقت بساعت معین به صرف غذا می‌پردازند و مردم آن سامان بعدی این شیوه را افتخار آمیز می‌پندارند که حتی ملل دیگر نیز آنان را حق بجانب می‌شمارند در حالیکه دین اسلام از چهارده قرن باینسو این افتخار را داشته و ملل اسلامی را با وجود پراگندگی و موقعیت‌های بعید و دورافتاده جغرافیایی و باوصف تفاوت‌ها و قبایل باز هم همه را در شام و سحر در یک وقت خاص مشغول خوردن و نوش می‌نمایند و اگر افتخاری درین کار باشد از آن اسلام دسلایمان است.

پس آنهاییکه در کشورها اسلامی تحت عنوان اسلامیت زندگی می‌کنند بایستی بادر نظر داشت اوامر و نواهی خداوندی دارای اراده و تصمیم راسخ بوده بقرارات خویش را در پرتو ارشادات حیات بخش اسلام به پیش ببرند و خاصه درین ماه پر فیض و ماه ازموون بزرگ خدا پرستی روزه بگیرند و خویش را در شرایط زندگی درماندگان و تنه‌یستان قرار بدهند و با درک الام گرسنگی با برادران محتاج خود از عطوفت و دستگیری پیش آیند و به یمن این ماه بزرگ تصمیم بگیرند که دیگر نفاق و بدبینی را نیستند برای تأمین سعادت و آرامش خود و هموطنان از هیچگونه تلاش بازنه نشینند و خوشبختی خویش را جز در ماه خوشبختی و سر فرازی جامعه جستجو نمایند.

سجیست های بزرگ اسلامی را معرفی میکنم

آل یا سر کیست؟

ازدواج نموده صاحب چند فرزند شد که از آنجمله «عمار» معروف است این خاندان یعنی یا سر همسرش سمیه و پسرش عمار در تاریخ اسلام بنام آل یاسر (خاندان یاسر) معروف اند.

پیغمبر اسلام در بدو امر مردم را در نهان به اسلام دعوت می‌کردند این خبر به سمع فامیل یاسر رسید قلباً به آن تمایل شدید پیدا نموده نزد رسول خدا «ص» رفت و بگفتارش گوش داد همان بود که خداوند قلب

او را باز و بشرف ایمان نایل شد. عمار نزد پدر و مادرش بازگشت و آنچه که از حضرت محمد (ص) شنیده بود به او نشان باز گفت و آن دو تمایل شدیدی به دخول دین اسلام، دین توحید و حق و دین مساوات پیدا نموده پدر و مادر عمار اسلام آوردند، بدینصورت خاندان یاسر همه از مردم مسلمانان اولی که تعداد شان در آنوقت از چهل نفر تجاوز نمی‌کرد محبوب گشتند.

قبیله قریش از اسلام آل یاسر اطلاع نموده از جرات این فامیل ضعیف در تعجب شده به تعذیب و اهانت آنها پر داختند آنها را در صحرا بیرون می‌کردند و در آفتاب سوزان در ریگ‌های داغ به پهلومی خوا بانیانند و آن‌ها را آن قدر داغ کردند که آثار آن همیشه به پشت آنها دیده میشد.

بقیه در صفحه ۶۳

شاعری از دیار فرخی



از من مطالبه نمود.
 میان حرفش دویدم و گفتم:
 - شما آدم نا بلدی بودید با اینهم در
 پایتخت شما را فریب نداده اند، از گونه
 سنگی تا رادیو افغان نستان فاصله زیادی
 است و من که بچه‌کار ل هستم همین فاصله
 را در بدل جبل افغانی ذریعه تکسی پیموده‌ام
 او می خندد و میگوید:
 - شاید این هم از برکت جمهوریت جوان
 ما باشد که تکسی در یورنخواست است برادر
 نابلد و اطرافش خود را فریب بدهد و اضافه
 ستانی کند
 او لغتی خاموش می ماند و بعد میگوید:
 - در رادیو افغانستان با جوان دانشمند او مسافری است که از راه دور آمده،
 و مبر بانی بنام دوکتور اکرم عثمان برخوردارم شعری میگوید و به زراعت اشتغال دارد.
 خیلی با ملایمت و مبر بانی با من به صحبت پرداخت ، اشعارم را برایش خواندم،
 اشعارم را در قیافه ای ثبت نمود.
 گفتم:
 - اجازه بدهید اسم تان را ببرسم.
 گفت:

- اسم حاجی عبد القدوس یعقوبی است. قریه ام تیوسک نام دارد که مربوط ولایت
 فراه است
 شماغلی یعقوبی بعد از مکت کو تاهی ادامه داد:
 - من تاصنف ششم در س خوانده‌ام و بعد بصورت خصوصی تفاسیر ، علوم دینی
 ریاضی و حکمت را مطالعه نموده ام و به توسعه معلوماتم پرداخته ام ، بیست و پنج
 سال قبل به شعر گفتن آغاز نمودم، قبل از آن به مطالعه اشعار بخصوص آثار مولوی
 حافظ و دیگر شعرای معروف سخت علاقه مند بودم. هنوز هم مطالعه ام دوام دارد
 و هیچوقت از مطالعه شعر سیر نمی‌شوم، همین علاقه به مطالعه شعر ذوق شعرگویی
 را در من بیدار کرد .
 اشعارم را در دیوانی بنام «نسخه عشق» آوری کرده ام .
 ازین شاعر پر سیمم :

- چگونه اشعار بیشتر سروده اید؟
 پاسخ داد:
 - من بیشتر اشعار اجتماعی را که حاوی نکته ها و انتقاداتی باشد خوش دارم در اشعار
 خودم انتقاداتی است ، از همین سبب فکر نمی‌کردم امکان نشرش وجود داشته باشد
 ولی حال که مردم ما از آزادی بر خوردار شده‌اند شاید روزی به چاپ کردن اشعار خون
 اقدام بکنم
 یعقوبی مضامین و مقالات زیادی به زبان‌های پشتو و دری نوشته ، که در جریده
 سیستان چاپ گردیده است. او آرزو دارد بعد ازین حد اقل بعد از هرسه ماه یکبار
 یکبار بیاید و با اشخاص منور و اهل ادب از نزدیک صحبت کند یعقوبی شش پسر و پنج
 دختر دارد ، پسرانش در مکاتب فراه درس می‌خوانند
 او آرزو دارد با مطبوعات مرکز تماس داشته باشد و در ضمن برای محکم ساختن
 رابطه مطبوعات با مردم منطقه خود عمت بگمارد

بقیه در صفحه ۵۸



- بیشتر خوش دارم اشعار انتقادی بسرایم

شاعر مسافر و اشعار اجتماعی او

بعد از پنجاه سال برای اولین بار بکابل آمدم...

در واز و از دفتر مجله باز میشود
 و مردی با چین و دستار بدخل اتاق جلوی
 مجله داخل شده می ایستد ، نگاه های
 سطحی کارکنان و مراجعین مجله را بانگاه
 پاسخ میدهد، از کسی چیزی می پرسد...
 او را به اتاق مدیر مسئول مجله رهنمایی
 میکنند ، بعد در اتاق مدیر تهیه روپروی
 من قرار میگیرد، به دوطرف میزی هر دو نشسته
 سخن آغاز میکنیم ، ظاهر عکاس مجله چند
 قطعه عکس می بر دارد، گفتگویم هر لحظه
 با او جالب تر میشود
 من تعجب کرده ام می پرسم :
 - چرا درین پنجاه سال عمر تان قبلا
 بکابل نیامده بودید ؟
 میگوید :
 - در سالهای گذشته راه درستی وجود
 نداشت ، در سالهای اخیر که راه درست
 شد مصروفیت ها نمیگذاشت دیارم را ترک
 کنم، زمین مختصری دارم و به زراعت وقت را
 میگذرانم و از همین طریق امرار معاش میکنم.
 می پرسم:
 - پس حالا چطور د لغتا تصمیم گرفتید



یعقوبی : مجموعه اشعار خود را نسخه عشق نام گذارده ام .

او شاعری است که از راه دوری آمده
 از فراه، از ولایتی در میان ریگستان هوا
 جنب نمکزار، از آنجایی که مردمش مثل
 مردم بدخشان و چند نقطه دور افتاده دیگر
 سخت فقیر هستند ، از سر زمین فرخشی
 سیستانی آمده ، سرزمینی که روزگاری آباد
 بود و در حال خیزی نظیر نداشت،
 سیلاب های مد هشی و دیگر آفات طبیعی،
 آفتاب سوزان و ریگستان تفتیده این گوشه
 دور افتاده مردمش را از مزایای زندگی کاملا
 تهی دور نگذاشته، با همه این نابسامانی
 ها که محصول بی میلانی های حکام، والیان
 و اموریست مستبد رژیم فردی بود ، مردم این
 منطقه خو نگریم ، مهربان صمیمی و علاقمند
 وطن شان و علم و دانش هستند .
 مردیکه با چشمان نافذ، قد نسبتا بلند
 کشیده و معاسن سیاه و سپید مقابلم
 نشسته میگوید :
 - من پنجاه سال عمر دارم
 آنگاه می خندد و اضا فه میکند، بعد از
 پنجاه سال به کابل آمده ام، اولین بار است
 که بکابل آمده ام .
 شماره ۳۰



نابینای روشن دلی

ساخته بود.

ضیا محمد از کو چکی چشم از زیبایی های طبیعت بست و دیگر نتوانست ازین زیبایی ها لذت برد او دیگر عضو عاطفی شده بود پدر و مادرش نسبت به آینده او خیلی نگران بودند، ولی ضیا محمد هیچگاه با سر و ناامیدی را بخود راه نداد و از تلاش و کوشش باز نه ایستاد. آرزو داشت با وجود نداشتن قدرت بینائی با زهم عضو فعال جا معا خویش گردد وی علاقه مند بود که خواننده شود ولی چندی بعد آرزوی بزرگتری بدلتش راه یافت و آن این بود که باید نه تنها با سواد شود بلکه تحصیلات عالی خود را با پایان برساند همان بود که دست بکار شد ابتدا از پدرش خواهرش نمود تا او را به دار الحفظا شنا سازد. پدرش که شخص روشنفکر و متدین است، ضیا محمد را به دار الحفظا برد و در آن جا قرآن کریم را حفظ کرد و بعد از آن با زهم آرام نه نشست و به کمک پدرش شامل مکتب نابینا یان شد و دو سالش ساله ابتدائی را در سه سال خواند. صنف هفتم را در مکتب سید جمال الدین گذرانید.

ضیا محمد می گوید: وقت امتحان صنف هفتم را موافقا گذشتاندم شوق و علاقمندی ام بیشتر شد و تصمیم گرفتم بهر و سید باشد لیسه را به پایان برسانم و همان بود که شامل لیسه حبیبی شدم و پنج صنف را یکی بعد دیگری بامو فقیهت گذراندم ازین به بعد روز بروز غطش درس و تعلیم در مافزوده شد و عزم کردم پوهنتون را نیز بخوانم چون علاقه زیادا به مسایل حقوقی و سیاسی داشتم پوهنخی حقوق و علوم سیاسی برگزیدم و اکنون شاگرد صنف او این پوهنخی میباشم و آرزو دارم تا رشته قضائی را بپایان رسانم



نابینای روشن دل

طفل نه ساله پیش نبودم که گرفتار چشم درد شدم ما در پدرم از این موضوع رنج می کشیدند، حتی همسایگان ما به نو به خود دلسوزی میکردند. دواهای پونانی به کثرت برای معالجه چشم منم تطبیق شد که هیچ نتیجه نداد سر انجام یکروز تصمیم گرفتند مرا نزد داکتر ببرند. پدرم مرا با خود دید و بعد از معاینه نسخه نوشت و ترتیب استعمال دوا را مطابق هدایت نسخه به پدرم توصیه نمود. پدرم خوشحال بود که حتما چشمم بعد از چند روزی بینائی خود را باز خواهد یافت اما نتیجه برعکس شد در اثر اشتباهی که داکتر چشم در قسمت تشخیص و تجویز دوا مرتکب شده بود چشمان من قرمزی این بی مبالائی گردیده و کور شد و هر قدر پدرم توسط دکتوران دیگر به تداوی ام پرداخت خست نتیجه نداد و بالاخره بینائی ام را از دست دادم. این جملات ضیا محمد ندرت محصل صنف اول پوهنخی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل است که گرچه ظاهراً جوان زنده دلی است ولی یاد گذشته هاسیمایش را مکرر

... وقتی اعلامیه جمهوری را از رادیو شنیدم افسوس نمودم که گاش چشم میباشتم و صحنه فداکاری و جان بازی جوانان غیور اردو را مشاهده میکردم.

اعلام جمهوری، حقیقتاً یک اعلامیه جان بخش بود. و با شنیدن آن احساس کردم یک بارگرانی ازدوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد و مردم ما بعد از قرن ها و سالیان متمادی دارای حقوق و امتیازات مساوی شدند.

ضیاء محمد ندرت علاوه از زبانهای پښتو و دری بزبانهای المانی و انگلیسی مکالمه و مکاتبه کرده میتواند و نیز بزبانهای اردو، عربی، فنلندی، و یونانی آشنایی دارد.



با دوستان خارجی خود به سیستم بریل مکاتبه می کند

حقیقتاً اعلام جمهوری یک اعلامیه جان بخش بود و باشنیدن آن احساس کردم که یک بار گرانی از دوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد

در پی دانش



مصارف تحصیل را از راه تدریس
خصوصی تهیه می‌کنم

نواختن بعضی آلات موسیقی مهارت دارم. وی علاوه نمود بعضاً با رفاقت از باغ و حش و موزیم کابل هم دیدن میکنم و یگان بار سری به تفرج گاهای شهر می‌زنم. پر سیدم رفتن به باغ و حش و موزیم برای ایت چه کیفی خواهد داشت؟ وی که انتظار داشت چنین سوالی مطرح می‌شود گفت: از باغ و حش و موزیم استفاده زیادی نموده‌ام. در باغ وحش از تشریحاتی که را جمع به حیوانات مختلف و طرز حرکات و غیره آنها در نزدیک قفس‌شان شنیده‌ام و نیز از موزیم کابل که راجع به آثار باستانی برایم شرح داده شده و بعضاً توانسته‌ام آنها را با دست لمس کنم معلومات زیادی اندوخته‌ام و طرز حسی در باره ساختمان آن اشیا در ذهنم وجود دارد.

ضیاء محمد ندرت روشن دل نابینا بچواب این سوال که مصارف تحصیل خود و خانم خود را از چه راهی تهیه می‌کند. مخصوصاً مصارف تحصیل خودش که ایجاب مصرف بیشتری را از نگاه تهیه فیهته‌ها ی تیپ ریکار در و کتب مخصوص می‌نماید گفت: من در پهلوی تحصیل در پوهنتون کابل خودم نیز شاگردان زیادی دارم که به آنها در اوقات فراغت بعد از درس، زبان و غیره مضامین را تدریس می‌کنم و از این مدرک پول زیادی بدست می‌آورم. بقیه در صفحه ۶۱

در خانه دازم که در آن اضافه از هشتصد جلد کتاب علمی و تعدادی مجله وجود دارد این کتابها و مجله‌ها را که تماماً به سیستم بریل تهیه شده دوستانم که با آنها مکاتبه دارم برایم ارسال نموده‌اند. و در اوقات فراغت ازان استفاده می‌کنم.

ضیاء محمد ندرت می‌گوید: من دوستان زیادی در کشورهای خارجی دارم که آنها نیز مانند من از نعمت بینائی محروم‌اند اما اکثرشان در اثر سعی و کوشش و مجاهدت بدرجات بزرگ علمی رسیده‌اند مثلاً در جمله این دوستانم یکی هم قاضی القضاة در المان مصر و خدمت است. این دوستان همیشه داکتر المانی است که اکنون بحیث با من ارتباط مکتوبی دارند و کتابهایی برایم می‌فرستند.

گفتم با این دوستان خارجی بکدام زبان مکاتبه می‌کنی تبسمی نمود و گفت بزبان انگلیسی و المانی مکاتبه می‌کنم. علاوه از این دو زبان، بزبانهای اردو، عربی، فنلندی و یونانی باستانی نیز مهارت دارم و این زبانها را در طول دوره مکتب آموخته‌ام.

ضیاء محمد ندرت که سال گذشته از دواج نموده و خانمش نیز مصروف تحصیل است عقیده دارد که در پرتو سعی و کوشش هیچ کاری ناممکن نیست. در مورد ازدواج و زندگی زناشویی می‌گوید وظیفه یک زن در برابرین امر بیشتر اینست که محیط خانه را یک محیط دلپذیر و دوست داشتنی بسازد.

ضیاء ندرت بچواب سوالی راجع باینکه اوقات بیکاری خود را چگونه سپری می‌کند گفت: لحظاتی بیکاری‌ام را در خانه به مطالعه و شنیدن موسیقی و صحبت با دوستان و رفقا می‌گذرانم خودم نیز به

گفت این تیپ ریکار در در زمان مکتب خریدم بودم و تا حال از آن کار می‌گیرم. تمام دروسهای استادان را درین تیپ ریکار در بروی فیسته ثبت می‌کنم و در خانه می‌شنوم و با شنیدن آن مطالب را از یاد میکنم و خود را برای امتحان آماده می‌سازم.

علاوه بر آن کتابخانه کوچکی

بحیث یک حقو قدان بوطن خود خدمت کنم.

وقتی پرسیدم دروسهای استادان را چگونه فرامی‌گیری و بچه‌وسيله خود را برای امتحان آماده می‌سازی برای جواب دادن باین سوال دست بسوی بکسی که در پهلوی قرار داشت برده از بین آن تیپ ریکاردی را با فیهته‌هایش بیرون آورد و



تمام دروسهای استادان را درین تیپ ریکار ثبت میکنم و آنرا بخانه می‌شنوم

خارندویان ترافیک در

● وظیفه خارندویان تنها با چند ساعت در سرک

ها انجام نمی یابد

● در گذشته از استعداد جوانان در راه خدمت

به مردم کمتر استفاده میشد

مردم است دوشا دوشس مسولین ترافیک پیش میبرند .
 بناغلی عبدالقیوم (شبان) لیدر خارندویان ترافیک مکاتب ذکور کابل ضمن مصاحبه در مورد تشکیلات ، طرز فعالیت و اوقات کار این دسته از خارندویان اظهار داشت .
 بلوک خارندویان ترافیک که اکنون دارای ۱۳۵ نفر عضو می باشد متشکل از خارندویان همه مکاتب شهر کابل می باشد که بعد از تعقیب نمودن در کورس درین خدمت داو طلبانه شامل شده و مصروف می باشند .

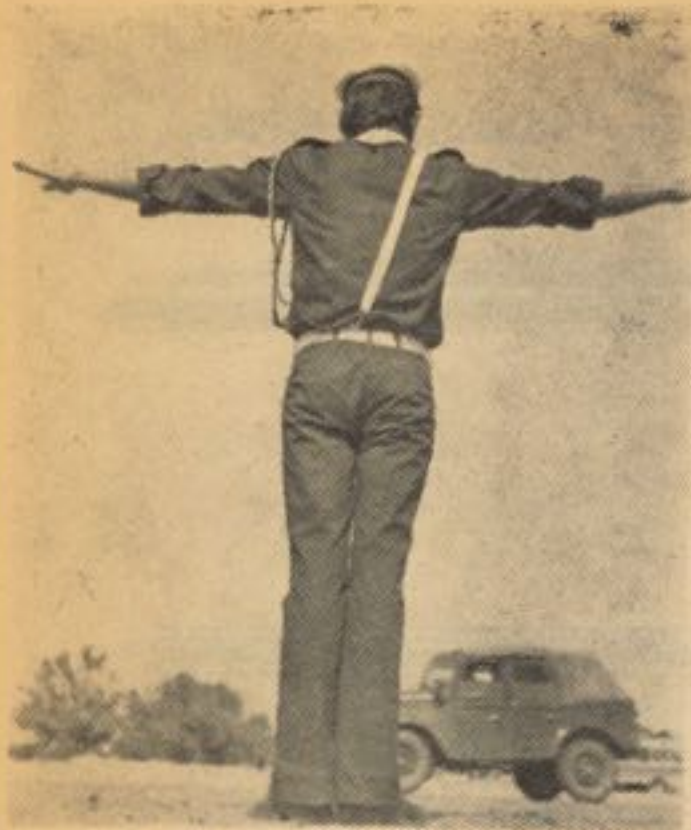
طرز کار این دسته جوانان به شکلی است که از طرف صبح از ساعت هفت و نیم الی هشت و نیم و از طرف عصر در ماه مبارک رمضان از ساعت ۱۲ تا شام به همکاری ترافیک بر داخته در رهنمایی مردم بذل مساعی می نمایند .
 وی افزود : در اوقات صبح اکثرآ در دهن مکاتب و چار راهی های نزدیک آن به فعالیت خویش پرداخته و بعد از ظهر در جاهای پر از دحام شهر فعالیت خویش را دنبال می نمایند .
 گرچه از تشکیل این گروه چندین سال می گذرد ولی نسبت اینکه در گذشته کمتر از نیروی جوانان در خدمت عامه استفاده می شد ، جوانان خارندوی نیز به جز از چند روز آنهم بشکل تشریفاتی دیگر خدماتی را انجام نمی دادند اما باوجود آمدن نظام جمهوریت جوانان در کشور این حقیقت مسلم که سهمگیری همه مردم در بر آورده شدن اهداف عالی ملی ما خیلی مهم و موثر است مدیریت ترافیک کابل از ما دعوت کرد تا درین راه خدمتی را انجام و در بهتر شدن وضع

درین روزها سر و صورتی در وضع ترافیک شهر کابل بمیان آمده که در سابق کمتر نظیر آنرا همشهریان مادیده بودند پس ها در اوقات معینه حرکت می کنند اطفال خرد سال اذیت نمی شوند مردم در پیاده رو ها میروند ، تکسی ها در جا های ممنوعه نمی ایستند و امثالهم مخصوصا این همه نظم و دسیپلین در اوقاتی که عبور و مرور آن این خدمت را که عبارت از رهنمائی موتو ها در سرک ها زیاد گردیده و از دحام اشخاص بیشتر میشود بهتر میتوان احساس کرد ، علت این انتظام همان موجودیت و همکاری خارندویان است که از طرف ترافیک خواسته شده از جوانان خارندوی هم با خلوص نیست و علاقمندی خاص آنرا دنبال نموده قبل از شروع دروس و بعد از ختم و درین روزها سر و صورتی در وضع ترافیک شهر کابل بمیان آمده که در سابق کمتر نظیر آنرا همشهریان مادیده بودند پس ها در اوقات معینه حرکت می کنند اطفال خرد سال اذیت نمی شوند مردم در پیاده رو ها میروند ، تکسی ها در جا های ممنوعه نمی ایستند و امثالهم مخصوصا این همه نظم و دسیپلین در اوقاتی که عبور و مرور آن این خدمت را که عبارت از رهنمائی

مردم است دوشا دوشس مسولین ترافیک پیش میبرند .
 بناغلی عبدالقیوم (شبان) لیدر خارندویان ترافیک مکاتب ذکور کابل ضمن مصاحبه در مورد تشکیلات ، طرز فعالیت و اوقات کار این دسته از خارندویان اظهار داشت .
 بلوک خارندویان ترافیک که اکنون دارای ۱۳۵ نفر عضو می باشد متشکل از خارندویان همه مکاتب شهر کابل می باشد که بعد از تعقیب نمودن در کورس درین خدمت داو طلبانه شامل شده و مصروف می باشند .
 طرز کار این دسته جوانان به شکلی است که از طرف صبح از ساعت هفت و نیم الی هشت و نیم و از طرف عصر در ماه مبارک رمضان از ساعت ۱۲ تا شام به همکاری ترافیک بر داخته در رهنمایی مردم بذل مساعی می نمایند .
 وی افزود : در اوقات صبح اکثرآ در دهن مکاتب و چار راهی های نزدیک آن به فعالیت خویش پرداخته و بعد از ظهر در جاهای پر از دحام شهر فعالیت خویش را دنبال می نمایند .
 گرچه از تشکیل این گروه چندین سال می گذرد ولی نسبت اینکه در گذشته کمتر از نیروی جوانان در خدمت عامه استفاده می شد ، جوانان خارندوی نیز به جز از چند روز آنهم بشکل تشریفاتی دیگر خدماتی را انجام نمی دادند اما باوجود آمدن نظام جمهوریت جوانان در کشور این حقیقت مسلم که سهمگیری همه مردم در بر آورده شدن اهداف عالی ملی ما خیلی مهم و موثر است مدیریت ترافیک کابل از ما دعوت کرد تا درین راه خدمتی را انجام و در بهتر شدن وضع



لیدر خارندویان ترافیک با دوتن از اعضای فعال آن



در همه جا از ترافیک کمتر کار نمی کنند

با من همکاری نموده باشد مانع بردن مجروح به شفاخانه گردیده و نمی خواست من از آن جا بروم و میگفت انتظار میکشم تا امر از مدیریت برآید بیاید اما من که وضع مجروح را وخیم دیدم به گفتار ترافیک مذکور وقعی نگذاشته و به شفاخانه رفتم و موتور سیکل سوار مذکور از مرگ نجات یافته و تا امروز حیات دارد.

امروز ترافیک روش گذشته را فراموش کرده و همیشه چنین گوشزد میشود که اگر چنین واقعه رخ میدهد باید از همه اولترمجروح به شفاخانه انتقال داده شده و بعد از آن دنبال سایر موضوعاتش باید گشت.

در اخیر اعضای خازندوی ترافیک عفیده خویش را چنین اظهار کردند
بقیه در صفحه ۶۱

خدمت مردم



خارند و یان ترافیک کراچی هارارهنمایی می کند .

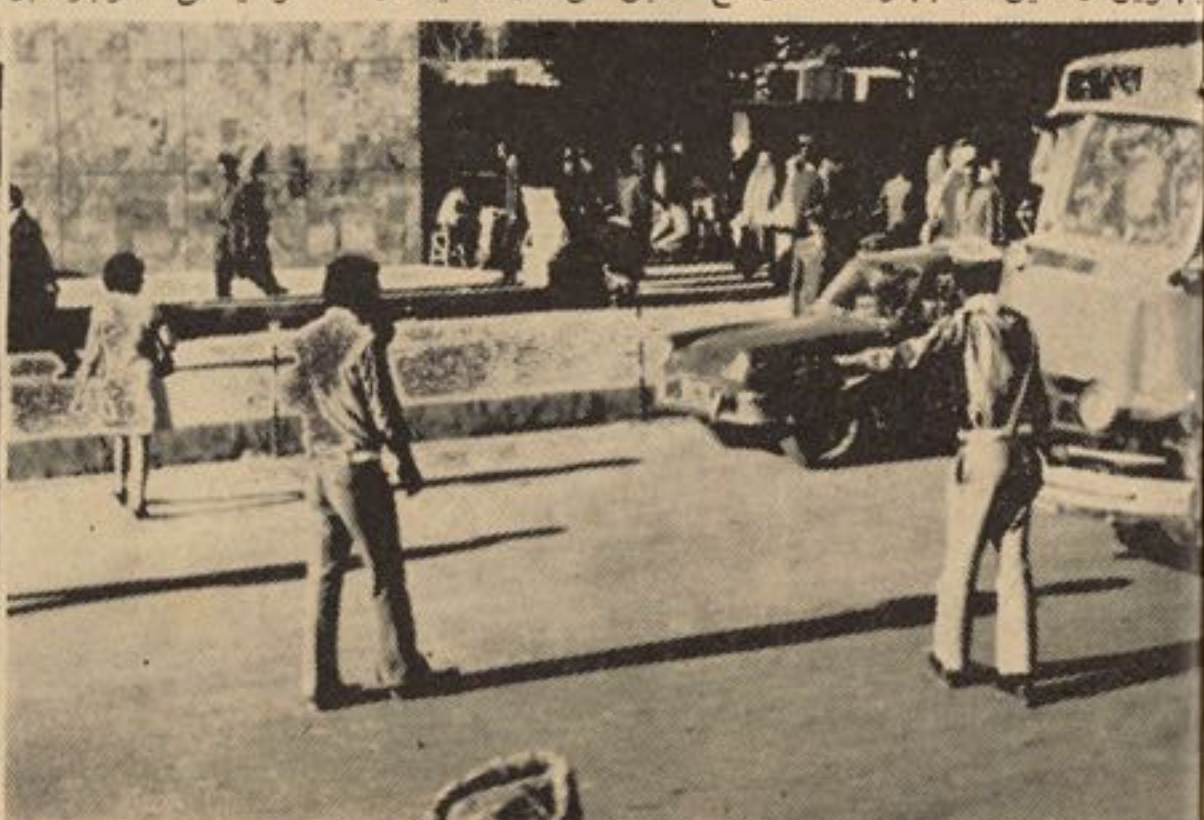
بودم که در نزدیکی لیسه حبیبه رخ داد آن مم تصادم یک موتور سیکل بایک موتور بود که در اثر آن موتور سیکل سوار شدیداً مجروح شده بود من که میخواستم مجروح را به شفاخانه ببرم اگر چه ترافیک هم در آن جا موجود بود بدون آنکه ترافیک مذکور

استفاده بعمل آید و بدون اینکه مشکلتراشی را پیشه خویش سازد به خدمت مردم می پردازند . درین مورد یکتا از خازندویان که لیدر کنونی خازندویان لیسه حبیبه است چنین گفت : چندسال قبل من شاهد یک واقعه ترافیکی

در مورد اینکه ترافیک با این گروه چه کمکی می نماید ؟ لیدر خازندویان ترافیک چنین گفت : در سابق وضع ترافیک تا امروز خیلی فرق نموده امروز ترافیک در خدمت مردم بوده و میخواهد از بهترین وسایل در بهتر شدن وضع



با زبان پر از لطف به رهنمایی می پردازند.



پیاده گرد هارا موقع عبور از جاده می دهند

عشق زنی

چرا آنها زندگی را بدو را فکندند؟



والدین آنها و پولیس از مرگ آن دو معما ساخته اند.

ساعت ۶ صبح بر نارد ورش ۶۳ ساله که شغل فروشنده گی داشت از وسط شبکار گاه خود در نر دیکی مارکت هایدن فیلد میگذشت. از روی چمن هامه صبحگاهی بر میخاست یک روز چهارشنبه بود و چنان مینمود که یک روز قشنگ باشد هنوز ۵۰۰ متر از راه موتور رو (فرا نکفور ت ر ورسبورگ) مارکت هایدن فیلد دور نشده بود که ورش یک موتور را در راه مزرعه متوقف دید.

او تو نیست از دور نمبر موتور را بخواند این او - جی او ۲۶ به روی سبزه ها در کنار موتور مردی را دید که تفنگی در دست داشت. ورش شکاری گمان برد کدام دزد ناشی باشد از آن محل به سرعت دور شده به پولیس محل مارکت هایدن فیلد از

آخرین تمنای ما:

ما میخواستیم مانند یک جفت

زن و شوهر در کنار هم

بخاک سپرده شویم.

امضای کلاوس ویترا

موضوع خبر داد مامورین پولیس. مرد جوان در پتلون بلوچین و جاکت رهدار و یک دختر جوان در پتلون و پیراهن فیروزه رنگ. پولیسها تفنگ را هم یافتند یک تفنگ کالیبر خرد دوربین دار هم در کنار اجساد افتیده بود، در تول بکس موتور کنار دست در پور ورقه وجود داشت که نوشته بودند آخرین تمنای ما. ما میخواستیم مثل یک جفت زن و شوهر در کنار هم بخاک سپرده شویم.

امضای کلاوس ویترا در سمیت موتور یک رومان از سلسله «ار یکا» دیده شد. امضای زنگهای کلیسا برای عروسی آنها به صدا در نیامد. در ماه جنوری کلاوس ویترا تا احتمالاً زودتر نزد ویترا باشد. در همین ۴ شنبه اخیر در حدود ساعت ۳ صبح طوریکه کالبد شکافی بسانتر ثابت کرد، جوان ۱۹ ساله شاگرد تجار پسر کلاوس ویترا



والدین کلاوس ویترا مطابق وصیت نامه فرزندان شانرا در کنار هم بخاک سپردند.

یک جوان ۱۹ ساله باه مشوقه ۱۵ ساله اش مشترکاً به استقبال سرگ شتافتند

فسر جام

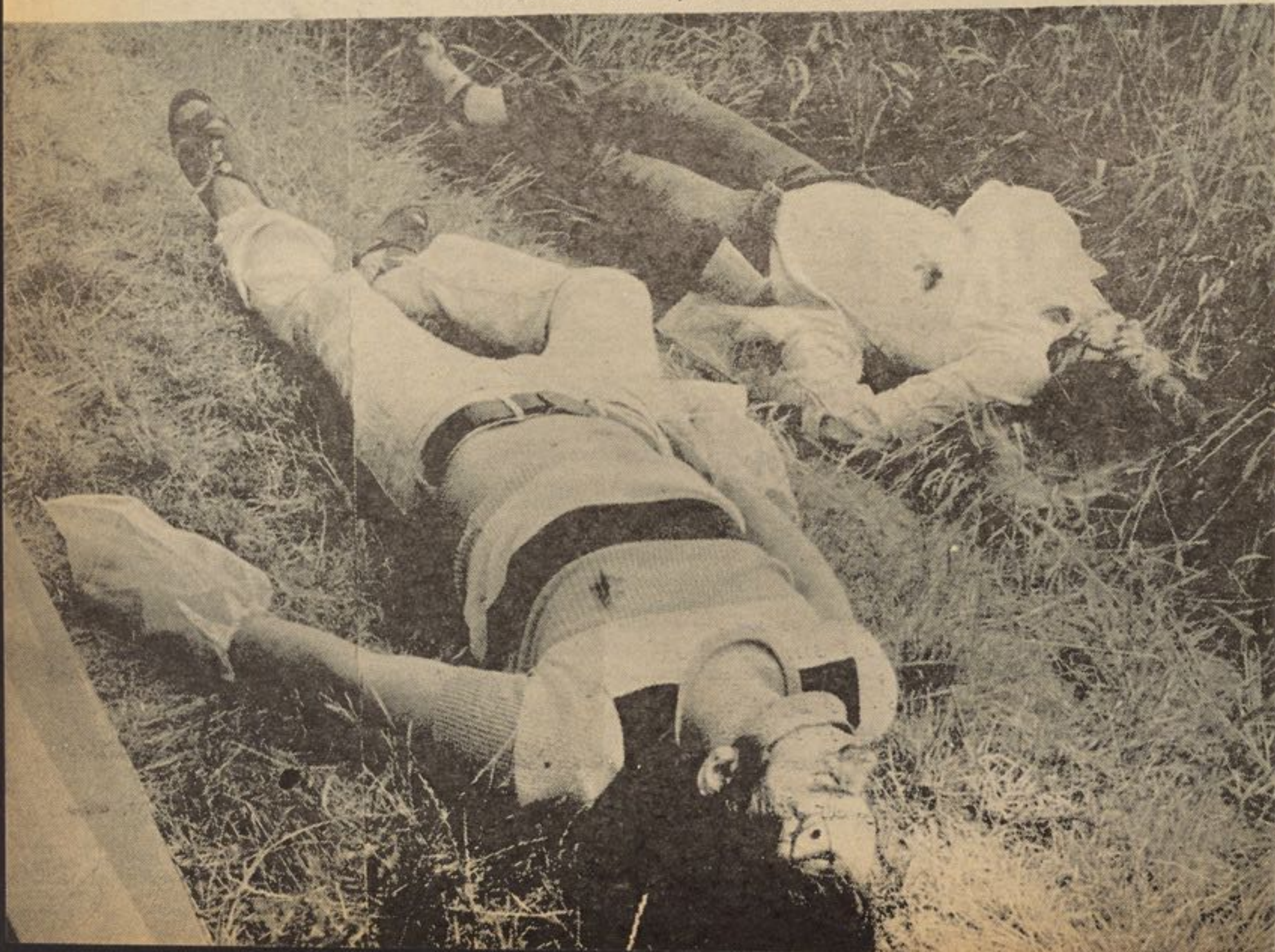
پیترا کوره ۱۵ ساله از وستر والد به روی سبزه های چمن به زندگی شان خاتمه دادند. به اثر تشخیص اطبای محکمه ورسبورگ شعبه جنای پولیس محلی بایر دو سیه یی به این شرح ترتیب کرد: کلاوس و پیترا بلا واسطه پیش از مرگ شان یک قوتی کوکا کولا را مشترکاً نوشیده اند سپس کلاوس تفنگش را بر داشته مستقیم به روی قلب پیترا سه بار آتش کرد و اسست آثار مقاومت مقابل از طرف دختر تثبیت نشده و آنگاه کلاوس خود شراهم هدف قرار داده فیر اول به قلب نخورد بلکه شش را پاره کرده است. متعاقباً کلاوس میل تفنگش را به دهن خود گذاشته بار دیگر آتش نموده است.

تحقیق در اوضاع ظاهری مرگ آیندو نفر هیچگونه روشنی در زمینه نمی افکند و فیهتیده نمیشود که چرا کلاوس و پیترا اقدام به خودکشی کرده اند در یک اشاعه علمی انستیتوت طب عدلی بو هنتون دوسلدورف خود جسد کلاوس و پیترا در کنار هم به روی سبزه ها پیدا شد

کشیی در یسن سن و سال را (سویزیت در کودکان و جوانان) نام گذاشته اند. در هر دو جنبس مخالف زن و مرد جوان مشا- جرات عشقی مقدم بر همه چیز قرار دارد در دوران مکتب و اشغال وظیفه نیز مشکلات بیشتری بروز میکنند این است معلومات جمع شده از روی احصائیه ایکه در مورد ارزش آن را نشناس امریکائی بنام زایدن پس از یک فعالیت دامنه دار رسوی سیاست آمانک بوت نام داده است

احصائیه ها میتوانند تناسبات را نشان دهند اما نمی تتوانند جواب گوی این سوالی درد آلود باشند آن دلالت بکدام مریضی برای طفل که چرا جوانان اقدام بخودکشی میکنند! پسر جوان کلاوس ورنو معاون امور پستی در حاشیه جنگل غربی بزرگ شد. کلاوس در کودکی در کارهای دستی مهارت داشت و از چوب مجسمه ها و مودل های کشتی میساخت پس از تکمیل مکتب متوسط کلاوس به شاگردی یک نجار

بقیه در صفحه ۵۷



یاک
جاکت
لون و
لیسها
کالیس
جساد
کنار
ت که
زن و
ر ده
ن از
ام
روسی
خرید
باشد
حدود
شکافی
ساله
نری

کریستال های دطب



داکتران خرنگه ددغه عنصر په وسیله

ناروغی تشخیصوی او خایونه یی پیدا

کوی ؟

● دمابع کر پستالو نه چه څه دپاسه له یوی

پیری څخه راهیسی دعلومو په نړی کبسی
پیژندل شوی دی په طبی لابرا توار ونو
کبسی دحیرت وړ عنصر په حیث پاتی شویدی.

● داکتران په دغه وسیله سره دسبرو دالتهاب

دوماغ دتومور او یا په شرا ئینو کبسی ډوینو

دیو ځای کیدو برخه تشخیصوی.



په دغو عکسونو کی «له پورته څخه ښکته خواته» دستونی او دگوتو
دهبو کو پر سوپ دتو دوخی له لاری دتشخیص په وسیله ښودل شویدی.

اود تو دوخی دبد لون په مقا بل
کبسی ډیر زیات حساس دی.
ددغی در جی دلوپ یدو یا ښکته
کیدو په صورت کبسی دمایع
دکر پستال ر نکو نه هم بدلیږی .
دمابع دغه کر پستالو نه چه څه
دپاسه له یوی پیری را هیسی
دعلومو په نړی کبسی پیژندل شویدی
په طبی لابراتوارو نو کبسی دحیرت
وړ عنصر په حیث پاتی شویدی.

داکتر در نک کولو پرس ا خلی
ودیوه ناروغ سړی لاس په توره مایع
پتوی . کله چه مایع و چه شی
داکتر په بل پرس سره یو پی رنگه
تر کیب دناروغ په لاس کبسی
تطبیقوی . ورو سته تر دی لاس
خلاصوی چه رنگا رنگ دا غو نه
پکبسی لیدل کیږی .

داکتر ددغو ټپونو په لید لو سره
فیصله کوی چه دلاس پیوند زیانمن
شویدی .

په ۱۹۵۰ لسیزه کبسی امریکا یی
پوه «جیمز فرگوسن» دمایع کریستال
عکس العمل دانسان دبدن په داخلی
تحولاتو لکه تو دوخی ، مقناطیسی
ساحه او فشار کبسی دآزموینې
لاندی و نیو او عقیده یی خر گند
کړه چه دغه عنصر دطب په خدمت
کبسی دنو رو عنا صرو په لست
بانندی زیاتیدای شی .

دمسکو داپوانوو په طبی پوهنځی
کبسی پرو فیسر یوری گیرو سوف
پخپل کلینیک کبسی په دغه ډول
دنا رو غیو تشخیص کوی . دمایع
کریستالونه دنا رو غیو ښی پخپله
لومړنی مرحله کبسی خر گندوی ،
که څه هم دغه مایع ظاهرا داوبوبه
شانده خود کریستال کلک مواد لری .

بسته خد مت کسبیبی

«جیمز فر گو سن» اشتباه نه وه کړی. دطب نړۍ دده داز مو ینو او خپرونو سره علاقه و ښو دله چه په زیاتو طبی لا پراتوار و نو کسبیبی یی رواج او دوام و مو ند. په شو روی اتحاد کسبیبی دشوروی علو مو داکادمی دکر یستال پیسژ ند لو دانستیتوت دمایع کر یستال داداری رئیس چیستیاکوف دمایع کر یستال دجوړولو دپاره یو فور مول بر ا بر کړیدی چه دتکنا لوزی او علو مو په زیاتو خانگو کسبیبی تطبیق شو یدی. پرو فیسر «گیرو سوف» چه له «چیستا کوف» سره یی خپله را بطله

په خونو کسبیبی دکر یستال دما یعو داستفادی په زړه پوری امکان لاس ته روړیدی. دناروغ حالت دعملیاتو په میز باندی دهغه دبدن دتو دو خسی دزیاتوالی یا کموالی په وسیله داکترانو له خوا از زیابی کیدای شی. په دی معنی چه دنا روغ پنبی دمایع دکر یستال په یوه تر کیب سره پتپیری. که ددغو کر یستا لونو رنگ و ښود چه دتو دو خسی زیاتیدل او کمیدل پخپل عادی حال کسبیبی دی، نو معلو میبری چه د ناروغ ژوندته

کوم خطر متوجه نه دی، مگر که کر یستا لو نه دتو دو خسی در چه ښکته و ښیبی، دا دخطر نښه ده. دتشخیص ددغی طریق یقی مسا دگی اوصراحت داکترانو پا ملر نه څانته اړولی ده. دایوانو و دطب دپو هنخی دآزموینو په تعقیب یو شمیر نور کلینیکو نه په مسکو، لیننگراد او خار کوف کسبیبی هم دمایع کر یستال په استعمالولو لاس پوری کړیدی. دمایع کر یستال دراز راز تر کیبونو دو لونه او س اوس په

شوروی اتحاد کسبیبی جوړ شو یدی. کوم فلم چه ددغو عناصرو څخه اخیستل کسبیبی، تردی زیات هم دپا کترانو د پاره آسا نتیایوی برابروی، په دی معنی کله چه داکتر دغه فلم دناروغ په بدن باندی ویدی سمدستی دقا کلی خای څخه یو عکس لاس ته ورخی چه دبدن دتو دو خسی برخه څر گندوی. ددغسی فلمونو یوه وړه سلسله دپاکتر دمیز دپاسه دتشخیص دکرۍ اونودکو نو رو طر یقو خای نیولای شی.

ساتلی ده له څه مودی را هیسی دراز راز نا رو غیو دتشخیص په برخه کسبیبی له دغو حساسو عناصرو څخه داستفادی دامکاناتو په لټه کسبیبی دی.

معمو لا دیوی ناروغی په برخه کسبیبی که یوه ساده او جز بی پر سوب وی او که یو خطر ناک تو مور دبدن دیوستکی په تو دو څه کسبیبی لږ لږ زیاتوالی محسو سبیری. ددغی تو دوخی خای دمایع دکر یستال په وسیله په نښه کیدای شی. مثلا که دغه مایع دهغه سږی دشا په یوه برخه کسبیبی خپور شی چه دپښتورگی دالتهاب سره مخامخ دی، دهغه رنگ به دنا روغ خای دپو ستکی په برخه کسبیبی سمدستی تغییر وموی. په همدغه تر تیب سره کیدای شی چه یو پاکتر دسږو دالتهاب، ددما دتو مور او یا په شرا ټینو کسبیبی دوینو دیو خای کیدو برخه تشخیص کړی. دجراحی داکترانو هم دعملیاتو

تور رنگ د ناروغ په بدن کی د کر یستال مایع درنگونو دبدلون نښه ترا څر گند وی.



حالت روانی مسافران

اژشترین

مترجم سن، ع

یک روان شناس معروف حالت روانی

مسافران را در شرایط دشوار مورد تحلیل

قرار داده و نتایج جالبی ازین تحقیقات بدست آورده است.

هوانوردی شده اند. مخصوصاً - این سوال که (آیا ازین طیاره جان بسلامت خواهند بردیا خیر) - همیشه ذهن مسافران اعم از زن و مرد و پیر و جوان را احتوا کرده است.

باوصف اینکه مدتی از انفجار جمبو جت خط هوا نوردی جان در فرودگاه بنغازی سپری گردیده بود باز هم سایه ای از تاریکی و بلا تکلیفی برین حادثه افتاده بود و مسافران نمیدانستند که انگیزه اصلی این اختطاف ها چیست چار روز تمام این جمبو جت جان بی بدون آنکه هدفی در پرواز خود داشته باشد بین ارو پاو خلیج فارس و افریقای شمالی در حال پرواز بود بدو آنکه مسافران

که یکتن از مسافران طیاره جمبو جت اختطاف شده جاپانی بود بغداد نجاتش از بنغازی لیبیا اظهار داشت:

- برای مسافران طیاره مارنج آوز ترین لحظات بلا تکلیفی است زیرا اختطاف کنندگان در مورد نقشه آینده شان کوچکترین حرفی نزدند. لهذا مادر یک فضای بسی خبزی و بلا تکلیفی مطلق بسر میبردیم.

آنچه یورگن لاستین المانی مسافر طیاره جمبو جت جاپانی احساس میکرد سایر مسافرین نیز در چنین احساس شریکنند. البته مراد من از مسافران است که در طی یک دهه اخیر به حیث مسافران طیارات ربهوده شده تحویل تاریخ

را تحت مطالعه قرار پدهند که مهمانان چنین طیارات بوده اند. آنچه از خلال این کاوشها و بررسی بدست آمده فوق العاده جالب و خواندنی است. یورگین لاستین اهل دوسلدورف

اختطاف یک طیاره جمبو جت لیبی هوایی جاپان درین اواخیر و انفجار آن در میدان هوایی بنغازی روان شناسان را بران واداشته است خارج از محدوده سیاسی این قضیه حالات و هیجانات مسافران



ترس، وحشت و آینده مجهول سر نوشت سر نشینان طیارات ربوده شده را تشکیل میدهد

در طیارات ربوده شده

برای نخستین بار با هیجان زیاد این موضوع را تحت مناقشه و مباحثه قرار دادند که اعضای خانواده های آنان در حالیکه در میدانی های مختلف هوایی چشم براه عزیزان خود دوخته بودند وقتی از اختطاف طیارات اطلاع حاصل کردند چه عکس العملی از خود نشان خواهند داد.

همچنان مسافران طیاره شک داشتند که به دیدار یاران و وابستگان خویش توفیق خواهند یافت یا خیر؟

بقیه در صفحه ۵۶



سر نشینان طیارات ربوده شده دچار سر نوشت مجهول میشوند

حقیقت این است که اختطافهای مکرر و پیهم سال ۱۹۷۰ مایه آن شد که سبب استمداد ان اطباء و علمای اجتماع در اطراف عکس العمل ناشی از اختطاف طیارات که بر مسافران وارد میکرد مطالعه عملی کردند. دکتر سن سلو یا سوسینو لوک امریکایی، در عرشه طیاره تی دبلیو ای-ششش روز تمام رادر صحرای اردن سپری کرد تا مبرده در طی مطالعه تش تشریح میدهند که مسافران یک طیاره اختطاف شده در چه شرایط و حالات روحی قرار میگیرند.

نخستین عکس العمل در برابر اشغال طیاره تی دبلیو ای از طرف کوماندو ها که در آن سلو یا کوبسن قرارداد داشت مانند طیاره جاپانی که یوزکن العالی مسافر آن بود روی هم رفته عبارت بود از ترس و وحشت هیجان، احساس شکست و ناتوانی و بالاخره مجهول بودن سرنوشت. وحشت واضطراب مسافران - درست موقعی روبه کاهش گذاشت که کوماندوها به محلی که ناگزیر به فرود آمدن بودند نزدیک شدند

داخل طیاره بفهمند اختطاف کنندگان ازین پرواز های جنون آمیز چه مرادی در دل دارند. ازین لحاظ میتوان تنها فشار - فوق العاده روحی ایرا که بر مسافران طیاره جاپانی وارد آمده با مو قف و شرایط مسافرائی تشبیه کرد که در سال ۱۹۷۰ با طیارات شان - شش روز تمام در میدان هوایی متعلق به کوماندو ها واقع اردن تحت نظارت نگهبانان شته شده بودند.

در آن وقت کوماندو های فلسطینی سه طیاره مر بوط شرکت تی دبلیو ای مربوط شرکت هوا نوردی سوئیس و بی ای او سی را در میدان هوایی ریگستان کشور - اردن متوقف ساخته بودند.



کاکا و اینا

ترجمه: ص رهپو

● نمایش نامه معروفی از چخوف بر وی پرده سینما

نویسنده و کارگردان: اندری چنی لکف، کنچالو و سکی
 فلم بردار: گریگوری برگوی-گسلینکی
 ساز: الفرد سنینک
 بازیگران: سرگی بندر چولا، اننو کنتی، ارینا کیچنکو وور میر
 زلدین.

این خود مشکلی را در پرا پر کارگردان می سازد و حل این مشکل، تا وقتی که کارگردان فلم، در عمق و ژرفای دور نمایه داستان فرو نرفته و پیوند منطقی حوادث را، سر هم بندی نکند، امکان پذیر نیست. در اینجا باید دارای عمیقترین دید هنری باشد تا بتواند به هدفش که تمثیل واقعی تم و جا نمایه داستان است، برسد. زیرا بروی پرده آوردن یک نمایش نامه و شکل بخشیدن آن به صورت سینمایی، با حفظ رنگ و بوی اصیل، کاری است بس دشوار. بخاطر آن که بیننده باید هیچگاه در طول تمام نمایش، بین درامه بودن داستان و سینمایی شدنش احساس دوگانگی ننماید. در غیر این صورت برداشت مذکور، یک برداشت انتزاعی و خشک خواهد بود.

این ها همه بستگی کاملی به دید و بینش هنری کارگردان، که بمنزله نویسنده چیره دست و موشکاف همه جوانب حرکات شخصیتها و قهرمانان داستان را هر کدام برای افاده منظور خاصی ایجاد و خلق شده اند، در نظر بگیرد.

به همین اصل، کارگردان تلاش و کوشش ندارد تا نمایش نامه چخوف را فقط به شکل سینمایی اش «نقل» دهد. بلکه سعی می ورزد که بروی حالات مختلف روانی و بستگی کاکا و اینا و دیگر ساکنین محل که خواه نقش دایمی و یا گذرای در نمایش نامه دارند انگشت گذاشته و آنها را آنطور که هستند بروی پرده سینما به نمایش گذارد.

اگر به نظر عمیقتر و ژرفتری بنگریم، چنین نتیجه بدست می آید که کارگردان نمی خواهد کلمه

بسیار اتفاق افتاده باشد که نمایش نامه ای را مطالعه نموده و آنگاه که فلم آنرا بروی پرده سینما به بینیم در راه برابری داستان فلم به آنچه خواننده ایم، بر خیزیم. ولی ناگهان، بر خلاف انتظار ما حوادثی که روی پرده جان می گیرد و ما را بدنبال خویش می کشاند، کاملاً چیز دیگری سواى آنچه ما خوانده ایم، بدون تولید کوچکترین احساس دوگانگی، در برابر دیدگان ما بگذرد.





ایریناگو پچنکو در نقش سو نیا

اییزود (حوادث ضمنی) های فلم آنقدر گویا ، روشن و صریح است که میتواند خودش بجای خود ، تم اساسی داستان را بسازد و در اینجا وحدت درو نمایه در دایره مشخص حوادث ، کامل و بی نقص است . در زیر پرده از خطوط چهره و

بقیه در صفحه ۵۷

عظیم بسنده و کافی ندا نسته ، در بجه دور بین فلمبرداری اش را بروی و قایع تکان دهنده ، بصورت زنده و گویا باز مینماید . تا بدین وسیله از هر تماشاچی ساده ، یک داکتر آستورف ، بو جود پیاورد . بدست آید و یا چنانیکه ، اگر به نظر دقیق بنگریم حتی

جلال و شکوه ثروت ، برق میزند . او با صحنه های کوتاه ، ولی عمیق فلمبرداری ، زمان گذشته را دو باره روی پرده سینما جان داده و تصویر روشن از شیوه زندگی آنوقته ، در برابر دیدگان تماشاچی قرار داده ، بیننده را در زوایای تاریک و غیر مری زندگی برمبنایش کشانده و قایع و حوادث پشت پرده را که در ستیز تیا تر فقط با کلمک کلمات ، میتوان به آنها جان بخشید و تصویر شان کرد ، رهنمایی مینماید ، مثلا هنگامیکه داکتر آستورف به پرستار پیسر دیدگی های رقت آور و تاثر انگیزش را از منطقه تیغوس زده ، و قربانیان بی شمارش ، از اینکه چطور در چپری های محقر رو ستایی اجساد متعفن مردگان روی هم انباشته شده و با حیوانات خانگی یکجا می پر سنده ، حکایه میکند ، کارگردان در اینجا کلمات را برای تصویر چنین مصیبت

به کلمه نمایش نامه را بروی حلقه فلم ، ثبت نماید . بلکه میخواهد مجموعه ای از نکات چرخشی و عطفی داستان را که به اصطلاح هنری نم یا جانمایه مینامند ، در مقابل دیدگان تماشاچی قرار داده و بدینوسیله حادثه را بار دیگر بازگوید .

برای چخوف زمان حادثه که عنقبر اساسی نمایش نامه است صیغه حال دارد مگر از دیدگاه مردم امروز مخصوصاً جوانان ، زمان یاد شده نه تنها دیگر به گذشته متعلق بوده و جز تاریخ گردیده بلکه از جو هر و ماهیت آن نیز بوی کهنگی و مانده گی شنیده میشود .

بهمین دلیل کارگردان چیره دست با استفاده از اسناد گذشته توسط کمره فلمبرداری اش ما را به زمانی رهنمونی میکند که زندگی متضاد اجتماعی بر آن سایه افکنده از سویی فقر و تیرگی و از جانبی



کارگردان انه ری میخا لکس کونچالو فسکی انوکنتی در نقش کارگزارانیا

بخوانید و باور کنید

اصلاح سروریش در هوای آزاد

در حدود ۲۵۰۰ فروشنده سر با زار که خارج از کنترل فعالیت می کنند بناموالی شهر نایرو پی را بر آن واداشته تا به مبارزه علیه آنها برخیزد. در جمله این کا سپان آزاد چند صد تن از سلمانی های سر بازار شامل هستند که رنگ محلی پایتخت کینیا را دارا میباشند و خار چشم مؤسسات صحنی و مو عظام بشمار می روند.

از دنیا هر شخص میتواند بقدر کافی بهره بردارد

پسرش با تر یک همینگوی که در کازاس سنتی امریکا تولد یافته یک شکارچی حرفه ای از ده هاهزار حیوانات و حشی در حواشی کوه بام افریقا مراقبت میکند. او بصفت استاد در کالج ویلد لایف در مولیکا اشتغال دارد.

او از پدرش اینطور یاد میکند: «پدرم همیشه در باره افریقا در منزل حکایت می کرد. بنا بر این قاره افریقا پیش ازینکه به اینجا سفر کنم در خونم وجود داشت. من فیر کردن و شکار کردن را آموخته ام البته آموزش بصورت نظری بوده که به حرفهای پدرم گوش میدادم.» با تر یک در سال ۱۹۵۲ برای نخستین بار به افریقا قدم گذاشت.

پس از آن جواز شکار حاصل داشت و برای خود یک فارم بزرگ در ناحیه اروشا واقع در نزدیکی یک شاکه از کوه کلیما نجارو خرید. بصفت یک سفید پوست شکارچی حیوانات بزرگ بانام مشهور از مهمانان تروتمند ما و رای بحار پذیرا میگرد. معینا در سال ۱۹۶۱ جایزه خود را فروخته به اصلاح متحده امریکا برگشت. زیرا همسرش شدیداً مریض شد. چندی بعد تنها به افریقا مراجعت کرد. و شغل پیشین را بحیث معلم در کالج ویلد لاف تدریس نمود. در ریگال کتابهایش رومان های وجود دارد که خاطرات پدرش را زنده نگه میدارد. در الماری، کتابهای مثل «برفهای کلیما نجارو» «پیر مرد و دریا» و «تپه های سبز افریقا» بحشتم میخورد. با تر یک از پدرش متواضعانه صحبت میکند: «والدین نام آور حتمی نیست که فرزندان نام آور داشته باشند. تصور میکنم که من نمی توانم زندگی خود را از طریق نویسنده گی و ما شین تحریر رو براه میساختم. آخرین بازیرا که با پدرش یکجا بوده اینطور تشریح میکند: من آخرین بار که

در پای قله پوشیده از برف کلیما نجا رو در تازانیا، افریقای شرقی، آنجا که یک وقتی نویسنده امریکایی ارنست همینگوی به شکار پیل می پرداخت، امروز پسر ۴۲ ساله اش با تر یک همینگوی زندگی میکند.

ارنست همینگوی که در اثنای پاک کردن تفنگ شکاری بدست خودش کشته شد بسیار خوش داشت بحیث یک شکارچی حیوانات و حشی بزرگ در افریقا زندگی کند.



مبارزه ای که در جریان آن غربا رنج بیشتر می برند، بناموالی شهر، یک وزیر و حتی رئیس دولت کینیا را سخت بخود مشغول ساخته است. با و صف آنکه یازده تن از سر تراشان سر بازار را بعلت نداشتن جواز کار به جزای نقدی محکوم کرده اند، بسیاری امیدوار هستند که سختگیری های مقامات رسمی علیه این پیشه وران کاسته شده و برای توریستها این دیدنی جالب آزاد گذاشته شود.

آن سلمانی های که عادت به دادن کرایه دوکان ندارند، مخصوصاً افریقایی ها میباشند

تر کردن ریش ازان کار گرفته می شود. یک پارچه پلاستیک هم بصورت سقف و بمنظور جلو گیری از تابش آفتاب مورد استفاده قرار گرفته به روی چهار پایه نصب می شود.

اگر خلیفه کدام جایی خوب برای کار و بارش پیدا کند، شروع به کار میکند. عموماً دلاکان سر بازار و معاشر عام، کنار کلیساها و توقفگاه های موتر های سرویس و مراکز خرید و فروش مارکیت ها را انتخاب کرده، بساط شانرا پهن میکنند - در جور یونیورسیتی هم بقیه در صفحه ۶۰



استاد سلیم سر مست

پیرامون گفته‌های ظاهر هویدا اظهار نظر میکند



استاد سلیم سر مست رهبر ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

کاپی نمودن آهنگ بیگانه گناه نیست بلکه گرائیدن به آن به سرحدیکه موسیقی ملی را تهدید نماید نادرست است.

مجله ژوندون این نوشته را بعنوان آخرین پا سخ در برابر گفته‌های بنامغلی ظاهر هویدا نشر میکند، ما این بحث را خاتمه یافته تلقی کرده از ادامه آن معذرت می‌خواهد.

اصیل افغانی و دیگر اهل خرابات هستیم که تاختن ظالمانه بالای آنها نیکه هر کدام ایشان با تحمل هزارها در هزار مایوسیت و ناملایمی های روزگار در حفظ موسیقی اصیل کشور ما پاسبانی نموده اند گناهی است پس بزرگ دربار آهنگ های فولکلوریک نوشته‌اید: آهنگهای فولکلوریک هرگز نتوانستند موسیقی اصیل را نمایش دهند چه در آن دست کاری بعمل آمده بود.

آقای محترم. وقتی مصاحبه تا آنرا در اولین شماره روزنامه نام نهاد اصلاح - اینس خواندم که شما موسیقی فولکلوریک را به یک حربه کهنه زنگ زده نسبت داده تحویل نمودن آرایه و ترین موزیم پیشنهاد و پروژه جمع آوری و آرمونیزه آهنگ های فولکلوریک یک عمل نادرست خوانده بودید من آرایه عدم معلومات شما درباره فرهنگ و لغات ملی تعبیر نمودم و نتوانستم جواب شما را بنویسم وقتی مصاحبه اخیر تا آنرا در ژوندون خواندم از اینکه در این مصاحبه حتی درصالت موسیقی فولکلوریک هم دچار شک و تردید بوده نوشته‌اید. آهنگ های فولکلوریک واقعا فولکلوریک نبوده اند و به شدت خنثی می‌گردد متأسفانه این اندیشه درست نیست آهنگهای فولکلوریک هرگز نتوانستند موسیقی اصیل را نمایش دهند. آقای ظاهر هویدا. اگر نیک مطالعه کنید و خود را آگاه بسازید آنوقت می‌فهمید که آهنگ ها نیرا که بنام آهنگ های فولکلوریک افغانی تنظیم و آرمونی بالای آنها گذاشته ام تمام آنها آهنگهای اصیل افغانی بوده و در قسمت حفظ اصالت آنها شیوه خاصی بکار برده شده و محصول تنوع و تجربه سی ساله بقیه در صفحه ۵۹

انتر کانتی نینتال اعمار نگردیده بود کافی سین زر هتل یک کلب ما فوق درجه بشمار میرفت و اشخاص عادی را حتی تصور بوی کباب هم در آن محل نبود شما مد تپادر آنجا در خدمت ذوق اشرف و اعیان فرار داشتید کسی شمارا به تحمل پرستی محکوم نکرد اکنون که بالروم انتر کانتی نینتال بوجود آمده و از بنامغلی احمد ظاهر هنر مند مو فوق ما که واقعا موفقی نظیر این هنرمند تا حال نصیب کس نگردیده جهت اجرای کنسرت دعوت بعمل آمد شماوی ربه تحمل پرستی محکوم نموده این تحمل پرستی را مانع رشد سلیم موسیقی می خوانید در حالیکه همین احمد ظاهر قبل از کنسرت بالروم انتر کانتی نینتال بایک جهان ایثار و دلاکاری کنسرت های جهت کمک به صندوق مبارزه بایسوادنی در کابل ننداری دایر نموده از یکطرف هنرش ربه شیفته گان هنرش عرضه نمود و از جانب دیگر مفادی که از این مدرک بدست آمد آرایه یک پروژه عام المنفعه تقدیم کرد و هم در این اواخر کنسرت های بافتخار استقرار جمهوری تونین جهت خوشنودی و وطنپرستان و هنردوستان در تالار زینب ننداری برگزار نمود که ایشاخون نمونه بارزی از ایثار و از خود گذری یک هنرمند دوزخ تحمل و خودخواهی بشمار میرود.

آقای ظاهر هویدا! می نویسد، موسیقی خرابات بیشتر یک حرفه است برای اسرار



استاد سر مست در حال رهبری ارکستر بزرگ رادیو افغانستان

معاش تا تلاش برای ارتقای هنر موسیقی. در این باره بجوابی که ناصربون قاسمی نوشته انتفاء نموده خاطر نشان می‌سازم. ماو شماره هر اندازه که در تئوری موسیقی معلومات کسب نمائیم باز هم در ساحه عمل محتاج به راهنمایی مضارب های شا عکار و هنر آفرین استاد محمد عمر نوازنده توانای آله موسیقی

شما باید چه نود فیصد آهنگهای خواندگی شما را تفاله موسیقی غربی تشکیل میدهوشما تا تقدیم آهنگ کمر باریک آنهم در یکی از موسسات ریکارد سازی خارجی کدام آهنگ بگردیگری که هوای این وطن رداشته باشد بخوانده آید. شما در آن موسسه مراجعه نمودید تا آهنگ های بگفته خودتان تفاله غربی چند نمونه آنرا ریکارد ساخته پول بدست آید و آن موسسه از قبول آهنگهای تفاله غربی دست داشته شما معذرت خواسته به شما پیشنهاد کرد که در افغانستان پروژه آهنگ های فولکلوریک به موفقت بزرگی روی دست است نمیشود که از آن آهنگها بخوانید؟

شما که از اول کارتان بدنیای موسیقی تا آنوقت مخالف آهنگهای محلی افغانی بودید ناچار دست بدانم آهنگ کمر باریک زده و در

بازار نظر کنند؟
آقای هویدا! شما میدانید که آموختن موسیقی از طریق تیوری کاریست بس مشکل و داشتن حنجره برای خواندن مساعدتی است از طبیعت. در حالیکه شما با استفاده از بورس موسیقی در خارج با وجود مساعد بودن شرایط تعلیمی نتوانستید علم موسیقی را آموخته دیپلوم بدست آورید. عوض آنکه ما شما را مورد انتقاد قرار داده بپرسیم. شما در این مدت که بهصرف این ملت ستمیده مصروف تحصیل بودید آیا برای هنر و نفاقت این مملکت گنجینه علمی اندوخته و با خود به ارمغان آورده آید و یا صرف بگفته معلم نان که گفته ظاهر و سمعت صدای تو غیر قابل باور است اکتفاء و طوری که رفته بودید بعد از گذشتادن مدتی چند بادست خالی مراجعت نمودید.

(طوری که ظاهر و هویدا است در ایام تحصیل باخذ دیپلوم موفق شده نتوانستید) برعکس شما با استفاده از دارایی حنجره که آنهم خداداد است همه هنر مندان را مورد تنقید قرار داده مینویسد:

۱- ما نباید تفاله موسیقی غربی را با دیگر بردن بگذاریم.
۲- خواننده های ما تحمل پرست اند و این تحمل پرستی مانع رشد موسیقی سلیم است.
۳- موسیقی خرابات بیشتر یک حرفه است برای اراد معاش تا تلاش برای ارتقای هنر موسیقی.
۴- آهنگهای فولکلوریک هرگز موسیقی اصیل را نتوانستند نمایش بدهند چون در این موسیقی دست کاری بعمل آمده بود.
آقای ظاهر هویدا، در مورد چهار جمله انتقادی فوق شما می‌خواهم به تفصیل ابراز نظر کنم. گریه در مورد سه جمله اول من حق ابراز نظر راندارم چون شما در مصاحبه تسان این حق را در نظر نگرفته بیرحمانه هر طرف حمله نموده آید من هم حق ابراز نظر را بخود میدهم.
شما نوشته آید ما نباید تفاله موسیقی غربی را با دیگر بردن بگذاریم.
نوآوری برای خواسته های مردم در تمام جهان معمول است از آنجاکه موسیقی زبان تمام ملل جهان است و سرحد ندارد کسایی نمودن آهنگ بیگانه گناه نیست بلکه گرائیدن به آن به سرحدیکه موسیقی ملی را تهدید نماید نادرست است. آقای هویدانمی دانم شما از کی با اینطرف مخالف تفاله موسیقی غربی



استاد سر مست در حال رهبری یکی از آهنگهای فولکلوریک

مقاوم و خیرها

بخاطر هوای شمه‌پر

چون در کوزه های کانکریتی لاس انجلس امکان غرس نهال ها و ایجاد سرسبزی میسر نیست لذا هوای شمه‌پر مذکور در آنس در دود فابریکات و وسایل نقلیه خیلی خراب است. آخرین چاره در شمه‌پر مذکور برای ایجاد سرسبزی اخیرا سنجیده شده و آن اینکه در کناره های سرگ گلدان های پلاستیکی گذاشته اند و در آن نهال غرس نموده اند تا در اتریشیان آوردن سرسبزی اندکی هوای شمه‌پر را بهتر بسازند.

انتقاد از سنجش غلط

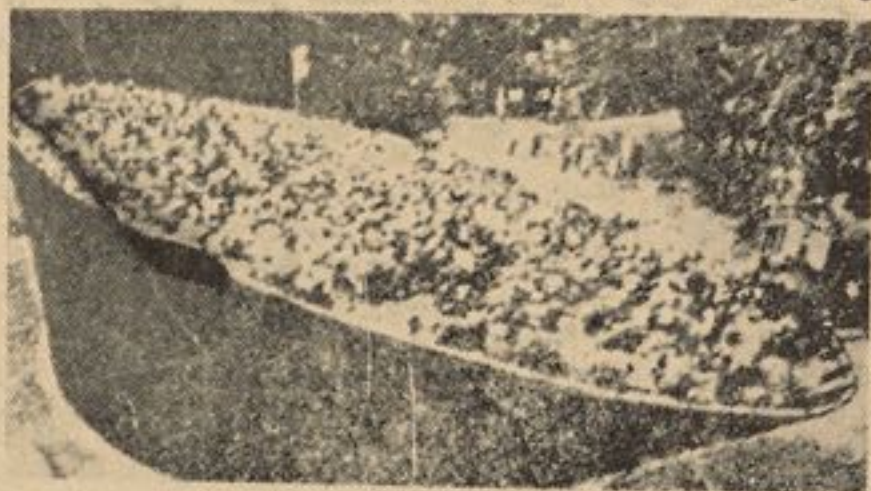


برای ساختمان استادیوم های ورزشی موشن جهت اجرای مسابقات اولمپیک هفده میلیون مارک پیش بینی شده بود ولی ۱۷۰ میلیون مارک مصرف گردید. حال مطبوعات آلمان دایر کنندگان مسابقات و مسئولین این پروژه را سخت زیر انتقاد گرفته اند و عدم سنجش درست آنها را تکیه میکنند در ساختمان های مذکور برای ۲۰ میلیون نفر اضافه تر جامد نظر گرفته شده که خالی مانده است.



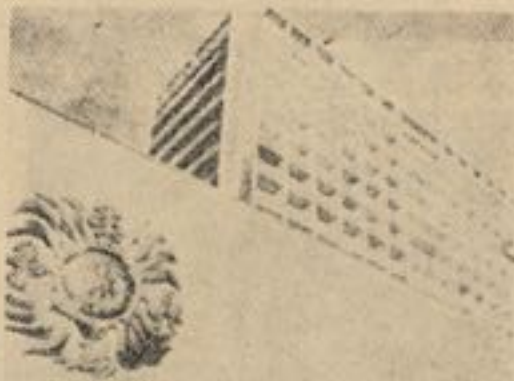
سالون متحرک بعوض ستمیج متحرک

یک مهندس فنلندی تیاتری بشکل ابتکاری ساخته است. طوریکه سالون تیاتر بشکل کاسه ای است که تماشاگران در آن می نشینند. هنگام بیابان رسیدن هر قسمت نمایش این سالون کاسه مانند که متحرک است با تماشاچی یکجا دور خورده متوجه سمت دیگری میشود و درین فرصت کارکنان تیاتر دیکور صحنه را تغییر میدهند بعد دوباره سالون چرخ خورده با ستمیج روبرو میشود و پرده دوم نمایش آغاز می یابد.



شمه‌پر کوچکی برای تفریح

در ساحل بحیره سیاه نزدیک سوچی شمه‌پر کوچکی برای تفریح ساخته اند که با ستمیج تیاتر، کتابخانه و میدان های برای انواع سیورت هامچیزات، این شمه‌پر کوچک گنجایش هفت هزار نفر را دارد و تمام این اشخاص صرف برای سیری کردن تعطیل به آنجا میروند. درعکس یکی از هتل های این شمه‌پر کوچک مشاهده میشود که یک هزار بستر دارد.



تعمیر عجیب

این تعمیر رهایش که با ساختمان عجیبش توجه را بخود جلب میکند در هسپانیه ساخته شده هر ابارت همان آن برای یک فامیل اختصاص مهندس هسپانوی ای که این ساختمان را نقشه کرده است، خواسته باین تعمیر فامیل های بزرگ و عتیقوی را، یعنی جمع شدن سه نسل یک خانواده را گرد هم، از هم بپاشد.



برف مصنوعی



در شمه‌پر «بات واشینگتن» آلمان تباریدن برف نمیتواند مانع سکی بازی شود، چون سکی بازی در شمه‌پر مذکور بشکل یک ورزش عتیقوی را دارد، زمانی که برف تبارد توسط ماشین جدیدی که ساخته اند بصورت مصنوعی برف می بارانند....

ماشین مذکور که درعکس در حال فعالیت دیده میشود آب را به برف تبدیل ساخته در سیر حرکت سکی بازان می باشد، این ماشین در ظرف صد ساعت میتواند فاصله طول ۳۰۰ متر را برف بپاشی کند، آنهم برفی که ده تا پانزده سانتی متر ضخامت دارد.

نیرنگ صاحبان فابریکات سگرت سازی

تلویزیون فرانسه از نشر کردن اعلانات سگرت و مشروبات الکلی کاملاً منع شده است. این مطلب باعث گردید تا تلویزیون به خساره مادی مواجه شود، اما صاحبان فابریکات انواع سگرت ها و مشروبات الکلی دست به نیرنگی زدند که خیلی قابل دقت است. آنها که بروی لوحه هادرنقاط مزدحم از جمله ستمیج های ورزشی اعلاناتی داشتند با دادن رشوت به آریتر های تلویزیون به بهانه های مختلف کامره تلویزیون را بروی لوحه های اعلانات تیار میکردند و بصورت غیر مستقیم اعلانات خود را از طریق تلویزیون بخش می نمودند.



جرایم زنان بیشتر شده

طبق احصائیه گیری های که اخیرا در امریکا بعمل آمده جرایم در میان زنان نسبت به مردان بیشتر بوده است. در لاس انجلس ده فیصد مجرمین را مردان و ۲۳ فیصد را زنان تشکیل میدهند. متهمین جرایم سنگین ۶۱٫۳ فیصد مردان و ۱۰٫۴۲ فیصد زنان بوده اند.

پیرمرد

آفرید و چاک



اثر ویلاوی اف

مترجم - ح ، نیرومند

کیتان مایک گلتن آمر شعبه پولیس جنایی که زیر دستان او «پیرمرد» میخواندند، به معاینه جسد به روی زمین مطبخ پرداخت جسد پیراهن خواب و بلاپوش از فلان آبی به تن داشت و مانند گدی از کارفته در آنجا افتیده بود. رنگ پوستش نسواری بود و ۳۳ سال از عمرش می گذشت و غالباً ۲۰ کیلو از وزن معمولی چاقتر معلوم میشد.

اینکه او در سابق قشنگ بوده باید شکل اکنون تثبیت آن مشکل مینمود زیرا جمجمه اش را خرد کرده بودند. آله قتاله که یک میله سربی بود در کنار جسد بنظر میرسید. یک پاکت کلان کاغذی مملو از خوراکه باب در پهلوی میز آشپزخانه قرار داشت و دروازه عقبی مطبخ بطرف حیاط منزل باز بود.

«پیرمرد» از معاون جوانش ویلیام دنیس پرسید: «عکاس در راه است؟»

«بلی رئیس ماموران طب عدلی هم میرسد.»

«پیرمرد» چرخ زده به اتاق نشمین داخل شد و انگشتان دستش را بهم گره زده چیزی را در دهانش میجوید. یک ماموردگر که یونیفورم پوشیده و در انتهای اتاق بچستجو مشغول بود به هیجان در آمده سعی نمود عیجانش را پنهان سازد.

«پیرمرد» در حالیکه رویش را بطرف شوهر مقتول بر میگردداند، اظهار داشت: «این میله سربی اصل در منزل شما وجود داشت؟»

ایلدردج به صورت «پیرمرد» با لایحه سرش رابه علامت نفی تکان داد: «نی من هیچگاه متوجه این میله سربی در منزل نشده ام.»

جوزف ایلدردج هم در نیمه راه سرسالی بود و از لحاظ وضع ظاهری بسیار خوب معلوم میشد.

گرچه هیچوقت مثل امروز اینطور رنگ پریده بنظر نیامده بود.

«خوب بمن بگوید که امروز پیش از چاشت چه اتفاقی رخ داده است بلی؟»

«من مثل هر روز شنبه برای خرید بیرون رفته بودم.»

«و تلفیه خرید همیشه بدوش شماست؟»

«خاتم در روزهای هفته به صفت معلم کار میکند و من میخواهم، من میخواستم که آخر هفته یک مقدار استراحت کند.»

«آقای ایلدردج شما در بیرون از منزل مشغولیتی دارید؟»

«من؟» او خیلی وحشت زده معلوم میشد: «من نمائنده بیمه هستم. اگر شما حسدس می زدید که پول او را میخواستم این درست نیست.»

مامرد و از مدرک عایدن زندگی میگردیم.

«آه. اما باوصف اینهم او به شغل معلمی ادامه داد؟»

جوزف ایلدردج با سر اشاره کرد: «او بخاطر سرگرمی معلمی میکرد. اونمیخواست پس از ازدواج ما از پیشه معلمی دست بکشد. منم هم سعی نمودم مجبور بشوم بسازم.»

مایک گلتن او را بدقت دیده گفت: «آه ها و شما همیشه روز آخر هفته خرید میکنید؟ خوب حکایت کنید امروز پیش از چاشت هر چه کرده اید بمن بگویند.»

ایلدردج چشم به زمین دوخته بود: «بسیار گفتمی ندارم.» با صدای خفه به حرفش ادامه داد. من به سوپرمارکت رفتم. پس از خرید خواروبار و ما یحتاج یک هفته دوباره به طرف منزل روان شدم. از طریق دروازه عقبی وارد حویلی عمارت شده به مطبخ رفتم او در آنجا افتاده بود.

«شما بالای چه کسی بدگمان هستید؟ بنظر شما ممکنست کسی مرتکب قتل شده باشد؟»

«من؟» سرش را به علامت نفی تکان داد: «هیچ نمی فهمم.»

دنیس معاون رئیس بغود جرات داده پیش تر آمد و سوال کرد: «وقتی جسد را دیدید به اتاق خواب رفتید؟»

ایلدردج با اشاره سرتأیید کرد: «تلفون در اتاق خواب است و من به اتاق خواب رفتم تا شما را از جریان باخبر سازم.»

«شما در آنجا به چیزی دست زدید؟»

«نی.»

دنیس نگاه استنباط آمیزی بصورت رئیس انگنده گفت: «کیتان! یکنفر ا تاق خواب را

بدقت تفتیش کرده است. روک های میز، الماری لباس و میز آرایش همه را زیر و رو کرده است.

گلتن در حالیکه چشمش را از شوهر مقتوله بر نمیداشت با سر اشاره کرد: «آقای ایلدردج شما چیزی قیتمی در خانه داشتید؟»

«نی شیشی قابل ذکری نداریم شاید چند عدد بانگتون دالری و چند حلقه انگشتر که ما یا داشت و قیمت مجموعی آنها از دو صد دلار تجاوز نمیکند.»

در همین لحظه عکاس پولیس وارد اتاق نشمین شده، خواست هدایت بگیرد. گلتن و دنیس او را به مطبخ بردند و هم متخصص طب عدلی درین لحظه وارد شده شروع بکار کرد.

گلتن به اتاق برگشته شوهر مقتول رابه روی بازوی چوکی در حال تفکر نشسته یافت: «آقای ایلدردج شما به کدام ساعت برای خرید بیرون رفتید؟ و در چه ساعتی به منزل برگشتید.»

در حوالی ساعت ۹ منزل را ترک گفتم شاید ده دقیقه گذشته بود یاده کم ۹ بود. بصورت دقیق نمیتوانم بگویم زیر اندرست به صفحه



ساعت توجه نکرده بودم.

«به این تفصیل بین ساعت ۸ و ۱۰ دقیقه و نه ۱۰ دقیقه شما بیرون رفته بودید درست است؟»

«بلی این درست است.»

«چه وقت بخانه برگشتید؟»

«در بازگشت هم بساعت دقیق نشدم. وقتی وارد منزل شدم جسد او را دیدم. تصور میکنم که مغز من در آن لحظه درست کار نمیکرد.»

«شما نمی توانید دقیقاً بگویید چه ساعتی بوده؟»

ایلدردج: «فکر فرورفت یا اینکه میخواست آنطور جلوه دهد: «تصور میکنم تقریباً نیم ساعت پیش به خانه رسیده فوراً پولیس را خبر کردم و آنگاه...» او به صورت کیتان خیره شد. رنگ صورتش تغییر کرد: «یک لحظه... اکنون بخاطر می آورم. ساعت سوپرمارکت ۲۰م ۱۱ را نشان میداد که من موترم را در پارکینگ پیش راندم. یقیناً ۵ دقیقه برای خرید و دقیقه دیگر برای رسیدن به منزل ضرورت داشتم. بلی فکر میکنم که باید ده کم ۱۱ بوده باشد که من او را دیدم.»

«چقدر وقت میشود آقای ایلدردج شما ازدواج کرده اید؟»

«در راه چون ده سال از عروسی ما میگذرد.»

«:- اولاد دارید؟»

«:- نی.»

«:- خانم شما دشمنانی داشت که ممکنست شما نسبت به او مشکوک باشید.»

«:- غیر ممکن است زیرا همه دورا دوست میداشتند.»

«:- خویش و قوم چطور؟»

«:- او خواهر و برادر دارد دو برادر و یک خودهر و هم مادرش زنده است اما آنها همه در ساحل غربی زندگی دارند.»

پیرمرد متفکرانه اشاره می کرد مجدداً به آشپزخانه برگشت متخصص طب عدلی اظهار نظر نمود که خانم بامیله آهنی از پای در آمده است همانطوریکه همان استفاده از آن می رفت عکاس از محل حادثه و جسد عکسبرداری های کرد و طالب هدایت شد که برای برداشتن نشان انگشت وارد عمل شود یا خیر؟

کیتان غمگین کرد: «بلی ممکنست آناری دز انگشتان به روی آله جارجه باقی مانده باشد و هم از اتاق خواب عکسبرداری کنید مخصوصاً از روک های میز که احتمالاً به آن ها دستبرد زده اند عکسهای تهیه نمایید.»

دنیس معاون جوان از کیتان پرسید: شما باور میکنید که قتل ناشی از عمل سرقت باشد؟

«پیرمرد» شاه هایش را بالا انداخته پاسخ داد: «هر احتمالی موجود است چرا نباید به امکان سرقت فکر کرد. و هم امکان دارد که ایلدردج زنی را به قتل رسانده باشد و برای کم کردن رد پای می خواهد موضوع را بصورت یک سرقت نمایش دهد. سپس نگاه پریش گری به صورت دکتر انگند: شما چه تصور میکنید؟ آیا خاتم محض بخاطر قتل رسیده بقیه در صفحه ۸۸

روزنامه ای بسوی تاریخها

یادداشت از لایلا - تنظیم از: دیدبان

دستم به در حویلی نرسیده بود عمه خودش را بمن رساند و بالاپوش درازی را روی شانه هایم انداخت دیوانه وار بطرفش برگشتم ، او که متوجه وضع وحالم بود ، کمی از من فاصله گرفت و گفت :
متوجه خودت باش . با این سر و وضع وقتی به خیابان بروی

مردم چه خواهند گفت ؟ چه قضاوتی در باره ات خواهند کرد ؟
باخشم نا شناخته ، که وجودم را بر کرده است ، میگویم :
برو گمشو ! هیچ مهم نیست که مردم چه میگویند و چه قضاوتی می کنند ، میفهمی ! اما وقتی در حویلی را باز کردم و نگاهم به چند نفری

گریه آلود میبوسم :
دیشب وقتی من اینجا خوابیده بودم ، محسن خان کجا بود ؟
پوز خند عمه ، تحقیر آمیز می شود و میگوید :
- کجا بود ؟! همینجا در کنار تو ، روی همین تخت خواب .

اول مثل اینکه از صحبت های عمه چیزی نفهمیده باشم ، چیزی نمیگویم ، اما بعد وقتی کلماتش را حلاجی میکنم وقتی متوجه منظورش میشوم ، ناگهان مثل دیوانه ها مثل کسانی که تعادل فکری خود را از دست داده باشند ، فریاد می کشم :

نه ، نه !

عقدۀ آن چنان راه گلویم را بسته است ، آن چنان در تنگنای حلقم گره خورده است که نفسم را بند آورده است و وقتی عقیده ام میترسد بطرف عمه هجوم میبرم و موهایش را در چنگال میگیرم و میگویم :
عمه اینکار تو بود این دسیسه تو بود این تو بودی ...

بعد نفسم بند می آید و روی اتاق می افتم میخواهم فریاد بکشم ، نمی توانم ، میخواهم کسی را به کمک بطلبم ، نمیتوانم - چه کسی می توانست بمن کمک کند؟ عمه ؟
نه ! این عفریته چه کومکی میتواندست بمن بکند ؟ خودش نبود که مرا بدام انداخت ؟ خودش نبود که مرا به چنگال محسن خان سپرد ؟ چنان رنجی وجودم را انباشته بود و در مرگ و بیم چنگ انداخته بود که گریز از آن ناممکن مینمود . بی مهابا از جا پریدم و بطرف در دویدم میخواستم هر چه زودتر از آن خانه بگریزم ، هر چه زودتر خودم را به خواهرم و بخانه خودم برسانم در آن لحظه احساس میکردم که دیوانه شده ام ، واقعا دیوانه شده بودم .

دیگر بهیچ چیز توجه نداشتم نه به عمه که کنار در ایستاده بود و نه بخانه آراسته محسن خان که بر از آلودگی و بدنامی بود .

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

شاعلی محترم دیدبان نویسنده و تنظیم کننده یادداشت های لایلا !
از آغاز نشر یادداشت های لیلاین دختر مصیبت رسیده محیط ما با علاقه فراوان سر گذشت او را مطالعه کردم با وجودیکه هیچ نکته بی درین سر گذشت باورنکردنی نیست و ازین اتفاقات در محیط ما بسیار دیده شده باز هم گاهی سر گذشت دردناک این دختر بنظرم چون افسانه ای مینماید افسانه بخاطر اینکه نمیتوانم چنین حال و احوال و روز گاری را و بالاخره چنین سر سر گذشت تلخی را برای یک دختر برای یک هم جنس خود قبول کنم بارها در بستر خواب به این سر گذشت دردناک و قهرمانش لیلانندیده ام ، با هزاران نوع تخیل راه حل ، راه نجات و یا انتقام برای او جستجو کرده ام گاهی هم خود را بجای او قرار داده ، آنوقت بدنم از ترس بلرزه در آمده و فریاد زده ام : نه ، نه .

با خود گفته ام ... کاش این موضوع حقیقت نداشته باشد .
با این جمله اندکی خودم را تسلی داده ام ، بعد وقتی به عده بو الهوس به بر خورد ها کرکتر ها اخلاق و عادات ، پستی ها و پلیدی هایشان فکر کرده ام دو باره عقدۀ گلویم را فشرده و بدون اختیار و اراده سیل اشک از چشمانم جاری شده است ، زیرا سر گذشت های مرهیب تر و دردناک تر ازین در اجتماع ما اتفاق افتاده است که شاید عده کمی از آن اطلاع یافته اند .

آتیۀ یک دختر هیچگاه قابل پیش بینی نبوده است ، اتفاق افتاده است که مرد مهربانی با کلمات شیرین او را فریفته بعد از ازدواج به ازدهایی مبدل شده که گویی تمام پستی ها و پلیدی های عالم را در وجود او جمع کرده اند ، بسیاری از خواهر خوانده هایم به چنین سر نوشت دچار شده اند در حالیکه هر کدام آرزو های طلایی داشتند و در رویا های خود آینده خود را هر چه بیشتر رنگین تر و زیباتر و تا حدی که تصورشان قدمداد آید و آلسی و پسندیده تصور میکردند چهره های زشت و کثیف فریبکاران ، دختر فریبان و آدم های فرومایه جلوه چشم بر قص می در آمد و آنگاه من که خودم را اندک تسلی داده بودم با تجسم حال زار لایلا بازهم های ، های میگریستم ، من که مثل او دختر بی پناهی هستم نمیدانم چه کمکی از دست من برای او برمی آید ؟ اصلا چرا این نامه را نوشتم خودم هم نمیدانم ... شاید بخاطر اینکه اندکی از اندوهم بکاهم اندوهی که سر گذشت دردناک لایلا در من بوجود آورده است ؟ شاید اینطور باشد .

ایکاش اینطور باشد ... یعنی اندکی اندوهم کاهش یابد .
(خلیمه - ف)

که از آن خیابان فرعی میگذشتند افتاد ، دو دل و متردد بر جای ایستادم و به لباس خواب بدن نمایی که بر تن داشتم خیره شدم واقعا بیرون رفتن با آن لباس آنهم

در برابر چشمان کنجکاو رهگذران پشتم را لرزاند و همانجا از خجالت سرخ شدم دیگر صبر نکردم بالاپوش را دور خودم پیچاندم و از آن خانه چپنی قدم به بیرون گذاردم چشمان خجالت زده ام را بزمین دوخته بودم و نگاه های شر مزده ام را از مردم

میدزدیدم ، فکر میکردم همه مردم سر تا پا چشم شده اند و مرا نگاه میکنند و همه یکصدا بمن میگویند لایلا ! تو دیگر دختر هرزه بی هستی فساد و بدنامی در زندگی تو راه باز کرده است تو دیگر هیچ نیستی ، هیچ ! این صدا ها در گوشم می پیچد و پژواک این صدا ها میخواهد مغزم را متلاطمی کند و قلبم را از حرکت باز دارد .

از کوچه ها و خیابانها میگذرم بی آنکه بفهمم از کجا میگذرم و با که بر میخورم همه جا مردم است همه جا سر و صدا است ، همه جا چشمهایی است که نگاه میکنند و

من از این نگاه ها میترسم و میلرزم و فرار میکنم و سر انجام بی آنکه متوجه باشم خودم را در برابر در خانه خودمان میبینم ، لحظه مکث می کنم ، قلبم در سینه ام می تپد و نفسم سوخته است نگاهی سرتاپایم میکنم شر منده وارد خانه میشوم .

بیشتر خجالتم از این است که جواب سیما خواهرم را چه بدهم ؟ اگر او بپرسد شب را باکی بوده ام و کجا بوده ام چه بگویم لرزیده از حویلی میگذرم و وقتی داخل اتاق میشوم - میبینم عمه پیش از من وارد شده است و در صدر اتاق نشسته است .

از دیدن عمه نفرت میگیرد، بسرعت از اتاق قدم بیرون میکشم و میخواهم از برابرش فرار کنم که صدای در راهرو میپیچد :

- لایلا ! لایلا ! بیا اینجا کارت دارم .

قدمهایم سست میشود ، میخواهم برگردم اما قدم جلو میگذارم و از عمه فرار میکنم . وقتی قسم بداخل اتاق دیگر میگذارم، مثل اینست درودپوار نفرین میکنند و بدنامی و سیاهنامی ام را برخم میکشند .

ناگهان در اتاق صدائی کرد و عمه وارد شد، لبانش بالبخنمرده از هم باز شده بود و نگاهش را مستقیماً توجّه من ساخته بود. میخواستم فریاد بکشم و بگویم : برو گمشو اما صدایی از حلقوم بیرون نشد و عمه جلوتر آمد و درست رو برویم نشسته و آنوقت بسته را جلوم گذاشت .
نا تمام



سینما بلغاریه اخیراً متوجه آثار ریسنده معروف آنکشور «یور دان یوفکوف» شده است، آثار یوفکوف گنجینه های ادبی بلغاریه محسوب میشود و خوانندگان مجله ژوندون حال چندین داستان او را خوانده اند، زیرا داستانهای «غچی سفید» «شیبیل» و «بوژورا» که از داستانهای و تاه این نویسنده است در ژوندون چاپ رسیده است. را خاری ژاندوف ریسنور بلغاریه برای اولین بار از روی داستان «شیبیل» فلمی تهیه کرد که خیلی مورد استقبال تماشاگران واقع شده بعدها این استقبال بنظیر فلما زان را بطرف آثار یوفکوف متمایل ساخت و داستان بزعه کنار سر حده او را برای سینما انتخاب کردند یکی از سناریست ها استیفن ساتف از روی ستان مذکور سناریوئی ترتیب داده بدسترس گریشه استروفسکی ریسنور معروف بلغاریا قرار داد و در فلمبرداری آغاز گردید. آنها رشیدند تا اصالت اثر حفظ شود سناریو با تمام کیفیت اصل اثر شته شده و ژر یسنور هم کوشیده است تا این فلم هنری بشیوه عالی جبرداری شود.

ژریسنور این فلم میگوید: «يك وقت در سویدن مشا هده و دم که تياتری يك اثر حماسی آن سنور بروی ستیژ گذارده بود. با جودیکه داستان مذکور را همه قبلا رانده بودند، بازم نمایش مذکور استقبال شگفت انگیز مردم مواجه شد، از همانوقت بفکر تهیه فلمهایی جنبه وطن پرستی داشته باشد تادم، آثار یوفکوف این خصوصیت دارا می باشد لذا یقین دارم این م نیز با استقبال پرشور مردم راجه خواهد شد.»

نقش نونه را درین فلم در وتیه نجوا و نقش گالچف را «استفن تا ایلوف» که هر دو از هنر پیشه های معروف بلغاریه هستند بازی میکنند. چنان «استفن پیچف» و «کاتیه پکارلوا» و نیکو لاتودف نقش های بزرگ این فلم را بعهده دارند.

ششی کپور کوچک



راجکپور و ششی کپور

از خانواده راج هنر مندان برجسته ای برخاسته اند پرتیوی راج که خود از هنر مندان بنام هند بود. در بسیاری از فلم ها نقش هایی بازی نمود و فلم های زیادی ساخت، او کمپنی فلمبرداری راج را اداره میکرد. و در فلم رستم و سهراب نقش رستم را بازی کرده بود. سه پسر او یعنی راج کپور ششی

کپور و ششی کپور هم در فلم های بیشماری بازی کردند، فعلا ششی کپور از بازی در فلم کناره گیری نموده به تهیه فلم میپردازد. پسر جوان را جکپور بنام رهنر کپور که تحصیلات خود را در اتحاد شوروی پایان رسا نیده امروز از هنر مندان پولساز هند بشمار می رود او با «بیتا» هیروئین بسیاری از فلم های هندی از دواج نموده است. ششی کپور فرزند کوچک پرتیوی راج در میان تماشاگران محبوبیت خاصی دارد، او در فلم معروف شر میلی همبازی را کهسی بود، درین عکس راجکپور و پسر ادر کوچکش ششی کپور دیده میشود. برای کسانی که ششی کپور را در نقش هیروی فلم دیده اند.

هیروی فلم دیده اند. این عکس او خنده دار و خا طره آمیز جلوه میکند. زیرا این عکس دوران کودکی او را نشان میدهد. بینیم بعد از این از نواسه ها و کواسه های پرتیوی راج چند نفر دیگر شان آرتیست سینما خواهند شد.

فلم پر جنجال ایتا لوی

ژریسنور ایتالوی بنام «ما رکو فیرازی» اخیراً یکی از فلم های خود را ببازار عرضه کرده که شاید از



پر غوغا ترین فلم های ایتا لوی باشد زیرا درین فلم انتقاداتی بالای پاپها هاو کلیسا بعمل آمده.

درین فلم «گلو دیا کار دینا له» میشل پیکو لی - اوگوتو نیاسی ریتو ریو گاسمن - الن کیونی، و غیره نقش دارند.



کلودیا کار دیناله



چند صحنه از فلم مز رعه کنار سر حد اثر یور وان یوفکوف

دزړه خبری

روژه ماتي

دروزی هر ما بنام اختر دی

اسلامی ارکان په افغانی کلتور کښی څکه په زوره نو که ځای لری او سره ښه نغښتی دی چه دواړه خانگی یو دبل سره ورته او مشابه اړیکی لری، مخکښی لدینه چه دآریانا په خاوره کښی اسلام راشی، ددی سیمی دود، دستور ته پیروی اندازی پوری دانسانی ښه سلوک او اسلامی ښیگڼو په شان حکمفرما و.

درواغ ویل تر هرڅه بد، ضرر رسول دسم انسان له کر دار نه لیری او غلط تفکر دسا لم فکر له پندار پر مقابله تله کښی ځای درلود. هغه وخت چه دپکښت دخاوری زامن داسلام په سپیڅلی دین مشرف شول نو ددی دین دستور وخدمتکارانو څخه هم و گڼل شول، لوی اسلامی فتوحات او ددی مقدس دین پراخوالی ددوی دسر ښندنی او قر بانی په واسطه تر سره شول لکه ابو مسلم خراسانی، دغور کورنی، محمود غزنوی او لوی احمد شاه بابا چه داسلام دین ته یی پوره پراخوالی ورکړ.

دغسی تاریخی اسناد او واقعیتونه ددی شاهدی ورکوی چه اسلامیت او افغانیت سره اوس پیڅی نغښتی او یو شان گڼل شوی دی.

روژه نیول سر بیره پر دی چه دلوی خدای امر پرځای کول دی دروزه تپ نفس هم تصفیه او تذکیه کوی، او یو هیږی چه خواران او غریبان چه ولری تیروی په څه مشقتا تو اخته وی؟

روژه نیول دځینو میکرو بسو نو دوزلو اود چا غوالی مؤثر علاج هم دی او پدی برخه کښی مفصلی خبری شوی دی، دلته غواړم چه صرف دافغانی کلتور له مخی دروزی متر مقام ته یو لنډ شانتی نظر واچو،

ټکر ټکر دپیشلمی له لاسه یمه

وگورو چه روژه په څه ښه والی دافغانی غیرتی او باعزمو خلکو له خوا هرکلی کیږی اود غه احساس دخپل فولکلوریک ادب دلوی بحر یعنی لنډ یو څخه خر گندوو چه واقعا دولسی غږ او احساس ښه انعکاس ورکونکی دی. لکه چه په پورتنی لنډی کښی لیدل کیږی دروزی هر ما بنام داختر په شان په خو ښه او خو شالی سره لمانځله کیږی څکه چه پدی وخت کښی دکلی خلک، دوستان او ملگری سره په جو مات کښی ټولپیری هر څوک تر خپلسی وسی پوری له خپلو کورونو څخه خواره دخانه سره راوړی او په لوی دستر خوان باندي پیږدی چه دلته مختلف طعمونه، ډول ډول خواړه برا بر پیری، کله چه د ما بنام آذان وشی نو په گڼه سره د «بسم الله» ویلو په ترڅ کښی روژه ماتوی اود لوی خدای شکرانه اداکوی چه په اتحاد او اتفاق سره دوی ناست دی اود ژوند څخه خوند اخلی.

دوی څکه ویاړی چه خدای ورته دومره قدرت ورکړی چه کری ورځ په و لږه او تنده تیره کړی خپل کار او کسب سر ته رسوی او په عین حال کښی دخدای فرض پسر ځای کوی. دالویه میرانه ده چه دولری سره سړی مبارزه او دنفس سره شخړه وکړی خوچه په هغه باندی بریالی شی او خپل حاکمیت پری ثابت کاندی.

ددی دپاره چه اکثره خلک خپل ورځنی کارونه په عادی ډول سرته رسوی او له بلې خوا روژه هم لری نو دښی خوب ته ډیر تر جیع ورکوی لدینه چه دپیشلمی دپاره را پا خپیری او خو مری ډوډی و خوری نو څکه وایی چه «ټکر ټکر دپیشلمی له لاسه یمه» لکه چه وویل شو پښتنی کورنی

داتفاق او اتحاد خوند په میخ شی نه بدلوی ډیر عادی او ساده خواړه هغه وخت مزه کوی چه دکور نهی ټول غږی پکښی برخه و لری اود دستر خوان په گرد چا پیو ناست وی.

خو یوه کونیه چه یو کال مخکښی میړه یی مړ شوی دخپلو کورچنیا نو سره دروزی ماتي په دستر خوان ناسته ده او دهغه وخت ارمان کوی چه دکور نهی ټول غږی سره یوځای و، پدی لنډی کښی داحالت ښودل شوی چه:

دروژه ماتي دستر خوان کښی

له سترگو اوښکی توپوم چه کونیه

دکلی مخ په لوی میدان کی دروزی په هر ما بنام کی عجیبه په زړه پوری میله وی چه ټول کورچنیا حتی نیمزالی نجونی په کورچنیو کا سو کښی له خپلو کورونو څخه خواره راوباسی او په یو لوی ملاور شکله صفحی باندي چه دهمدی مطلب لپاره جوړ شوی وی ږدی اوتول پی دما بنام دآذان انتظار پا سی، کله چه ملا آذان ورکړی نو کورچنیا په ډیر لوړ آواز چیغی و هی چه «آذان و شو، آذان و شو...» کله چه روژه ماتي سره و خوری بیا نو په لو بو اخته وی، هلکان او نجونی په گڼه سره لوبی کوی، که چیری سپوږمی ژر وخیژی نو سندری او نکلونه هم سره وایی او دمعضو مانه آوازونو په ادا کولو سره په گڼه اتن کوی او بیا هم چه ستړی شول خپلو کورونه ته شی.

دکلی سپین پیړی چه ما سختن دلمانځه او تراویح څخه خلا صیږی دبیر ته ستندیدو په وخت کښی چه دکورچنیا نو دا خو شالی گوری نو ددوی دکورچنیوالی دوره ورته په سترگو سترگوشی اود هغه وختونو په یاد دخوشیو لپاره یسی سیل کوی په زړه کښی گوندی وایی چه کا شکي بیا هغه وختونه ستندیلای وای.

واقعا چه دروزه ماتي گړی له کیفه ډکه وی، هرڅه او هرڅه خوندوره بریښی، دروزه تی په زړه کښی دپاک نیت او نیکو آرزو گانو هیلی څپی وهی، دهنوعی ورور ولی احساس بیاوړی کیږی.

اوس چه افغان ولس دسیاسی، اقتصادی او اجتماعی لوی بدلون په مرحله کښی دی دنوی نظام ستره آرزو دخلکو اتحاد او په وگړو دوروزولی دمزی ټینگو لو څخه عبارت دی چه اسلامی ارکان او افغانی کلتور ددی آرزو ملا تپ دی نو څومره به ښه وی چه دخپلسی افغانی پوخ کلتور په استناد، پدی دلته یو دلوی بحر څخه خوچان کړی دښو او سترو خدمتونو وگرځو.

دادی پدی لړ کښی د پښتنو دلته یو دلوی بحر څخه خوچان کړی مرغلری چه دژوندون محسوسولو ستونکو ته پی و پا ندی کوو:

مات ته د شو ناس و شر بت را کړه

سختو گرو کښی ما روژی نیولی دینه

روژه په مات، قول به مات نکړم

که سر مسی پری شی داشنا دیدن ته څمه

روژه دی خدای قبول کړه، یاره

نازکی شونډی دی پتری نیولی دینه

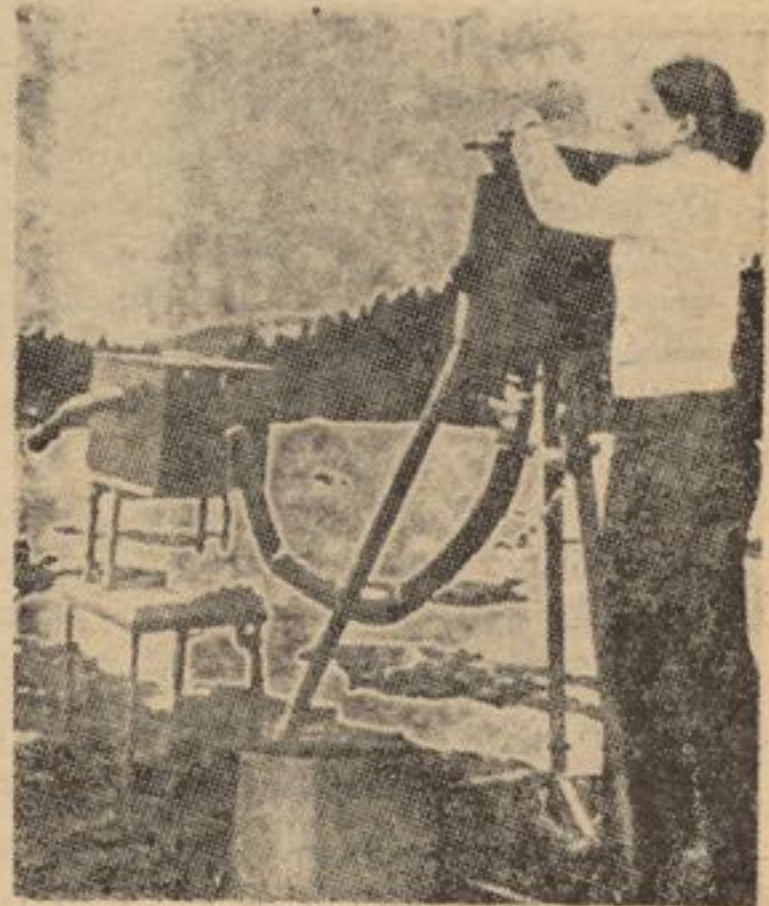
د ما بنام لمونځ دی قبول مه شه

دیدن دی پر یښود، دا یمان کوی سوا لو نه

گوناگون. دانش. خواندنی

هوا در رنتگین

در شهر از لا نکین جهو ریت اتحادی المان سپکر و متر شعاعی برای اندازه گیری کشافات اتموسفیر مورد آزمایش قرار داده شده نمونه های ذرات گرد در کاغذ تر سبب نموده و نفوذ نمر بخش اشعه رنتگین را در معرض نفوذ قرار میدهد و خود بخود شروع به تشعشع مینماید این نوع تشعشع که در حقیقت در حله دوم شمرده می شود فیصدی طیف های عناصر معینه اتمو سفیر را در معرض آزمایش قرار میدهد. نتایج این اندازه گیری در کارت مخصوص ثبت شده و سپس در هر کرمها سبوی پوهنتون دار مشتات تجزیه میگردد.



تشناب بین الماری

کارخانه الکترو تخنیک وسازنده دستگاه اکسریز اخیراً تشناب قاتی را اختراع کرده است که در خانه های قدیمی که تشناب ندارد از آن کار گرفته میشود یک الماری دارای ارتفاع دو متر و عرض هشتاد سانتی متر بکار است تا یک آب گرمی و یک تپ غسل در آن نصب شود الماری تشناب دار در گوشه مطبخ گذاشته شده میتواند آب مورد ضرورت این تشناب توسط لوله رابری به نل آب وصل شده و آب های پد ررفت آن نیز توسط نل رابری دیگر به کانالیزاسیون انتقال میابد در مواقع ضرورت پاباز نمودن الماری تپ غسل بروی زمین آمده و میتوان در آن غسل نمود و بعد دوباره آنرا در بین الماری جاداد.



میز و چوکی های پلاستیکی برای شاگردان مکتب



درین اواخر پلاستیک هائی که مقابل فشار و کوبیدن مقاومتر و زیاد دارد توجه بیشتری را بخود جلب نموده و بحیث مو بل مورد استفاده وسیعی قرار گرفته است یک کمپنی پلاستیک سازی المان غرب درین اواخر سیت های مکمل فر نیچر پلاستیکی ساخته است که در آن جمله یکی هم میز و چوکی پلاستیکی برای شاگردان مکتب میباشند وضع چوکی و تکیه گاه آن بار تفاع معینی تنظیم گردیده است شایستگی و پرازندگی دیگر این میز و چوکی در اینست که خیلی سبک و کم وزن بوده و خیلی کم لکه می بردارد.



تلفون هایی که نمره را بخاطر می آورد:

یک کمپنی جاپانی پنام (نیتسوکو) آله ساخته اند که نمرات مورد ضرورت را بیاد تلفون میدهد مدل (دس-۸) نوعی ازین آله است که بیست و هشت و ظیفه را میتواند

بخاطر بسپارد این آله دارای یازده علامت نمره تلفون است.

توسط این دستگاه با هر کدام از مشترکین تلفون که خواهسته باشیم میتوانیم تماس بگیریم برای ارتباط پیدا کردن با تلفون طرف مقابل کفایت میکنند که یک تکه را فشار دهیم.

برای اینکه دستگاه نمره مورد ضرورت را بحافظه بسپارد لازمست تکه منحرك مخصوص آنرا با لای نمره که خواهسته باشید بیاوریم.

سالانه پنجمه مو تر فیات ازبین میرود

ازبین رفتن این تعداد مو ترهای فیات مربوط به این نیست که تصادم

رخ میدهد بلکه راجع به نتایج کارهای تجربی فایبریکه میباشند. سالانه پنجمه مو تر تیز رفتار مدل های مختلف در لابراتوار کمپنی فیات اینتا لوی ویران میشود تا نواقص کار و نقاط ضعیف را دریابند.

به اساس نتیجه گیری که ازین ویران نمودن برای انجنیران کارخانه فیات بدست می آید آنها عموماً صر ضعیف بودن طرح را درک نموده و در تقویه آن می کوشند.

توجه بیشتر در قسمت هایی که برای راننده خطر بیشتری دارد معطوف میشود.

تو صیفا شیرین

تکته بی از: خواجه عبدالله انصاری

یار باش و مار میباش گل باش و خار میباش -
یار نیک به کار نیک - یار بد بدتر از مار بد -
چون یار اهل است - کار سهل است - محبت
با اهل تابجان است و محبت با اهل تاب جان
است .

رباعی

صد سال در آیتیم اگر مهبل بود
آن آتش سوزنده مرا مهبل بود
با مردم نا اهل میادم صحبت
دوزخ به جهان صحبت نا اهل بود

شب روزی جو مهتاب جوانی
سینه چرمی چو آب ز ندگانی
دوشگر چون عقیق آبداد
دوگیسو چون گنبد تاپ داده
نهک دارد لبش درخنده پیوست
نهک شیرین نباشد وان او هست
شبی صدگسی فزون بیند بخواش
نبیند کس شیبی چون آفتابش
رخش نسوین و بویش نیز نسوین
لبش شیرین و نامش نیز شیرین

(از داستان خسرو و شیرین اثر نظامی)

گدا و مدغم

یکی خانه خواجه بی را بزد در
چو فرعون باد بزرگیش دو سر
لبش خشک از فقر و چشم از تعب تر
درین صبحگاهان کشیدی ز بست
کزین در زدن شد مرا گوشها کر
برای رضای خدایتند داور
تو گفتی خیر شد ز مرگ برادر

ز فریاد او گوچه صحرای محشر

مگر خلق بپر شما بند توگر ؟

ترا عقل و منطق مگر رفته از سر ؟

بگیر آنچه دادند وز انصاف مگر

کم روده های تو خرمن به خنجر

بغریب مرد گدا همچو نندر

که از تشنگی همچو تی گشته لاغر

ز حال فقیران بیمار مضطر

چو تازه میت کام تو از شهوشگر

چسان منطق و عقل نگریز از سر

اگر چه فلک کرده جیب تو پر ز

که آخر خرابست گنج مستگر

که اگر دد ترا حال با من برابر

نه هرگز برابر که با این قساوت

زمن باز ها باد روزت سیه تر

محمد آصف فکرت

سحر که دوتا دست لوزان ولاغر

برآمد ز منزل یکی مرد فریه

ستاده بدر دیده مرد فقیری

بگفتا مگر خواب دیدی که مارا

و دیگر برو در زدن را بیاموز

بگفتا که صاحب بده پول نانی

چو بشنیداین، خواجه آشفته گردید

چو دیوی برآشت جوانکه گردید

که ای بیشعور ای گدای مزاحم

درین صبحگاهان نه وقت گدایی است

برو کارکن، یانه یک گوشه بشین

گرت بار دیگر بر این در بیسیم

چوزان نامسلمان چنسن دیده پاسخ

که آری کجاعقل و منطق کسی را

توای از خدا بیخبر خود چه دانسی

چه دانی که خون جگر میخورم من

دو روز است طفلان من نان ندارند

ترا رحم و ایمان برفته است از دل

ولیکن بدان ای که مست شروری

خدای آورد آن دمی راکه بیسم



نگه آهو

اگر اندیشه کند طرز نگاه او را
جوش حیرت مژه سازد نگه آهورا
ماهیم از تاب و تب عشق بغود مینالیم
بر سر آتش اگر هست دمیدن مورا
غرض شوخی چه دهد ناله محروم اثر
تیغ بی جوهر ما کرد سفید ابرو را
بسکه ننگ است فضای چمن از ناله من
بزمین برگ گل از سایه نهد پهلورا
سر نوشتم نتوان خواندم کرد تسلیم
تو ام چسبه خود ساخته ام زانو را
خاک گردیدم و از طعن کسان وارستم
اخر انباشتم از خود دهن بدگو را
نیض دلم بطیش ناله طراز نفس است
جنگ اگر ناله بهضراب زند گیسو را
حال از نسبت رخسار تو مشکین بر شد
فرب خورشید بشب کرد مدد هندو را
صافی دیده و دل مانع نخجیر دولیست
بشت عینک بتفاوت برساند رو را
تا نظر می کنی از کسوت رنگ آزادیم
رنگ گل چند بزنجیر نشانند بو را
«بیدل» این عرصه تماشا کده الفت نیست
سبزه گرداشت ورود است دم آهورا
حضرت ابوالمعانی بیدل

فا لگیر

کندوی آفتاب به پهلوی فتا ده بسود
ز بسود های نور زگودش گریخته
در پشت سبزه های لگد کوب آسمان
گلبرگ های سرخ شفق تازه ریخته

تف بین پیر باد درآمد ز راه دو ر
پیچیده شال زرد خزان دابگر د نش
آنروز میهمان در خندان گو چه بود
تابشوند راز خود از فال روشش

در هر قدم که رفت درختی سلام گفت
هر شاخه دست خویش بسویش دراز کرد
اوردست های یک یک شان را کنار زد
چون کولبان نوای غریبانه ساز کرد

آنقدر خواند و خواند که مرغان شامگاه
شب راز لابلای درختان صدا زدند
از بیم آن صدا بزمین ریخت بر گها
گویی هزار چلچله را در هوا زدند

شب همچو آبی از سر این برگها گذشت
هر برگ همچو پنجه دستی بریده بود
هر چند نقشی از کف این دستها خواند
کف بین باد طالع هر برگ دیده بود
نادر پور



اینکه

نوشته : یوردان یوفکوف

پیشاپیش سوران خشن که چون گسگران گرسنه تاخت میکردند اینچه مردقوی هیکل و بیباک در حرکت بود. مردیکه نامش لوزه در دل هافکنده قدمش بهر جا که میرسید تباهی و بربادی تثار میکرد.

آنوقت هایکده دزدان و رهزنان که آنها را بنام «درخالی» و «گرچلی» یاد میکردند، دهات و قصبات را غارت میکردند و خرمن ها و خانه ها را طعمه حریق میساختند. مال و حیات همه بعلت تهاجم های بی دربی آنها به مغاطره افتاده بود. آنها مانند آب گل آلود و تپاه کن سیل از تپه ها سر از زیر میبیدند بصورت غیر منظم و وحشیانه بالای اسب های مست و دیوانه بالای دهکده ها تاخت و تاز می نمودند.

در آن لباس هایی می پوشیدند که قسمت های کمی از بدن شانرا می پوشانید. بازوها و سینه های شان برهنه بود، تنهایگان نسر شان جامه های قیمتی بتن میکردند که برندهای ضخیم داشتند و روی شان شانه تفنگ قدیمی که به توپ های کوچک شباهت داشت بنظر میرسید. کارد، ساپور، قه، پیش قبض و دیگر آلات چارجه با خود حمل میکردند.

آنها وقتی که به پاتین سرازیر شدند مرد و خاک زیادی به هوا بلند شد. منظره توفان هم از نظر شکل و هم از نگاه محتوی ایجاد شده بود. آنها هم مانند توفان مهیب و خطرناک بودند.

در سمت شمال، بالکان دوباره رنگ آبی خود را باز یافته بود. منظور از کوه بالکان است. مترجم هوا خوب بود. بهار تازه فرا رسیده بود در دامنه های کوه برف ها ذوب شده بزمین فرورفته بود و در عوض گیاه اذول خاکبایریگی بیرون شده بدن میماند که پارچه های مخمل سبز رنگ را در هر قسمت گسترده باندند تنها در فله کوه بعضی جاها سفیدی بنظر میرسید. سفیدی برف هاییکه هنوز آب نشده بودند. از میان درختان جنگل یک ستون باریک دود به هوا بلند شده بود، این دود علامتی بود برای مردم قریه، آنها با دیدن این دود که چسب شکران ایجاد کرده بودند می فهمیدند که بزودی رهزنان به ده حمله میکنند، آنها از قریه فرار میکردند تا هنگام تهاجم دزدان افلا جان خود را حفظ کرده باشند، زیرا گرچلی ها به هیچکس رحم نمیکردند.

آنها نزدیک قریه رسیده بودند و هنوز «اینچه» سر کرده شان امر حمله را نداده بود، او بر پشت اسب سفید خود نشسته بود اندکی از تفریب و بیبوی خود جلو افتاده بود، او با نگاه های نفرت آلودی بزمین نگاه میکرد. زمین خشک و بدون حاصل بود، آنرا قلبه نکرده بودند. صرف بعضی حصه ها علف داشت، در آن قسمت حتی آواز پرندگان هم بگوش نمیرسید، اینچه در بالای اسب قریه خود سرش را اندکی بزمین خم کرده بگورفت، شبی را بغاطس آورد که آواز های وحشتناک گرچلی ها را از عقب می شنید، او عقب نگاه میکرد و میدید که با چه شور و شغف و حیثانه ای دار و دسته اش

فریاد میزنند، عجله آنها را مشاهده کرد، قیافه های خشن و حریم شانرا... بعد به پیشرو نگاه کرده بود. فهمید که دزدیکی دهکده قرار دارند. دهکده بزرگی بنام اوروم اینکوی، این دهکده با دهات دیگر فرق داشت، خانه های مجلل و باشکوه می داشت. باغ ها و گزیدیک کلیسا و صلیب بزرگی که بالای کلیسا نصب شده بود. با وجود آنکه خیلی به دهکده نزدیک شده بودند، چنین بنظر میرسید که اهالی دهکده ورود گرچلی ها را درک نکرده اند.

اینچه با بلند کردن دست بدریگران امر توقف داد. خودش اندکی پیش رفت، به دهکده نگاه میکرد، جین و شکن پیشاپیش هر لحظه بیشتر و بیشتر میشد قیافه اش در آن لحظه برای گرچلی ها طوری جلوه میکرد که گویی خیاطی راهنگام برش کردن پارچه می بینند. اینچه به دقت مطالعه میکرد که از کدام طرف به قریه حمله کند. گرچلی ها اسپه های شوخ خود را به سختی نگه داشته بودند، اینچه که چند قدم پیش رفته بود بطرف رفقای خود برگشته امرداد تا در همانجا خیمه های خود را بزنند و اطراق کنند.

اینچه خواست تا شب را در همانجا بماند. گرچلی ها از اسپه او خود فرود آمده به تعویل امر اینچه پرداختند.

خیمه اینچه را در یک بلندی افراشته، اینچه بداخل خیمه خود رفت و دیگران هم خیمه های خود را نزدیک هم بزمین محکم کرده بودند دور هم جمع شده به صحبت پرداختند. یکی از آنها حرف میزد و دیگران گوش میدادند، آنها درباره اینچه کم میزدند، اینچه را مانند سابق دوست نداشتند، میگفتند این آدم تغییر کرده و مثل سابق نیست، دایما خاموش متفکر و عصبی بنظر میرسد.

درین بهار از وقتیکه اینچه دوباره شفا یافته و زخم کاری سینه اش التیام یافته بود. همه با وحشت و هراس دوباره زنده شدن او را به همدیگر قصه میکردند، گرچلی های دیگری که شامل دسته اش نبودند و دوستانش بدیدن او می آمدند ولی آدم های او و دیگران را کمتر راه میدادند و میگفتند اینچه کسی را نمی پذیرد، او حوصله ندارد کسی به احوالپرسی اش برود. هیچکس نمیدانست که در آن لحظات اینچه به چه چیزی فکر میکند گرچلی ها گرد هم جمع شده بودند و چیزهای درباره اینچه میگفتند، کم کم همه جا در تاریکی شب غرق شد، چند جا آتش افروخته بودند، جنگل تاریک تراز همه جا بنظر میرسید در اطراف آتش سایه های آنها در حرکت بود، صدای خش خش از یک گوشه شنیده میشد، یکی از دزدان شمشیر خود را تیز میکرد ستاره ها در آسمان روشتتر بنظر میرسیدند، مثل اینکه ستاره ها هم میترسیدند و بطرف زمین چشمک میزدند. اینچه مانند چند روز اخیر خود را در خیمه اش زندانی کرده بود، او بالای بستری که از پوست گوسفند ساخته شده بود دراز کشیده و ب فکر فرو رفته بود. افکارش متوجه شانزده سال قبل شده بود آن

روزی رد بغاطر می آورد که با کارافه ایر دزدیکی (ژرنا) بر خورده بود آنوقت گرچلی ها قریه را محاصره کرده بودند و ازین سبب یکده از مردمان قریه یا برای دفاع از خود و یا از ترس جان به بیابان های اطراف بر آمده بودند.

کارافیز از دور بطرف خانه های قشنگ ملاکین قریه میدید، خیلی عصبی و در عین حال مردود بود، نمیدانست چه کند، به قریه داخل شود ... ؟

جرات اینکار را نداشت زیرا خیلی برایش گران تمام میشد، در همین لحظه اینچه بادو سه صد نفر مسلحشور همراه خود به آنجا رسیده بود، همه بر اسب های تیز کام سوار بودند، آنوقت اینچه هنوز خیلی جوان بود. او بطرف کارافیز دیده نگاه می کرد به قریه انداخت، بدون اینکه فکر کرده باشد گرفت، با همه دوستانش بطرف سرامبول حرکت کرد، گرچلی ها با اسب های تیز کام خود بطرف قریه میسروند و تیر اندازی مینمودند.

اینچه سه مرتبه بطرف سرامبول پیش رفت و عقب نشینی کرد، زمین زیر سم اسب او و میله زید، ابری از گرد و خاک به اثر تاخت و تاز سواران تشکیل شده بود، اینچه خسته شده بود، چشمانش میدرخشید، او دو باره نزدیک کارافیز برگشت، از روی خشم خندیده بعقب نگاه کرد، این تلاش های دیوانه وارش هیچ سودی نبخشیده بود، در میان خساک و گرد و دود بارون اجساد گرچلی ها بیکه کشته شده بودند هر طرف افتاده بود دو اسب های بی صاحب اینطرف و آنطرف فسر گردان بودند، گرچلی ها دیگر فریاد نمیگرفتند همچنان شیشانه (مردم قریه را به همین نام یاد میکردند) از تیر اندازی با لای دزدان باز ایستادند و نسبتا وضع آرام تر شد و خاموشی جای سرو صدا را گرفت اینچه با آواز بلند میگفت:

همین طور است... اگر سبب میخواستی باید شاخچه آنرا بشکنی آدم های اینچه یکی از اهالی قریه را که برای آبیاری زمین های خود بیرون شده بود بگیر کردند. آن مرد بیچاره از ترس خود را به پای اینچه انداخت و امان خواست، او مرتب دست و پا میزد اینچه را می بوسید، اینچه وقتی که او را دید خوشحال شد ولی این خوشحالی را برو ز نداد و در برابر آن مرد همچنان خشن باقیمانده فهمید که وجود این مرد خیلی پندش میخورد از او میتوانست استفاده شایانی بنماید. این مرد میتوانست در شب نفرت اینچه را بقریه رهنمایی کند.

آن شب پنجاه نفر از گرچلی ها انتخاب شدند تا با (رهنما) بداخل سرامبول بروند، رهنما آنها را خوب رهنمایی کرد، در لحظات کوتاهی تمام پیره دار های قریه کشته شدند، بدون اینکه صدایی ایجاد شود و بعضی آنها نسبتا گرچلی ها نفر های خود را ایستاده کردند. از طریق قسمت تصرف شده قریه اینچه باقیه

گرچلی ها داخل شد، کارد فیز هم با آنها بود. بالای قلعه کوه زهره بر تنگ سرخ میدرخشید. در کوه های دهکده آواز سم اسپان دیوانه و وحشی اینچه و همراها نش شنیده میشد، در آن لحظه کسی قادر نبود جلو آنها را بگیرد یا به مقابله با ایشان بر خیزد، گرچلی ها مغرورانه بالای اسب های خود نشسته بودند و شمشیر های برهنه بدست های شان بود.

با وجود نا فلکیر شدن مردان قریه با تفنگ های خود بمقابله پرداختند، و لی وضع شان خود نبود، اولتر از همه بکدام طرف فر میگردند... ؟ ... دشمن در میان شان رخنه کرده بود، آنها نمیدانستند چه کنند، فرار کنند یا در خانه های خود پنهان شوند؟ .. زنان و اطفال متو خش و هراسان از پنجره ها نگاه میکردند، گرچلی ها گسگران گرسنه ای را مانند بودند که در میان رما افتاده باشند، هر چیزی را که بدست می آوردند تصاحب میکردند. بعد از آنکه آخرین فیهای گسازیکه موفق شده بودند بطرف بیابان فرار کنند بیابان رسید همه جارا دوباره خاموشی فراگرفت، خاموشی مرگبار و اندوه آلودی که خیلی زجر دهنده بود.

دزدان به آرامی خانه های زیبارا تماشا میکردند، خانه ها تیرا که دیوار های بلند و دروازه های بزرگی داشتند. گرچلی ها از اسب های خود فرود آمده به چپا ل آغاز کردند، زنان بیخ میزدند و اطفال شروع کردند به گریه و زاری، چند خانه را آتش زده بودند که دودی از آن برخاسته بود در همین لحظات آتخاب هم طلوع کرد و منظره سوختن خانه ها بوضاحت بیشتر دیده میشد، اینچه همراهان خود را بحال خودشان گذاشته خودش بالاتر در یک محل مناسب یعنی بغا نه بانجو (خان) رفته به خوردن و نوشیدن آرز کرد، تمام ذخایر شراب قریه برای فسر نشانیدن عطش دزدان آورده شده بود، این یگانه آرزوی اینچه بود.

دوشیز گان رنگ بریده باترس زاید الوصلی مشغول خدمتگراری بودند، وقتی که برای اینچه شراب میریختند لرزش دستان سفید و ظریف شان بوضاحت احساس میشد و این مطلب از چشمان تیز بین اینچه مغفی نمی مانده و از دیدن این وضع لذت می برد. صدای گریه و جیغ اطفال و زنان همچنان بگوش میرسید و لکه های خون در همه جا مشاهده میشد، قهقهه شادمانی اینچه در میان سایر آواز های کم میشد، در آن لحظه خیلی مشکل بود کسی باوی تماس بگیرد و مزاحش شود.

اینچه رفعا متوجه لباس های خود میشود، لباس او خون آلود و پاره پاره است، فوراً امر میکند لباس جدیدی برایش بیاورند، در یک چشم بهم زدن مجرب ترین خیاط دهکده حاضر میشود و از پارچه های ابریشمی برایش لباس میدوزد. اینچه اسمش را می پرسد: (نام تمام)



یوردان یوفکوف

درباره نویسنده داستان

اینک موقع آن میسر شد تا چندمین داستان قصه نویس بزرگ بلغاری را به خوانندگان عزیز زودتون تقدیم نمایم...

ضمن تقدیم این داستان یوفکوف، خلاصه مطالبی را در مورد خود نویسنده تقدیم میکنم که دیگران درباره او نوشته اند...

یوفکوف در آثار خود زندگی مردم را بصورت حقیقی و در لایه جملات بسیار ساده و عام فهم تشریح میکند...

ضمن گفتگوی با پرو نیسور کازانجیف یوفکوف چنین گفته است: «قصه حقیقی آن نیست که نویسنده در تمام اوقات خودش وادار جلو خواننده داشته باشد...»

این کلمات یوفکوف می توانست خواننده را همراه کند، مثل اینکه نویسنده میخواست یک اصول ابسترتک و ابجکتویزم را بکار برده شخصیت خود را در عقب قصه پنهان کند...



در زودتون نشر شده مترجم درین قصه نویسنده خواسته است فقط پرده را از روی یک جریان بردارد و گوشه کوچکی از زندگی آدمی را نشان بدهد...

یوفکوف میگوید: «همیشه چیزهایی را که دیده ام بحافظه سپرده در مواقع بخصوص آنرا دوباره تقدیم کرده ام...»

یکی از عواملی که برای یوفکوف در کار قصه نویسی موفقیت آورد، آشنایی بسیار عمیق او به خصوصی ترین خصوصیات مردمی بود که در قصه هایش دوباره جان میگرفتند...

اشتراک او در جنگ ها و اجرای وظیفه بحیث معلم دهکده ساحه دیدو تجربه او را وسیع ساخت، او در جریان جنگ های بالقان قصه های دلچسپی که ازین جنگها مایه میگرفت برشته تحریر درآورد...

بقیه در صفحه ۵۸

انها سرخ سم تش بود ن بر های هسه قریه با لسی سدا م میان چه پنهان راسان مگرگان ر من آوردند لیرهای ان قوار اموشی بودی که تا شا بلند ر جلی تیاو ل شروع آتش در همین سوختن ۱ پنجه شته بیغا نه ن آ ر ای الوصلی ای ایچه و نظریف قلب از ن صدای بگوش مشاهده بان سایر نی مشکل مزاحمش میشود، فورا رند، اطدهکده برایش سد:

دسترگو تماشا

شاعره! مه ستا په ښکلا د سترگو راڅخه چه يا ده گرو ژبا د سترگو چه په نغرويي درنه اوښکي هيري کړي دومره خومه گيزه شيدا سترگو دسترگو وړ په خو به گرو څي نهر لږ خوز ده گره استغنا دسترگو لږ خو پښتون او پښتنی یاد وه خو به مشغول يې په تنه د سترگو په تش کتو چه ور نه سترگي وڅي هلته به خو مړه وي خطا د سترگو واړه رښتيا کوم قيامت جوړ وي طوفان دسترگو که ادا د سترگو که يوځل وځي شوي داو ښکو څني بيا به هلته کي و تما شا دسترگو هلته خو او ښکي لا اورنگ یاد وي تاته و ر غلي ده سو دا د سترگو دوست»

دحسن انتخاب

هغه زړه چه ستا دعشق په اور کباب دی که مرهم ور باندی کيږدی ډير لوږاب دی حجا يو نه له اغيارو منا سب دی د يا را نو په يازي کښي څه حجاب دی بي له تا چه ښا يسته وي بي حساب په هغو کي هم ستا حسن انتخاب دی لکه گل چه تر آفتاب پوري خجل وي دغه هسي ستا تر منځ پوري آفتاب دی دا د ميو څه مستي او سر څي نه ده تڼخ دسترگو يې په وينو کي غرقاب دی زه رحمان به څه خواب کومه يارته وژ و نه پوته د مړو څه خواب دی «رحمان بابا»

لنډی

چه بلبلان پري څپه کيږي خزانه تا په باغ کي شه ليدلی دینه اول مي نه خوږه ځلو نه اوس په تالا باغچو کي پاني لټومه بلبله ژر شه ديدن وکړه خزان ظالم دی رژوي ښايسته گلونه بلبل به خدای په گلوه وړکړي باغوانه ستا ټپلگري نيت می ټپل وږينه

دلويديځ ادب

هديره!

ای هد پری! ستا په قلمرو کي خو مړه چوپه چوپتیا ده. ستا دزپرو او وچو وښو لاندی تراوښځي واره او زاړه خومره آرامه او گراږبرانه دی. داسی ویده دی چه دخپلو دوستانو، آشنا یانو او پردو تک راتک هم عفو له درانده خو به نشي راوښيولی .

کله چه دغرمی سوږ لمر د آسمان له زړه نه رڼا خیره کړي ، کله چه شين پسرلی لمن راټولوی او تیريږي او هر ځای له عطر او خوشبو يې نه ډک کړي، کله چه اورښځ گراږ گراږ په آسمان کي دتلو تکل وکړي اوسپار پخپلو زړه را ښکو ونکو پلو شو دورځي زپړی وړکړي ، نو ستا دتورو د يوالونوبه سينه کي لا هماغه شان سکوت حکم فرماوي، يوازي زپړی چېنی ونی چه له ديوال نه يې سر دا بهر کړي دی هغه ونه چه په خاتکو او ښاخو نو يې دغم اوویر پرڅه پرته ده، مگر ميوه يې گراږی او صبر يې ښی .

دگلورديگر

ساده حسن

په شکیلی گريوان زانکي چري زلفي پريشانی دموسي په شانته سترگي يې دنظر دښکار له وپيري له ښوئي دگور ودانی اورې خوار مان چه ذکر وروڅو باتور يې دتندی په چکس ناست دی خوله سپين غاښونه دردی خود قدر بازاروران دی مورتي ژبه په خوله کښي په پښتو کوي خبري زنگ وهلې سپين چارگل يې هسي زيب کوي په پوزه ښکلي ژبه يې مڼه ده پري پرته دخواري دوره په زاړه خادر کښي نغښتي دښکلاؤ پرېشته ده دمزدوري ابي لور ده پلوشه جوړه دنور ده دخوارحسن ترانه ده ښه رنگينه افسانه ده

شوي دخوارحسن ليدو ته دجهان سترگي حيرانی دسپين مخ په ورشو گرځي وارخطا اوس گردانی دی داوښکو ملغلري نا بينياز ته ارزانس وړرخندی ښکار دپاره خوږی دژونو غښالاتی دآهو نو قافلي يې په سپيرو شونډو وروانسي په پښتو ورسره گاندي زرنازونه ادا گانسي ننداری ته يې دريدلی په حيرت کښي دی ښاريانی وچي شونډي يې په غم دی هم دگل په شان خندانی ځای لري دژبه په عرش کښي په غمزو کړي غزاگانی ساده حسن ته يې پسخبري په ازم کي ښايير يانی په رښتيا چه دا خبري به حافظ دی ډيري گرانی

نورالله حافظ

دښکلو دیدار

چه نظر گرم دخو بانو و رخسارته آئينی غو لندي حيران شم ودي کارته صافه نه ده آئينه د هغو زړونو چه حيران نشي د ښکلو وديدار ته له وريځ تر اوبو ډير گاني وږيري څه اميد دی د خو بانو وړ يبارته که له غمه يې زړگسي دوه نيمه وچوي نه نيسي دمهر سير و ذوالفقارته چه نه وينی وفا په رنگ و بسوی کښي زرکه څکه مينه نه کړي وگلزارته چه يې صبر وزهد گواښ ته وړاندي نشي لدی حب دښکلو ځان گواښي گزارته په لباس دښکلو مه غوليره حميده ه پيش بهار ختونه نه وزي بازار ته

حميد مومند

دسترگو گزار

رانه واخلي هغه دم اختيار د سترگو چه د يار سره يوه شي لار د سترگو چه په ما کله کوي گزار د سترگو زه او يار چه کله کي وگفتار دسترگو يم پوه شوی ستا په ډاگر دار دسترگو دچا سترگي چه زخمی کړي خار دسترگو ویش اووای ذکرې ټوله شيبه بيمار دسترگو چه می وليده دا ستا سنگار د سترگو دسترگي می څکه خو ښي نشوي

ملنگيار ته دی په څه بر نهوی سترگي ورته تا ښودلی دار مدار د سترگو

ملنگيار

دسترگو په ست می قسم

چه پسر لي په مو سيد و ښکاري بيا له په سر گلو نه بيا را غللي بيا له ډگل شوه دشينم نه ډکه دنر گس سترگو په ست می قسم زور د گلا نو شو آشنا با شه بيا له زما شوه د نکبت نه ډکه

ښکلي ځوانی په و پښيدو ښکاري دزړه دفتر په خوږ يدو ښکاري داغ د لاله په دو بيد و ښکاري بيا له له ما په کړيد و ښکاري سترگي زما په مړيدو ښکاري نشه زما په کميد و ښکاري

خړ يدار کم شو دحمزه ډير شو گلان په دوپيد و په رژيد و ښکاري

حمزه



دهان مندات خار سناز

تینالوئز ستاره سکسی فرانسه



تینا لوئز در صحنه از فلم اخیرش

تینا لوئز ستاره زیبا و سکسی فرانسه سکسرایگان راه مو فقیه خود در سینما میداند، او که از زیبایی و جذابیت فراوانی برخوردار



تینا لوئز

است و اندک شباهتی هم به الیزابت تایلر دارد اخیراً قرار داد بازی در چند فلم را با رژیسوران بسته است در تمام این فلم‌ها او قسماً در صحنه‌هایی ظاهر میشود که صرف جنبه تجارتهای فلم بحساب رفته جز سکس چیزی دیگری در آن نیست، حال که بسیاری از ستاره‌های سکسی غرب پیر شده اند فرصت مناسبی برای عرض وجود کردن تینالوئز طنساز بمیان آمده است.

ایرنا ستاره زیبای شوروی در فلم...

سینمای اتحاد شوروی در سال ۱۹۷۰ بکابل آمد تا نقش عمده خود را در فلم «ماموریت در کابل» ایفا کند، در فلم مذکور وی نقش (مارینا) را موفقانه بازی نمود.

این هنرمند محبوب در مکتب هنری تیاتر ما سکو «گورکی» تحصیلات خود را بپایان رسانیده و در فلم‌های معروف از قبیل (پرند آبی) اثر چخوف «شوهر ایده‌آل» اثر اسکا ر وایلد و (سه خواهر) اثر چخوف نقش‌های برآزنده داشت.

همچنان در فلم‌های اندری رولوف در ماسکو قدم میزنم کاکا و انیا و غیره نقش‌های داشته شهرت و محبوبیت فراوانی کسب کرده است.



ایرنا میرو شینی چنگه

ایری میرو شینی چنگه ستاره زیبای

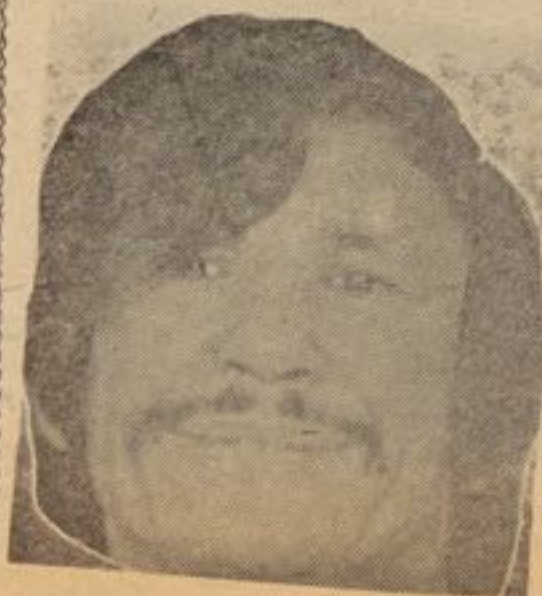


دوستاره شوروی که در فلم «ماموریت در کابل» نقش داشتند

برنسون و فلم‌های وسترن

چارلز برنسون هنرمند پو لساز

امریکائی اخیراً تصمیم گرفته است در فلم‌های وسترن هم بازی کند. این هنرمند که درین او اخر به شهرت رسیده امروز از جمله پو لسازترین هنرمندان هالیوود بشمار میرود، ببنیم برنسون در فلم‌های وسترن چه خواهد کرد.



نمایشنامه دیگری در سرکزی کلتوری امریکا

مرکز کلتوری امریکا در کابل بزودی نمایشنامه دیگری تقدیم خواهد کرد. این نمایشنامه اثر نیل سایمن نویسنده امریکایی است.

دایر کتر نمایشنامه «جان الی» است که در چنگال مورفین، راهم‌رزی کرده بود. درین نمایشنامه مشعل هنریار - محبوبه جباری - حشمت

امید نور گس گلچین و رحمت‌الله قدیری حصه دارند.

تسخیر ناپدید

- تشکر که از من فرار نکردی .
- پدر و مادرم ترادعوت کردند که بیانی .
آنها به ده رفتند . من از موقعیت استفاده کرده
میخواهم به تنهایی باتوصیحت کنم . بنشین .
اوشنل و کاسکت خود را کشیده و یک چوکی
به میز نزدیک کرد .
پدر و مادرم میخواهند که من باتوعروسی
کنم . تو عاقلانه رفتار کنی .
توانها را با بخشش هاتو حفظه های خود به
گردانگشت هایت جرخاندی .
آنها به نوشته روزنامه های که تو برای
آنها می آوردی ، باور میکنند . ولی تو اینرا
بفهم که من هیچگاه زن تو نخواهم شد . قبل
از این من گمان نمی کردم و حتی تصور کرده
نمیتوانستم که یک انسان از انسان دیگری
طوری متنفر شود ، مثل که من از تو تنفر دارم .
- گوش کن ، بگذار من به المانی حرف بزنم .
توبه قدر کافی لسان المانی را میفهمی و توجیز
هایرا که میگویم خواهی فهمید .
- من المانی میفهمم . زیرا آنرا تدریس
کرده ام . من دو سال مربی دودختر کوچک
در شیر شتوت کار می کردم .
هانس به لسان المانی آمد ولی اینست
همچنان به فرانسوی ادامه داد .
- من تنها ترا دوست دارم ، بلکه به وجود
تو افتخار میکنم . من به رفتار و فرهنگ تو
افتخار میکنم من به تو احترام میگذارم . در تو
چیزی نبفته است که برای من غیر قابل درک
است . آه من میفهمم که تو حالی نمیخواهی
با من عروسی کنی ، حتی اگر امکانیت آنها موجود
باشد اما آخری بر که مرد .

این موضوع ناگهانی بود که در اول باورم نمیشد .
آیا راستی تو نمیفهمی ؟ این طفل همه چیز من
در جهان است . نمیدانم چگونه برایت توضیح
بدهم . این طفل طوری به دل و جانم جای گرفته
که خودم نیز نمیفهمم .
اینست با دقت بطرف او نگاه کرد و چشمهایش
بطور نا مانوس درخشید . مثل اینکه پیروز
شده باشد . و خنده کوتاه کرد .
- نمیفهمم که کدام یک در من قویتر است .
نفرت از حیوانیت المانیها و یا تنفر از احساساتی
بودن آنها .
هانس مثل اینکه اینست را نشنیده باشد .
- من تمام وقت تنها را جمع به طفل فکر میکنم .
- تو متیقن هستی که او پسر خواهد بود ؟
- من میفهمم که او پسر خواهد بود . دلم
میخواهد او را به آغوش بگیرم . من میخواهم
خودم به او راه رفتن را یاد بدهم و وقتیکه
بزرگتر شود تمام چیزهای را که خودم یاد دارم
به او یاد بدهم داد . اسپ سواری را به او یاد
بدهم تیراندازی را به او یاد بدهم . در دریاچه
شما ماهی گیری ممکن است ؟ ماهی گرفتن را به
او یاد بدهم من خوشبخت ترین پدری روی
زمین خواهم بود .
اینست لاجوانه بانگاه های سرد و خصمانه
بطرف او نگاه کرد . خطوط چهره اش متشنج
و خشن بود . فکر ترسناکی به مغزش پیدا و
ترکیب شد .
هانس تبسم کرد . یک تبسم تسلیم کننده .
- وقتی ببینی که من پسر را سخت
دوست دارم . آنگاه تونیز مرادوست خواهی
داشت و من برای تو فتنگم شوهری خوبی
خواهم بود .
اینست خاموش بود . و تنها همانطور عبوس
و دقیقانه بطرف هانس نگاه میکرد . هانس
ادامه داد .

- آیا پیش تو یک کلمه محبت آمیز برای
من پیدا نمیشود ؟
اینست یکبار مشتعل شد و دستهای خود را
محکم با هم سائید .
- بگذار از من نفرت کنند . اما من هیچگاه
کاری نخواهم کرد که خودم از خود نفرت داشته
باشم . تو دشمن من هستی و برای همیشه
دشمن باقی خواهی ماند . تنها میخواهم
تا روزی زنده باشم که فرانسو رادو باره آزاد
ببینم . این روز را میبرد . بگذار بعد از
یکسال ، بعد از دو سال ، شاید بعد از سه سال
اما فرامیروم . دیگرها هر چه دل شان میخواهد
میتوانند بکنند ، اما من هیچگاه با آنها تکیه
میبم را به قید اسارت در آوردن آشتی نخواهم
کرد . من از تو و طفلیکه از تو در بطن دارم متنفرم .
بلی ماشکست خودم ، اما این آن معنی را
ندارد که تسلیم شده ایم و تو اینرا بعد خواهی
فهمید . حالا برو . من تصمیم محکمی گرفته ام
و هیچ قوه در جهان نمیتواند مرا از تصمیم ام
باز گرداند .
هانس دودقیقه خاموش ماند .
- توبیش داکتر رفتی ؟ تمام مصرف را من
بگردن میگیرم .
- توجه میگوئی ، فکر میکنی ما میخواهیم این
رسوایی خود را در تمام دهکده پراکنده کنیم ؟
مادرم تمام احتیاجات مرا فروغ میسازد .
- اگر تولد طفل طبیعی نباشد ؟
- وجه میشود اگر توبه کاری که کار نداری
مداخله کنی ؟
هانس آه کشیده و از چوکی بلند شد . او
برآمد و دروازه را از عقب خود بسته کرد .

اینست بیخودانه بالایش فریاد زد .
- حق نداری اسم او را به زبان بیاوری .
تنها همین کفایت نمیکرد !
- من تنها میخواهم همدردی خود را نسبت
اینکه او
- بپر حمانه توسط زندان بانان المانی
تیرباران شده .
- ممکن است با گذشت زمان زخم تو التیام
پذیرد و مرگ او کمتر ترا رنج بدهد .
میفهمی وقتیکه انسانی میمیرد که تو او را
دوست داری ، تصور میکنی که ضایعه را تحمل
نخواهی کرد اما با گذشت زمان فراموش میشود
و بر علاوه اینها آیا فکر نمیکنی که طفل توبه
پدر احتیاج دارد ؟
- فرض میکنم اگر کسی دیگری را هم دوست
نمیداشتم . آیا تو تصور میکنی من این را که
تو یک المانی و من فرانسوی هستم میتوانستم
فراموش کنم ؟ اگر تو گودن نبود ، مثلیکه
تنها المانی نمیتواند گودن باشند ، اینسرا
میفهمی که این طفل برای من رنج ابدی
خواهد بود .
فکرمیکنی من هیچ آشنا و دوست ندارم ؟
چطور من میتوانم بطرف آنها نگاه کنم ، منی که
طفلی از یک سرباز المانی هست ؟
من از تو راجع به یک چیزی خواهش میکنم :
مرا با رسوایی ام تنها بگذار . بنام خدا برو
برو و هیچگاه باز نگرد .
- آخرین طفل . طفل من هم است . من
اورا میخواهم .
اینست با تعجب چنج کشید . تو؟ طفل تو که
در حالت مستی حیوانی نطفه اش بسته شده ؟
- تو میفهمی ، من احساس افتخار و سعادت
میکم . وقتی شنیدم که تو طفلی بدنیامیآوری
من همانجا فهمیدم که ترا دوست دارم . آنقدر

بود . تنها بعد از دو هفته او توانست به فارم
برود .
روزی سرد و برف آلود بود . باران نم نم میبارید .
اما بنظر میرسد که باران به زودی به برف
تبدیل شده و باد تکه های برف را برقص خواهد
آورد . همه جانیره و غم انگیز بود .
وقتی هانس داخل اطاق شد مادرم پیریه
فریاد زد .
- بالاخره ! ما فکر کردیم تومردی .
- زود تر نتوانستم بیایم . هر روز انتظار
امرا عزام را داریم و معلوم نیست چه وقت
امر میشود .
- امروز صبح طفل تولد شد . پسر .
قلب هانس از توفان خوشی به سختی تپیدن
گرفت . هانس بطرف پیروز بیدار آمد . او راست
در آغوش گرفته ، رخسار هایش را غر بوسه
ساخت .
روز جمعه تولد شده خوشبخت خواهد بود .
- پس حالیک بوظل شامین باز میکنم .
اینست چگونه است ؟
- خوب ، آنقدر خوب که میتوان خود را بجای
او احساس کرد . وضع حمل آسان بود . در دواز
شب آغاشد و ساعت پنج طفل بدنی آمد .
فارمیر نزدیک بغاری نشسته و بیب میکشد .
او آرام تبسم میکرد و از خوشی هانس خود را
فراموش کرده بود . او گفت :
- با همه چنین اتفاق میفتد ، وقتی برای
دفعه اول صاحب طفل میشود .
مادرم پیریه علاوه کرد .
- موهای طفلک روشن و پر پشت مانند تو
است . اما چشمهایش آسمانی است . بچه به
این مقبولی بار اول است که میبینم . مثل پدرش
خواهد بود .
بقیه در صفحه ۵۶



ژوندون

حادثه در نیمه شب

خلاصه از آنچه گذشت
لی دختر زیبای است که مادرش را از دست داده و تنها بپدرش که معلم تاریخ است زندگی مینماید در رخصتی تابستانی نظریه خواهش عمه بزرگش نزد او میرود. در آنجا مرد تنومندی را مشاهده مینماید و در خلا عاشقش میشود. بعد از چندی برید فورد لارینس از راه میرسد و به لی ابراز علاقه میکند. اوضاع قصر مبهم و مشکوک است و کارهای اسرارآمیز در آنجا صورت میگیرد. آوازهای عجیبی در نیمه شب بگوش میرسد. آن مرد قوی هکل لی را زیر نظر دارد. و تعقیبش میکند. بالاخره عمه بزرگ در اثر مریضی قبلی که دارد چشم از جهان میبوشد. برید فورد لارینس میخواهد بکامک دوشیزه تامکینس که سکرتر عمه بزرگ است لی را ازین برده و تمام تر و تش و اتصاحب کند. اما جوزف او را از مرگ نجات میدهد و این هم بقیه داستان.

برید فورد موشگافانه پرسید :
- آواز هائیکه تو میگوئی از چه نوع است؟
لی گفت :
- این آوازا مانند آوازهای است که در اثر ضربه زدن به چیزی و یا ظرفی بوجود می آید. اما جالب این جا است که آواز مذکور دارای وزن بخصوص است یعنی مانند نغمات موسیقی وزن بخصوصی دارد. بوقله ها خاموش گردیده و دوباره شروع میگردند. و هنگامی که دوباره بگوش میرسد همان شیوه همیشگی و وزن اصلی اش را دنبال میکند. این آوازا متداوم و یکنواخت و گنگ و مبهم است و قسمی که بیشتر گفتم آوازی است که انسان تصور میکند شخصی از یک فاصله دور مصروف گویندن و یا میاید کردن چیزی و یا ظرفی است و طوری معلوم میگردد که از یکجای از داخل قصر و یا از قسمت تحتانی قصر منشاء میگیرد.

برید فورد گفت :
- آه، من فکر میکنم که باید در این باره جستجو و تحقیق کرد.
برید فورد خود را به لی نزدیک نمود. دست او را بدست گرفته و برای لحظه نگه داشت و بعد گفت :
- من در این باره حتما چیزهای بدست خواهم آورد. البته فکر میکنم که تشریح دادن و واضح ساختن این مساله یعنی همین آواز های اسرار آمیز و یا هر چیزی که باشد خارج از قدرتم نبوده و چیز ساده بیش نخواهد بود.
آسودگی بزرگ و باشکوهی از شنیدن سخنان برید فورد سوی لی سرازیر گردید. احساس آرامش کرد. از این به بعد تنها نبود. او برید فورد را داشت.

در این لحظه که لی خود را در دریای آرامش غوطه ور میدید فکر میکرد کسی را دارد که میتواند تشویش و تگرانی اش و ترس و وحشت اش را با او در میان بگذارد و زیاده تر از این باخوف و وحشت سروکار نداشته باشد. همین خوشی و شغف باعث گردید هنگامی که او در شرکت گرایه دهی موترها بدنبال موتز دلخواهش میگشت به همچنان آمده و موتز همیشگی اش را بگرایه نگیرد. در زمان های گذشته همیشه موترها را بگرایه میگرفت که بتواند بوجه احسن برای او مفید واقع گردیده و بدون عیب و نقصی رخصتی تابستانی اش را بسر رسانیده و برای همیشه فعال و پر قدرت باشد.

این موترها دسته فولکس و اوگون را شامل میشد. لی میکوشید موتز را بگرایه بگیرد که زیاد مورد توجه قرار نگرفته سقف محکم داشته و دارای دودروازه باشد.
اما در شرکت گرایه دهی موترها، لی موتز

کالورتیل را بستید که زیبایی خیره کننده داشت و تاجای که شما فکر کنید زیبا و مقبول بود و میشد از دور درین هزاران موتز دیگر آنرا تشخیص کرد. لی در حالیکه از خوشی در پوست نمیگنجید و خوشی و شغف در مغزش شعله ور گردیده بود آنرا گرایه کرد.
هنگامی که کلید موتز را از شرکت مذکور گرفت رویش را بسوی برید فورد چرخداده و گفت :
- این بار بمن اجازه بده که راه آمده رامن موتز برانم. همین طوریست برید ؟
برید فورد گفت :
- بسیار خوب.

برید فورد این را گفته و در واژه موتز را برای او باز نگه داشت.
در جریان که آنها سوی قصر توسط موتز نوبگرایه گرفته شان پیش میرفتند خوشی و مسرتی که دامنگیر لی گردیده بود هنوز هم با همان قدرت و قوتش پابرجا بود. همینکه به قصر رسیدند دروازه بزرگ روی پاشته اش چرخید و آنها سوی پارکینگ عمومی چرخ خوردند. اما تقریباً نرسیده به پارکینگ عمومی لی متوجه موتز دیگری گردید که سوی آنها پیش می آید.

موتز را در دستش راهنگامی که لی و برید فورد میخواستند از موتز خارج گردند بلند نموده کلاش را از سر برداشته و لبخندی بروی لی نثار کرد. لی در این اثنا احساس دیگری در خود نمود. یکنوع احساس شناسائی و یا ملاقات قبلی.

مردی که در آن موتز قرار داشت آقای گرمیت ایوری وکیل آنتی بود. چه واقع شده بود که آقای ایوری در آن ساعت روز در قصر ویورلی آمده بود؟ در آن روز آنتی نباید کسی را میدید. اما آقای ایوری از او دیدن کرده بود. لی تاجای امکان به عجله و شتاب خود را با موتز به نقطه پارکینگ رسانید. در آنجا دیونپورت را مشاهده کرد که زیر سایه درختی ایستاده و طوری خود نمائی میکند که گویا انتظار آنها را میکشیده است. دیونپورت سوی آنها لبخند میزد.

لی و برید فورد هر دو موتز را متوقف ساخته و از آن خارج گردیدند.
دیونپورت در حالیکه هنوز هم میخندید گفت :
- آنتی قدری صحت یافته است. گرمیت ایوری کاغذهای را که محتاج به امضاء کردن و تصدیق شدن بود با خود آورده بود.
و در حالیکه سوی برید فورد متمایل میگردد اضافه نمود :
- بدین ترتیب من یایم را فراتر گذاشتم و به داکتر سندرباخ تلفون زدم. داکتر سندرباخ گفت که ما متواتیم برای بنم دقیقه آنتی را ملاقات نموده و از احوالش خبر بگیریم.
برید رویش را سوی دیونپورت نموده و گفت :
- اما شما متوجه هستد که همین صبح شما گفتم هیچ دلیلی برای این نوع مزاحمت ها سراغ شده نمیتواند. آیا بد او را می اسانند. امام احساس میکنم که شما تا این اندازه متوجه اوضاع و احوال مربوطه هستد و بخود حق نمدهد که بدون اجازه داکتر مزاحمت برای آنتی تقلید نماید.
بعد رویش را بسوی لی چرخداده و گفت :
- بلکه داخل قصر برویم و بسنیم آیا متواتیم که نه تشار آنتی را ملاقات کنیم یا نه.

بالاخره آنتی صحت یافته بود و میشد این بیبودی را از وضع اطاق او وقتی که برید فورد داخل گردید به خوبی درک کرد. آنتی بکلکی صحت یاب گردیده و دیگر از آن مریضی و در

بستر خفتن اثری در او دیده نمیشد. روز آینده در لحظاتی که روز اولین قدم هایش را بر می داشت برید فورد بقصر آمده و جواب قانع کننده برای حل اسرار و معمای پیچیده آواز گنگ و مبهم که در لحظات نصف شب بگوش میرسید برای لی با خود آورد. نتیجه این همه دلوایسی و وحشت به اندازه مضحك و خنده دار بود که اصلاً باید درباره آن فکر نمیشد.
جواب خیلی کوتاه و ساده آن آواز از اثر بکار انداختن پمپ چاهی که در زیر زمین های قصر وجود داشت و در زیر برج شمالی واقع گردیده بود بوجود می آمد.

لی پرسید :
- چرا من به تنهایی خودتونستم که این را در آشکار سازم ؟

برید فورد لباس تنیس پوشیده و بکلکی آماده برای بازی بود. اما اول آنها در زیر پشته گلاب نشستند تا ساعتی باهم صحبت نمایند.
برید فورد گفت :

- خوشحالم از اینکه تودراین باره حتی یک کلمه به آنتی صحبت نکرده ای.
لی پرسید :
- بدین ترتیب او چیزی در این باره نمیداند؟
برید فورد گفت :

- نه. و نتیجه همین است که گفتم. ویلسون شبانه پمپ آب را بکار می اندازد. و آنتی نمیتواند که این آواز را در قسمت شرقی قصر بشنود. بعد از اینکه آنتی از باعث جا بجا کردن نمونه قطار آهن متاثر گردید و در آن باره از خود عکس العمل شدیدی نشان داد ویلسون با خود فکر کرده بود که اگر ریسمانی از سقف زیرزمینی آویزان گردد میتواند که خوف و وحشت زائد الوصلی را در قصر بوجود آورد.

لی در حالیکه موافقت خود را اعلام میداشت گفت :
- از ویلسون فوق العاده خوش هستم که این نکته را در نظر گرفته و پمپ آب زیرزمینی را صرف در جریان شب به کار می اندازد. اما اگر او بمن اجازه میداد که از این معنا خبر میشدم و با حداقل اگر بمن در این باره قبلاً صحبت میکرد فکر میکنم که بهتر بوده و بمن کمک میکرد که در جریان شب دوچار ترس و وحشت نگردیده و خواب آرام را از خود دور نکنم.

لی آهی کشیده و گفت :
- واقعا خنده دار است که من خواب خوش شبانگاهی و بر علاوه اعصاب آرام و مخصوصم را صرف از برای آواز پمپ آب خراب کرده ام. و ادامه داد :

- تومیفمی این موضوع با اولین شب سکونتم در قصر شروع شد. نصف شب بود که آواز مذکور را شنیدم. از زینه ها سرازیر گردیدم و تصمیم گرفتم که چگونگی آواز و اینکه از کجا می آید را بر خود معلوم دارم. در همین اثنا بود که متوجه شدم نمونه قطار آهن در جایش نیست و یا به عبارتی دیگر سرقت گردیده است.

آندو چیز، آن آواز و سرقت شدن نمونه قطار آهن، طوری معلوم میگردد که به نوع از انواع بصورت اسرار آمیزی در خیالاتم یکجا گردیده و بهم چسبیده است. تمام این واقعات طوری وانمود میگردد که از یک توطئه و از یک دسیسه خیانت کارانه و وحشت آوری سرچشمه میگردد.
برید فورد در حالیکه روی پایش می ایستاد گفت :

بقیه در صفحه ۵۷



زهره زن بادیه نشین پس از گشته شدن شوهرش با دو دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترک میگوید. دختر کلانش هنگام سفر توسط ماموش ناصر بقتل میرسد. آمنه دختر کوچک دوباره بشهر بر میگردد و بیخانه مامور مرکز که قبلاً نیز آنجا کار میکرد، پناهنده میشود و تصمیم میگیرد از انجیر جوانی که خواهرش را بران سر نوشت فجیع کشانده انتقام بگیرد و برای این منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را با وی برهم میزند و بالاخره چون خادمه ای در آن منزل راه می یابد. در طول مدتی چند یک نوع کشمکش غیر قابل فهم در بین آن دو جریان می یابد و هر یک از طرفین میگویند بر جانب مقابل جیره گردد.

آمنه و شادون

هما نظریکه نزد آمد بود، باگامهای شمرده و استوار از نزد رفت. کاملاً متکر خود شده بودم و میخواستم نسبت باین وضعی که از من سر زده، خویشتن را مورد ملامت قراره هم، اما این توانایی را نداشتم... اصلاً از وضعی که پیش آمد جداً راضی بودم... رضایت درد ناکی که علایم مسرت از آن پدیدار نبود. در شرایط زندگی خادمی قرار داشتم که میدانم چه هوادلی بسراخ وی می آید و او همچنان در جاده حیات پیش میرود و بدون آنکه بخواهد به ما بهت چیزی بی برسد بی اختیار می رود و می آید و کارهای را که باید انجام دهد انجام میدهد و جز این نمیتواند چیزی انجام دهد و نمیخواهد انجام دهد زیرا در این شرایط منتهای سعادت خود را احساس نمیتواند.

شکفت انگیز اینکه او نیز بعد از آن روز بانگامهای عاری از امید و هوس سویم میدید و با آنچه یک آقای پاکدامن از خادم پاکدامن قناعت میکند، قناعت نمود. دیگر از سقوط در پرتگاه گناه در زندگی ما وجود نداشت. حیاتی میزده و عساری از تشویش نصیب ما نگریده بود. گویی زندگی را از نو آغاز کرده بودیم گویی قبل از آن ساعتی که او گفت دیگر باید هر دو ما استراحت کنیم زیرا من به قاهره تبدیل شده ام همدیگر را نمیشناسیم ختم.

حالا در دقایقی که از طرف روز و شب از نشاط و بسرت میدرخشید و در منزل ملک قریه حیرت زده و فرورفته در خود بود و در کنار چشمه جو شان خون تو قف می نمود و اشباح سرخ پیرا مونس طواف میکردند. دیگر بسراخ من نمی آید.

هیچ یک از این قیافه های او را نمیتوانم بخاطر آورم، فقط گاهی خاطره ای حزین و دردناک قلبم را میگرد و توام با آن آه های سردی از سینه ام بدر میشود و قطرات اشکی از چشمانم سرا زیر میگرد و هنوز دیری نگذشته مثل ابر نا زکی که در فضا متلاشی شود متلاشی میگرد و من دوباره به حیات آرام و تابناک خویش که اندوهی خفیف بر آن سایه افکنده است، بر میگردم.

بالاخره با آقای خود بقاهره برگشتم و در منزل پدر مادرم اقامت نمودم و جز انجام کارهای مربوط بوی وظیفه دیگری نداشتم و از والدین او جز لطف و شفقت و جز مهر یابی و دلجوئی چیزی نمیدیدم. اما او هر قدر زمان بیشتر میگذشت، بمن بهنگام یک دوست مینگریست نه یک خادم مرا برای خود برگزیده و برای لطف و صمیمیت خود تخصیص داده بود و در اکثر کاهای خود مرا نیز شریک میساخت.

بقیه در صفحه ۵۷

خشنودی و تری دیدی آمیخته باخشودی و حزن از آن بو ضاحت خوانده میشد. نزد من آمد. و با صدایی آرام و مطمئن گفت: - دیگر وقت آن فرا رسیده است که هنگامی بشا خود تنها میمانم، خواهرم را فرا میخوانم، مگر صورت او که در شهر، استراحت کنی و برای من نیز موقع است که استراحت نمایم!

بحیرت و تعجب سوی او مینگریم، بدون آنکه بیندیشم این نگاه چه احساس در دل می انگیزد بسویش چشم میسوزم، اما او همچنان سخنانش خود را تکرار مینماید. مطلبش را میبرسم، جواب میگوید:

- من و تو از هم جدا خواهیم شد، زیرا مرا بقاهره تبدیل کرده اند.

این جمله چون صاعقه ای بر مغزم فرود می آید و مرا دچار دهشت و نوعی سرگیجه میسازد. نمیخواهم وضع خود را پنهان دارم سرم عجیب خد، اگر تمام نیروی خود را صرف نکنم، بیم آن میرود که دچار اغماء گردم، اشک از چشمم نم پشدت سرازیر میشود و در خاموشی عمیقی فرو میروم. جوان آرام نزدیکم می آید، اما من از وی دور نمیشوم، دست خود را بشانم میگذارم، ولی به معانعت بر نمیخورم. همچنان غرق سکوت و اشک چون باران ازدید گاتم مبارک جوان نیز با سکون و آرامشی که مرکز آزی ندیده ام هما نظور در جای استاده با دهشت و شکفت بر من مینگرد و سپس اندکی دور میشود و با صدایی لرزان میگوید:

- چه می بینم! تو واقعا نمیخواهی از من دور شوی!

سپس خاموش میماند و من نیز خاموشانه اشک میریزم. بعد از مدتی که نمیدانم چقدر بود شنیدم با آوازی رسا و پر طنین مانند گذشته عاری از اندوه و تأثر، مرا صدا میزند. سر خود را بر میدارم و میخواهم از درای این آشکهای جاری بوی نظرافکنم

می بینم با چهره ای در خشان با نهایت آرامش و احتیاط میگوید:

- پس معلوم است که نمیتوانیم از هم جدا شویم. تو بمن بقاهره خواهی رفت و جز آنچه مورد علاقه ات باشد از من نخواهی دید. حالا بر خیز و مثل گذشته بکارهای خود بپرداز و اسباب سفر من و خودت را تهیه کن، زیرا پیش از یکی دو روز دینجا نخواهیم ماند.

آن میرسید و با تردد دست و گریبان میشد غروری سرکش و نیرو مند بسراغش می آمد و آینه ای در برابر دید گانش قرار میداد آینه ای که در آن تصویری آمنه مفسور شکست نا پذیر و سپس تصویر سعادت اتوان مشرف بسقوط را مینگریم... بسرعت بر میگشتم و عقب گام می نهاد و اعتراف بواقعیتم را برای مدتی کوتاه و یا دراز به تعویذ می افکندم!

وضع آقایم نیز دگرگون شد. او دلداده بود و آرام جانگامی ازین رهگذر متحمل میشد و چون من در آتش میسوخت. او نیز غرور پیشین خویش را باز یافته بود و بدون آنکه الحاح و اسرار بخرج دهد آرزو مند بود گویی برده ای از حسیار عشق او سایه افکنده بود و بجای عذر و توالی سابق که نتیجه ای جز شکست و عقب نشینی نداشت رویه ای معتدل و معقولی را تعقیب مینمود.

شامگاه روزی در حالیکه تبسمی بر لب داشت و حزن عمیقی آمیخته با مقداری

هر لحظه ای که میخواهد با خود کنار بیاید تصویر او را در برابر نظر خویش مجسم می بیند. همینکه چشم میگشاید دیده اش بر روی او باز میگردد و همینکه گوش میدارد آواز او را میشنود. زندگی از پیش چیست او را محاصره کرده، هر چیز هر انسان و حتی آن خواهر عزیز و اشباح سرخی را که پیرامون او طواف می نمودند، از وی دور ساخته است. هم با او وهم آن جدل بوضع مشابهی که در عین زمان بنوعی چون شباهت میرسانید دچار گردیده بودند. هر دو بسوی هم کشانده میشدند و پیوند خویش را جز همدیگر از تمام اشیاء بریده بودند. دیگر بین این دو دشمن سر سخت آشتی ناپذیر هیچ نوع پیکار و یا آند پشه ای درباره پیکار باقی نمانده بود. هر چه بود از مرز تمکین و تسلیم فراتر نمیرفت.

با اینهم غرور بر سعادت تسلط داشت و بیاری آن در نبرد با عشق پیروز مند بود می آمد و در کشمکش با احساسات عاشقانه مغلوب نمیشد. بارها دختر بسرحه تسلیم نزدیک میشد، اما همینکه با آخرین پرتگاه





ساحه دید میکروسکوپ در پرده تلویزیونی

بیشتر تخنیک ذروی و وسیع شدن کار با مواد رادیو اکتیوی مسایل مربوط مقدار و کمیت تاثیرات اشعه ریزو نیزیشن شده مقام اول را اخذ نموده است. اندازه گیری اقسام جداگانه تشعشعات الف، گاما، بیتا و دسته اشعه انگینی و همچنان نیز ترونها با اساس تا تیر آنها بالای مواد صورت گرفته است.

در لابراتوار رادیو لوزی دوزو متری انستیتوت تحقیقات ذروی اکادمی علوم چکوسلواکیا ترتیبات تلویزیونی کو چک را برای مشاهده و اندازه گیری تاثیر اینک در اثر حرکت ذرات ریزو نیزیشن شده از طریق امو لسیون ذروی، قلم مواد غشوی شیشه و دیگر مواد بوجود می آیند ساخته اند. نظریه طول و شکل تاثیرات می توان راجع به نوع و انرژی ذرات و نظر به تعداد آنها همچنان

اندازه جذب شده شعاع را تعیین کرد. کاره تلویزیون عکس میکروسکوپ پی را از ترتیبات شیشه میکروسکوپیی از طریق تابلو به کینسکوپ تلویزیون ارسال می نماید. کلان ساختن عمومی این ترتیبات به ۲۰۰۰ مرتبه می رسد.

قبلا دانشمندان باید تاثیرات ذرات را از طریق شیشه میکروسکوپ مشاهده و حساب می کردند. اگر تعداد اندازه گیری ها بسیار زیاد باشد در آنصورت چشم انسان مانده شده و امکان آن موجود بود که غلطی را اجازه بدهند. بگمک ترتیبات تلویزیونی جریانات تعیین کردن تاثیرات سریع تر گردیده درجه دقیق بودن اندازه گیری عالی تر شده و باعث مانده شدن چشم انسان نمی شود.

سرنشینان سکایلاب به زمین بار کشتند

بزرگترین رقم اطلاعات علمی که تاکنون طی اکتشافات فضایی به زمین آورده شده بتاريخ ۲۵ سپتمبر توسط عمل دوم ستنیشن فضایی سکای لاب امریکا بعد از طولانی ترین اقامت فضایی کیهان نوردان به زمین رسید.

وسیع ترین اطلاعاتی که نمایندگی از یک فضای علمی می نماید توسط یک عملیه سه نفری کیهان نوردان طی یک اقامت تقریبا دو ماهه شان در یک محیط بی وزنی فضا بدست آمد.

بسیاری از معلومات سکای لاب مشتمل است از ۷۷ قطعه عکس آفتاب ۱۶۸ عکس از سطح زمین نیست نمودن الکترونیک روی تقریبا ۱۸ میل مکتب تیسپ ۳۳ لوله فلزی تجربی محافظه کیهان نوردان.

در جمله مواد تحقیقاتی جو لاما شامل اند که یکی آن در فضا تلف گردید. بعضی تارهای تنیده شده توسط جولاها در حالت بی وزنی دو ماهی که در هنگام پرواز در فضا ضایع گردیدند و چندین ماهی نوزاد هم اجزای آنرا تشکیل میدهند.

عمله مشتمل از کیهان نوردان بیسن ۴۱ ساله اوین کی گریوت ۴۲ ساله و جک ارلوزما ۳۷ ساله طی سه هفته یک سلسله معلومات برای محققین در مورد تشریحات تجربیات سفرشان ارائه میدارند.

توقف ۵۹ روزه و ۱۱ ساعته شان در فضا ریکاردی را که سه ماه قبل توسط عمل اول سکای لاب فایم گردید بود شکست.

عمله دوم ۱۵۹ گردش بطور زمین را تکمیل نموده در حدود ۳۹۰۷۷۰۰۰ کیلو متر را طی نمودند که زیادترین فاصله ای بود که تاکنون بشریه پیمودن آن توسط هر یک از وسایل حمل و نقل می نموده اند.

به اساس تشریحات کیهان نوردان، نماینده

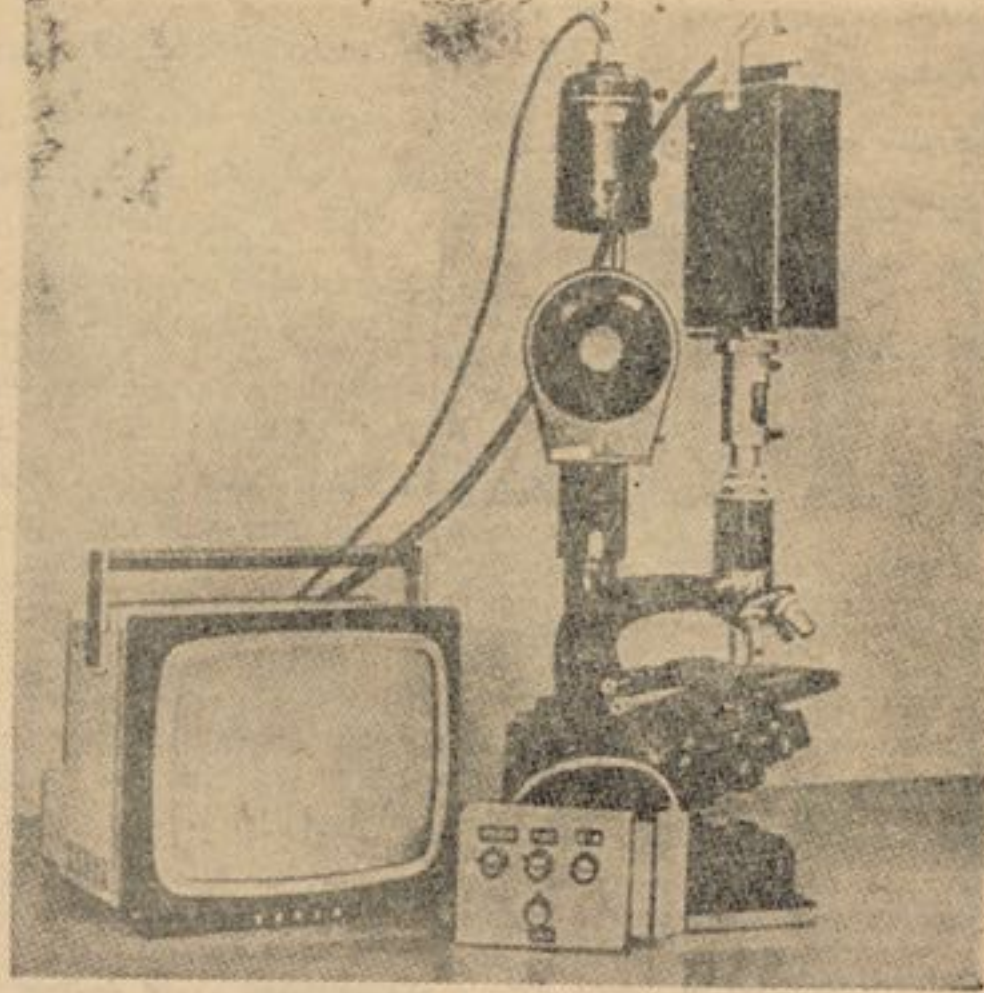
سایتیست های فضایی متقاعد بودند که حاصل مخلوط سوواخ دارد حال مانند بوده و اشکال مدور آن بیشتر شکل کروی نسبت به کره زمین را دارا است چه در کره زمین نظریه موجودیت قوه جاذبه مخلوط مایع باعث تولید فشار قوی تر میگردد.

عکس های آفتاب توسط سکای لاب طوریکه شبیه آنها از بالای زمین قبلا دیده نشده است به فهم بیشتر آفتاب تاثیرات جوی و دیگر وقایع زمین و ممکن یک راه بهتر بدست آوردن انرژی برقی رهنمونی میکند. مشاهدات زمینی سکای لاب به نظارت جدید تر منابع دست داشته و انکشاف اداره محیطی و همسویی می کند.

ماهی و جولا توسط کیهان نوردان به منظور تجربیات بیالوژیکی به فضا پرده شده بود. ساینس دانان میخواستند سرعت جولا مطابق به بی وزنی در هنگام شنیدن ذریعه تیسیم مشاهده شود.

بعد از چندین آغاز غلط طوری معلوم شد که جولا به کدام مشکل در تنیدن عادی رو برو نیست. ماهیان نیز کدام علائق اشتباه و با عدم تنظیم هنگامیکه در حالت بی وزنی شناسایی نمودند از خود نشان ندادند.

ستیشن ۸۰ تن فضایی بسدود انسان سکای لاب توسط قومانده های رادیو یسی تا تاریخ ۱۱ نوامبر هنگامیکه عمله سوم توسط سفینه اپولو از کپ کیندی بر تاب گردد کنترل میگردد. سکای لاب سوم حامل جرالد بی کار ۴۱ ساله ادوارد سی کیسن ۳۶ و ویلیام آر فو مه ۴۳ ساله میباشد. قرار است ایشان با سکای لاب یکجا شده و اپولورا با سکای لاب وصل کنند. در نظر است کیهان نوردان داخل سکای لاب گردیده و برای مدت ۵۶ روز در آنجا زندگی و کار نمایند.



گرفتن نمبر تیلیفون توسط نور

تأهل چندین مرتبه پیشنهاد کرد یدهاست که برای آزاد ساختن دست ها در مخابرات تیلیفونی اقداماتی گرفته شود. البته طرز زیادی درین باره بمیدان آمده است. برابلم اصلی که باید درینجا حل شود عبارت از گرفتن نمبر تیلیفون میباشد. درین زمان و تئیکه ذریعه صدا قومانده داده میشود لازم بود که از ساختمان الکترونی بسیار معلق استفاده کرده و بگمک خود ماشین های حساب کننده الکترونی را بخواهیم.

چندی قبل یک انجنیر امریکا بی یک طریقه بسیار ساده بی و پیشنهاد کرد که است. درین پیشنهاد آن قوسی با ورق مس صفر تا ۹ که دارای ده چراغ میباشد شامل می باشد. آنها به نوبت به شکل دایره بعد از یک زمان یعنی روشن می شوند. بر ای اینکه نمبر تیلیفون مطلق به و گرفته بتوانیم لازم است تا روشن شدن عدد مطلق به انتظار کشیده و بوقت وزمانش آن را در پیش میکروفون به آواز بلند بگوید. امر صوتی یک ترتیبات مخصوص را مجبور به فعالیت ساخته و اشاره صوتی را به اشاره الکتریکی تبدیل می نماید. خوب حالا شما از کجا می دانید که نمبر مذکور قبول گردیده است سیستم مذکور کدام قوه فیزیکی را بکار نداشته و باطمینان کاملاً عملت را اخذ می نماید.

پرواز موفقانه کیهان نور دان شوروی

روز ۷ میزان دو کیهان نورد اتحاد شوروی که روز ۵ میزان به فضا پرتاب شده بودند پس از اتمام مسافرت فضایی خود سالها پس زمین مراجعت کردند.

واسیلی لازاریف و اولک ماکاروف در ساعت چهارده و سی و چهار دقیقه بو قست محلی مسکو در منطقه واقع چهارصد کیلو متری جنوب قره گندا واقع قزاقستان بزمن برگشتند.

این دونفر در دوران مسافرت فضایی دو و روزه خود به یک سلسله آزمایش ها و مانورهای فضایی دست زده و ماموریت آنها بصورت موفقیت آمیزی خاتمه یافته است.

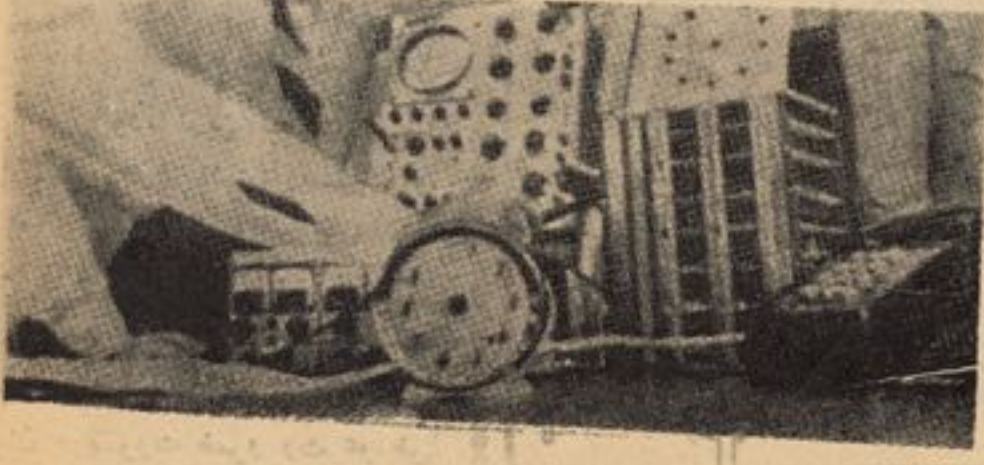
طبق اطلاع آژانس تاس و واسیلی لازاریف قوماندان ۴۵ ساله سفینه فضایی سیوز ۱۲ اتحاد شوروی که بعد از زمین قرار داده شد پیش از پرواز به خبرنگار آژانس تاس گفت ما از فضای خارجی خواهان پاداش مصارف بهرمانی که وجوه شانرا در کسب فضایی

مصرف نموده اند میباشدیم. روی این نظریه پرواز دارای جنبه های کاملاً علمی و تطبیقی میباشد. سفینه فضایی توسعه داده شده و بهترین آزمایش آن پرواز حقیقی میباشد. ما میخواستیم سفینه را آزمایش کنیم مثلاً یک سفینه جدید را که ما آنرا ساده و مستریح یافتیم.

قوماندان سفینه برای تکمیل دو مسلك یعنی بیروت و ریزید و دکتور طب تربیه شده است. لازاریف دیپلوم فراغت داکتری رادرسا ل ۱۹۵۲ گرفته و به تخصص در طب هوایی شروع نموده است.

عمله دیگر این سفینه اولیک مکاروف انجنیر پرواز است که چهل سال دارد و نسبت به قوماندان جوان تر است.

مکاروف گفت: شخصی خو شبختی هستم در دوره مکتب عالی خود را درین طراحان سفینه های فضایی حامل بیروت یافته ام.



اگر طفل شما در وقت غذا زیاد آب می نوشد

ویتامین (ث) ممکنست

موجب سقط جنین گردد

با وجود تذکرات دامنه دار مطبوعات و رادیو ها به زنان باردار که در دوران حاملگی نهایت احتیاط را در مصرف دوا مرعی دارند متاسفانه هنوز هم ۸۰ درصدشان به قرصهای گوناگون روی می آورند از آنجمله است دوا ی ارزنده ویتامین (سی) که میتوان برای جنین خطرناک باشد.

داکتر کارل روز نپاوتر رئیس کلینک اطفال پوهنتون دو سلدرف، ضمن دادن اخطار اهمیت این امر را تاکید نمود. وی در آزمایشهای خود معلوم ساخته است ۱۶ زن از ۲۰ زن بار دار که سه روز پشت سر هم شش گرم ویتامین (سی) خو رده اند، دچار سقط جنین شد هاند. آزمایش با موشها نیز اثرات مشابهی را نشان داده است. همه موشهای ماده که در ایام هفتم تا چهاردهم پس از حاملگی روزانه ۱۵۰ میلی گرام ویتامین (سی) به نسبت یک کیلو وزن بدن در یافت داشتند، سقط جنین کردند. بدینگونه ویتامین مذکور که در معالجه زکام و رفع خستگی بسیار موثر میباشد، برای زنان باردار خطر جدی بشمار می آید. بسیاری اطبا تا کنون از این خطر آگاهی نداشته اند دکتور روزنپاوتر همچنین اشاره به برخی دوا های با اصطلاح «بدون ضرر» مینماید که، آنها نیز بنوبه خود میتوانند برای حاملگی خطرناک باشند بدین جهت به خانمهای بار دار تو صیه مینماید، در دوران حاملگی تا آنجا که ممکن باشد از مصرف دوا خودداری نمایند.

(د.آ.د)

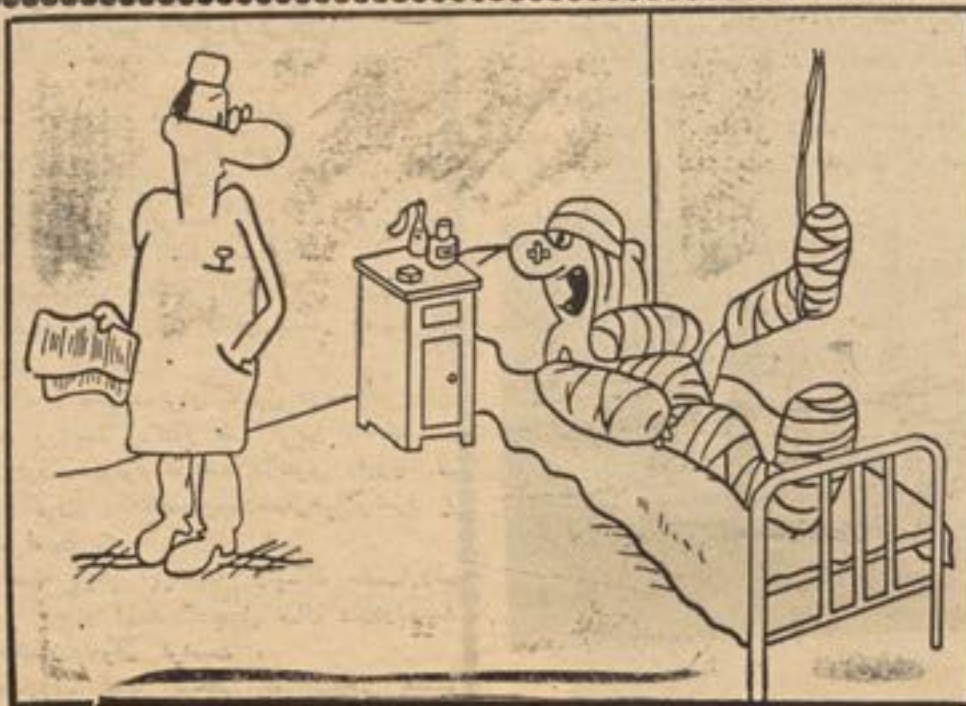
ژونون

طفل قبل از آنکه به خوردن غذا آغاز نماید اگر خواسته باشد آب بنوشد، اما باید در نظر داشت که مقدار آب که به طفل داده می شود از اندازه معین زیادتر نباشد. اگر بطفل آب زیاد داده شود در آن صورت اشتهايش را خراب ساخته و ميل آن به غذا کمتر می شود. اطفال ۴ تا ۵ ساله را میتوان ربع گلاس آب داد. و طفل ۵ تا ۶ ساله را نلث يك گلاس آب میتوان داد. اطفال سنين مکتب را تا نیم گلاس آب داده میتوانیم اطفال ۱۲ تا ۱۶ ساله راتا ۳-۴ گلاس آب باید بدهیم نه بیشتر از آن هر گاه طفل شما بیشتر از حد معینه آب مینوشد در آنصورت بهتر است آنرا به طبیب معالج ببرید. داکتر معالج بعد از مطالعات علت زیاد نوشیدن آب را معلوم نموده و مقدار معین آب را برای تان تو صیه خواهد نمود زیرا زیاد نوشیدن آب از حد معین مضر صحت طفل شما بوده و تنها داکتر معالج می تواند علت آنرا در یابد.

اگر طفل شما در وقت صرف غذا آب زیاد بنوشد چطور خواهد بود؟ بسیاری از فامیل ها این را يك عادت خراب برای طفل تلقی میکنند داد. بهتر است چائی که بار داده میشود بدون قند باشد. اطفال اکثراً در ایام تابستان در بین غذا بیشتر آب می نوشند.



واجازه نمیدهند که طفلشان آب زیاد بنوشد تا اینکه غذای خود را صرف نکرده باشد. زیرا نوشیدن آب زیاد اشتهای طفل را خراب می سازد. در حالیکه بعضی اوقات این حرکتشان نتیجه بر عکس خواهد داد. آب اشتهای طفل را در اکثر موارد بهتر ساخت و طفل بکمک نوشیدن آب می تواند بیشتر غذا بخورد. نزد بعضی اطفال مقدار معین آهن وجود پائین بوده ازین نسبت آنها خیلی کمتر دارای اشتها بوده و آهسته تر غذای خود را می خورند. این نوع اطفال را باید در اننا ی صرف غذا هر اندازه که خواسته باشند باید آب بدهیم. و میتوان در صورت ضرورت عوض آب، جای سرد شده با لیمو بانها



مریض پس از معاینه :

زود شو بمن بگو که کدام مریضی خطرناکی که ندارم !!!

در شماره های گذشته خواندید:

حسرت خوش

«واندا» دختر بیست که در شرکت عطسرفروشی یک وکیل دعوی بنام «زیسو» کار
کارت میکند، یک وز او به خانه دختری بنام «ایرین» که یکی از همصنفی های دوره
شامگردی اش است میرود، و تصادفا در آنجا یک همصنفی سابق دیگرش را که «موریس»
نام دارد و یک بچه دلبرند است نیز ملاقات میکند «موریس» و «واندا» متقابلا به
یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم از دوای میکنند. یک وز «واندا»
میگوید که انتظار طفلی را داد و دیگر نمی تواند کار کند. اما «موریس» بخاطر
«عشرت خود و همسرش در پهلوی درس» بعد از چاشت کار میکند و اینک بقیه داستان:



واندا، جای بابی میماند. «ایرین» هم خوش دارد که از روز دوری توبه

۱۳۳۳

پیش از اینکه بدیدم که می خورم، من یک تهره می خورم
فردا میادیم



من یک تهره می خورم، تهره آورده ام نگریم
که من تهره مورد علاقه است باشد.

۱۳۳۲

اوه! تو با من میگذاری. ما هیچ چیزی نبودیم که اوم.



ببینید ایرین تهره اش را می نوشد،
از جایش میزدی شود

۱۳۳۴

عقوبت، با پدرم من برادر سودا دارم، اما قدا در دماه خرم گدا
از بر نظیر من مدتی باشی. سوزانی مورس را از من راند که
این سعی می کنم که برودم تا ساحل کنم.
بسیار خوب



خنده بقرن سستی؟ ... میو یک پوچت
یک چیزی من قصه کن

۱۳۳۵

«واندا» به اسپر خانه
میرود و «ایرین» با
سخت زیاد به طنز
شده یک می شود و
در راه بدست نشا
میکند



سلسله کوهی که میروم شیرین است و اینها کم



از هر چه بود این راستی که میروم همیشه نزد
تو آمد، اینستینا، یعنی، شاید من خوب
رضاهت نگفتم. لا این خط را اینجا قبول
کرد، نینوالفم



و اما، شما میانه و با خود چیزی میگوید.

این جز همیشه فکر برده ام ای در آن است...
من خوش دادم که روزی او را بجای خود میبینم.



بلی چه گپ است؟



در این شب، و اما، کار سهواً، شش سیری کرده است که
در دفتر خود را کتک حس میکند و بکارش ادامه داد و میماند



گفت که دفتر خانه بیاید

بر این بگو که دفتر من ایم



خانم شما تینون من. و گوی که شش شتاب داد.
خوب و بگر چه گفت؟



باید بدانم که چه کرده‌ام
میرمزم از آنرا با مردم
تا به چیزی نمی‌رسد

۱۴۵



در همین شب ...

با وجود اینکه در خانه از این مودت کرده‌ام، سرافرازه ...

۱۴۴



۱۴۷

تو سخنانی دلتور را غلط تعبیر کردی
او همیشه گفت که وظیفه ما بود تا
در قیمت تبدیل هوای طفل قضی
بگیریم. البته در صورتی که اینکار برای
او مفید باشد.

سرور ای بیک طفل کم خون غر از مور جوی
در کنار بحر در بر جوی می‌تواند صند و آیم سوز...



در این بنگام «دولند» پریشان معلوم میشود
نظر به تشخیص دکتر تو دوی نه منشی چرا!

۱۴۶

طفل جناب به تبدیل هوا راند اما
دلتور در این مورد هیچ ترجمه ای نکرد
زیرا او میدانند که با مردم و سلبه
نذاریم تا به هوا خوری بریم

دکتر در میانم که طفل
سبباً ضعیف است
اما بگوید که در بعضی پیش
آنقدر محکم نیست که
قابل تشویش باشد.



نه، اینطور نیست! طفل را با خود گرفته
بلکه بگرد بگرد و همیشه شگفتی شده
دوران حرکت کن.

اگر تو موافقت داشته باشی.

۱۴۹

بقیه دارد



۱۴۸

می‌گویند در میانم که همیشه شگفتی است
دلند بدانند اما می‌تواند ترجمه داشته باشد

میدانم که تو چرا دوست داری و از
رشتن در کنار بحر حرکت می‌بری ...

تو در صحرای مینی ...

ژوندون

زنان و دختران



از پوست صورت تان مواظبت کنید



در شروع گرمی هوا پوست صورت نیز خشک و کدر میشود و با قرار گرفتن در نور آفتاب لکه های روی پوست ظاهر شوند به فکر چاره باشید. هر روز صبح صورتتان را با لوسیون مخصوص ماساژ دهید. **بقیه در صفحه ۵۹**



زن موجودی است که خانه بدون آن خالی از شادی و سرور است زن میتواند مرد را خوشبخت بسازد، همچنان همین زن است مرد را بدبخت هم میسازد.

(....)

(ملالی هما فضلیان)

آداب معاشرت

چگونه صحبت کنیم

بعضی فکر میکنند چون خوش صحبت هستند باید همیشه متکلم باشند و به هیچ کس فرصت حرف زدن ندهند. گوش به حرف دیگران دادن خود هنری است و این هنر متعلق به کس نیست که خوب حرف میزند. بعضی ها فقط به دهان متکلم نگاه میکنند و منتظر هستند تا در فاصله ای که متکلم مکث میکند رشته سخن را از دستش بگیرند و خود وارد میدان سخن

صحبت شما میکاود. زیرا همه متوجه بی عدالتی شما خواهند شد. و این به زیان شما است. هیچکس را موضوع شوخی های خود قرار ندهید زیرا اگر چه دیگران ممکن است بشما خیره شوند و حرف تان را با جان و دل گوش کنند ولی در جمع یک نفر از شما دل آزرده میشود.

با اعتقاد حرف بزنید:
باید بدانید در دنیا مطالب زیادی است که شما ازان بی اطلاعیید



شوند که البته بیسار زننده است. باید قبول کرد که هر کس حق دارد حرف بزند و باید به همه این حق را بدهند که حکایت شان را بگویند آنوقت شما انسانی خوش صحبت و قهیم هستید و از گوش دادن بدیگران هم کلام مو زون را فرا میگیرید.

انتقاد بی مورد نکنید:

به هنگام مجلس آرائی و شیرین سخنی حرف نیش دار بر زبان نیاورید... مثلا شخص خاص را مورد انتقاد مستقیم و یا غیر مستقیم قرار ندهید اصولا طعنه زدن از ارزش دارند.

آدم های مجلس آراء و مؤفق کسانی هستند که به حرف هایشان اطمینان دارند آنها خوب گوش میدهند و خوب حرف میزنند برای سخن گفتن یک نوع آماجگی کلی دارند.

بخت و بیز

کباب شامی

سه پلو گوشت سرخی را بعد از شستن با دستمال خشک کرده، کو بیده میزدند. دو خورد دنبه از ما شین بکشید یا با سا طول و یک خورد پیاز را نیز از ما شین بکشید و کمی گشنیز را ریزه کنید همچنان دوخورد پیاز دیگر را حلقه حلقه نوده نیمی از آب با دنجان رومی را بکشید.

بقیه در صفحه ۵۹



مترجم : محمد حکیم ناهض

طفل شما

طفل وجداشدن از شیر

اطفالی که بصورت حد و سسط بامکیدن دستان ما در و یا چو شک بو تل شیرحس و غریزه طبیعی میکیدن شان اقناع می گردد، ممکن است قبل از سن هفت یا هشت ماهگی آما دگی خو ش را برای شیر خوردن از پیا له نشان دهند. مادر چنین طفل میگوید: طفلم از شیر خوردن با بوتل خسته شده است زیرا اکثر قسمت پیشتر زیاد شیر بو تل خود را نخورده و با انگشتان کو چک خود همراه چو شک و بوتل



بازی می کند (ممکن است با شیر خوردن از پستان هم کمتر شیر-سیر بخورد)، وی علاوه می کند، وقتی از پیاله یا گیلان برای شیر میدهم باکمال اشتیاق آنرا قبول می کند. این چنین اطفال بعقیده من برای جدا شدن تد ریجی آما ده می باشند. از طرف دیگر اطفالی هم وجود دارند که علاقه مفر طبعیکیدن داشته (معمولا بیشتر شصت خودرا می مکند)، در سن نه یا ده ماهگی ما درش در باره وی چنین میگوید: آه! داکتر، طفلم چقدر بو تل شیر خودرا دوست دارد! همیشه وقتی بقیه در صفحه ۵۹



وایشیم دو نمونه از مودهای تازه لباس

سزای بانقلابی

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقه‌ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مردم موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوا باارتمان لوکس به گرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد، اما ایلابنت خواهر رای از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت میشود. و بدیدن مایتلند پیر رفته خوا هس می نماید مقرری برادرش را قطع نکنند اما مایتلند تقاضای او را رد مینماید - ایلاما یوسانه باجانسن اتاق مایتلند را ترک میکند از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود.



سکرتر وزارت امور خارجه با احتیاط تمام مهر را بر رسی کرده سپس پاکت را در حضور دیک و مامور پولیس مخفی که اسکورت پاکت را بعهده داشت در سیف گذاشت. وزیر امور خارجه وقتی همه مراجعین به استثنای دیک رفتند باتیسم ساده‌ای اظهار داشت: هرگز باور نمی کنم که دوستان عزیز ما بقه‌ها به این سند زیاد دلچسپی داشته باشند. معبدا آنها سبب شدند تا اینقدر تدابیر احتیاطی را اتخاذ کنم. چطور تا امروز هیچ ردیابی از قاتلان گنتر بدست نیامده است؟

«تا جای که من خبردارم هیچ اثری از آنها پیدا نشده است. تعقیب جنایتکاران داخلی اصلا در حوزه فعالیت من شامل نمی باشند و هیچ موضوع جز می نازمانی به مدعی - العمومیت ارجاع نمی گردد که یک مرافعه علیه متهم نتواند تکمیل گردد.»

لارد فارملی اظهار داشت: متأسفانه بنظر من بهتر است موضوع تعقیب بقه‌ها کاملاً در دست سکا تلند لارد محدود نمایند. واگذاری کامل قضیه به سکا تلند یارد مسئولیت عامه را در مخاطره می اندازد و صحیح تر این خواهد بود که یک شعبه خاص برای تحقیق و تعقیب این موضوع رویکار آید. عجلتاً در اطراف تطبیق یک چنین نقشه می اندیشم.»

دیک می توانست بگوید که این کنترل او را فوق العاده جلب کرده اما او مصلحتاً خودش را آرام گرفت لارد متفکرانه دستی به پیشانی خود کشیده اظهار داشت. من باشخص صدر اعظم درین باره حرف می زنم و شمارا برای این ماموریت پیشنهاد خواهم کرد.»

فردا صبح دیک گاردون به خیابان داوینک دعوت شد و صدر اعظم خطاب به او گفت: یک شعبه جدید تأسیس شده که باید صرفاً به آن تهدیدها و ناراحتی های مبارزه کند که مسئولیت عامه را بر هم میزند.

و شما آقای گاردون در راس این تشکیل موظف شده اید. گرچه نسبت تقرر شما به این وظیفه سرز نشم کردند

زیرا من شما را به این وظیفه گماشته‌ام ولی کاملاً ایمان دارم که مناسبترین شخصی را برای این وظیفه پیدا کرده‌ام. شما هر مامور سکا تلند با در را که برای همکاری خواسته باشید میتوانید با خود به تشکیل جدید منتقل سازید.

دیک گاردون فوراً گفت: من سر جنت الک را میخواهم. اما صدراعظم بانگاه های تردد آمیزی او را نگریست و گفت: الک از ماموران قوی و دارای رتبه بلند نمی باشد. دیک اظهار داشت: جلالتمآبا! او سابقه ۳۰ سال خدمت در دستگاه پو لیس دارد.

او را بمن واگذار شوید. و از شما تمنی میکنم رتبه کمیسری را برایش منظور فرمائید.

صدراعظم تبسمی کرده اظهار داشت: هر طوری میل شما است وقتی عصر همانروز الک در لست ترفیعات نظر انداخت از دریافت رتبه کمیسری خوشحال شد.

—۸—

مگر دیوانگی نبود که یک شنبه آینده، از یک صدای پر طنین و یک سیمای جذاب خواب میدید.

دیک ز بیاتر ازینسها را قبلاً دیده بود. مغرور تر ازینها و یسا چنان دختر های را که از روح سرشار حکایت مینمود. اما تخیل سیمای لطیف او نسبت بهر چه دیک را تحریک مینمود، هیچوقتی را در زندگی بیاد نداشت که با چنین شوق و ذوقی منتظر فرا رسیدن آن بوده باشد.

وقتی او بایک تبسم منتظر دروازه کتاره باغی را باز کرد صورت گرد فیلسوف مآب جانسن را دید که به روی یک چوکی باغی دراز کشیده بود. سکرتر از جا یس بلند شد تا بانشان دادن مسرت فراوان دست دیک را فشار دهد.

«آقای کلونل گاردون! رای بمن گفت که شما تشریف میا ورید رای با خواهرش ایلا به باغ درختان میوه رفته اند و تا جائیکه من بایک نگاه ضمنی درک نموده ام اکنون از راه و غط و نصیحت وادارش میسازند تا به کارش ادامه دهد.» دیک پرسید: چطور؟ مگر سر

ژوندون

● او یک متخصص را مامور تفتیش ساخت تاکتابها را از نظر بگذراند

کار خود نمی رود ؟

در حالیکه در قیافه جانسن آثار گر فتگی پدید می آمد اظهار داشت: می ترسم که او برای همیشه کارش را ترک کرده باشد. من میخواستم این موضوع را شخصا به اطلاع تان برسانم پیرمرد متوجه غیبت متواتر رای از دفتر شده و از کدام منبع مجهول اطلاع گرفته که رای یک زندگی مشکوک دارد.

او یک متخصص را مامور تفتیش ساخت تاکتابها را از نظر بگذراند اما خدای را شکر که تمام حسابها در وضع خوب بود. و من به اثر این اتفاق نزدیک بریده بودم.

دیک آهسته پرسید: احتمالا می دانید که ما پتلند در کجا زندگی می کند و در کدام ناحیه ؟ و در شهر اصلا خانه شخصی دارد؟

جانسن تبسمی کرد و بالحن آمیز جواب داد: بلی به یقین. یک سال پیش این مطلب را کشف کرده ام و میدانم که خانه او در کجا واقع است اما تا کنون به ا حدی درین باره چیزی نگفته ام. ما پتلند در یک محله فقیر نشین به وضع خرابی زندگی میکنند، زندگی او آنقدر ساده و فقیرانه است که به زندگی یک مرد بیکار شباهت دارد. در حالیکه او مالک ملینها ثروت میباشد به امور خانه شخصا رسیدگی میکند و در منزل چندان کاری هم ندارد. هیچگاه ندیده ام که ما پتلند حتی یک پول هم برای خودش خرج کند. او تا امروز همان لباسی را می پوشید که وقتی تازه در دفتر ما پتلند شروع به کار کردم در جانش دیده بودم. هر روز چاشت صرف یک گیلان شیرو دوپارچه نان مر بادار میخورد و گاهگاهی سعی میکند مرا وادار به پرداخت پول آن بسازد.

آقای جانسن لطفا بگوید که چرا آقای ما پتلند همیشه در دفتر دست کش میپوشد ؟

جانسن سرشرا تکان داده اظهار داشت: «درین باره چیزی نمیدانم در سابق فکر مینمودم بعلتی دستکش میپوشد تا داغی را که بر پشت دستش دارد پنهان سازد اما او از آن آدمهای نیست که محض بخاطر یک داغ در پشت دستش دستکش

بپوشد، زیرا هر دو دستش تا سر شانیه بارسمهای از لنگر کشتی تاج ها و ماهی دلفین نقش و نگار شده است.

دیک پرسید: بقیه چطور. نه متوجه نقش بقیه پروری دستش تا امروز نشسته ام. اما نقش چند مار روی یک صاعدهش خالکوبی شده و من آنرا دیده ام.

او خدا یا نشود که مایتلند جز دسته بقیهها باشند.

دیک اظهار داشت: منم میخواهم این مطلب را دریابم.

جانسن ابراز عقیده کرد: «به نظرم احمق خواهد بود که جزء دسته بقیهها باشد یا مربوط به کدام دسته مشابه آن. در همین لحظه رای و خواهرش نزدیک شدند. رای قدری گرفته معلوم میشد و گاردون حدس زد که او در همان لحظه بد خلق و ناراحت میباشد گونه های ایلاکل انداخته بود و بسیار هیجان داشت.

رای بدون مقدمه صدآزد: (هلو- گاردون! پس شما بودید که افسانه های نسبت بمن در گوش خواهرم چکانیده اید شما الك را موظف ساخته اید که از من جا سوسی کند. من اینموضوع را میدانم زیرا من الك را در آنجا دیدم که چطور ...) خواهرش ایلاحرف او را بریده گفت: رای تو نباید اینطور با کلون گاردون حرف بزنی او بهیچوجه حرفی به زیان تو نزده است آنچه در باره تو میدانم، چشم دید خودم است و هم فراموش نکن که کلونل گاردون مهمان پاپا میباشد، رای غرضی کرد: هر کس نسبت بمن همینطور بدگمان میشود حتی جانسن پیرمرد نسبت بمن سوظن پیدا کرده است) جانسن اظهار نمود: بر خلاف همه نسبت بتو احساس همدردی دارند.

از تشنج زمانی کاسته شد که جان بنت در حالیکه کمره را به گردن آویخته بود از دروازه سرخ رنگ باغچه وارد شد.

«آخ آقای جانسن! از شما بسیار معذرت میخواهم که هر بار ملاقات شمارا به عقب انداخته ام اما نهایت خوشحالم که از شما در اینجا پذیرای میکنم در دفتر روابط دگران برای چطور است؟ از کار او راضی

هستند ؟

جانسن نکاهی عاجزانه و در عین حال پرسشگر بصورت گاردون افکنده بالکنت زبان پاسخ داد: بلی آقای بنت بسیار راضی هستند.

دیک احساس ناراحتی کرد ازینکه متوجه شد آقای بنت نمی بانیست از شغل جدید پسرش باخبری می گردید. حتی جانسن بابی میلی فراوان در اختفای این مطلب کوشید وقتی نان چاشت تمام شد و گاردون با جانسن در باغ تنها قدم میزدند جانسن مکنونات قلبی خود را نزد دیک بیرون ریخته اظهار داشت من خجالت میکشم که به پیر مرد دروغ گفتم رای باید حقیقت را به پدرش میگفت. «دیک از پیش آمدخشن و غیر دوستانه رای نسبت بخو دی حیران بود ایجاد شدن بسی جهت دشمنی نزد برادر ایلا برایش رنج آورشد او آنچه را کشف کرد که اغلب دلدادگان باید آنرا کشف میکردند.

دیک متوجه شد که این آقای

جانسن چاق عینا مثل اواز صمیم قلب به ایلابنت علاقمند بود. تا وقتی ایلا نزد آنها بود جانسن سخت عصبی مینمود و به تشننت افکار مواجه بود وقتی ایلا از آنجا دور شد او مرد بدبختی جلوه نمود و درست زمانی دیک بازوی ایلا را گرفته او را به باغچه پراز گلهای گلاب رهنمایی کرد، بدبختی جانسن فزونی گرفت وقتی گاردون و ایلا در وسط بوته های گلاب از نظر پنهان شدند رای با خشم جنون آمیزی اظهار داشت: نمی دانم که این آدم درینجا در پی چه چیزی است. او مربوط به صنف ما نیست و از من نفرت دارد.

جانسن در حالیکه سعی مینمود خشم اشرا پنهان ساخته باشد گفت: رای نمیتوانیم پاور کنم که او از تو نفرت داشته باشد او رو بهمرفته انسان قابل احترام و قابل دوستی است رای متفکرانه پاسخ داد: یک احمق محض. او یک آدم متظا هر است گذشته ازین او یک پولیس

بقیه در صفحه ۵۷



دختران شو

زندگی



مردان چه عواملی هستند

نتوانستیم و من از ندیدن او به اندازه رنج میبردم که اخیراً نقش بستر بیماری گردیدم و مدت یک تب سوزنده و مهلک من به دو تب سوزنده و شدید و طوفانی تبدیل گردید با اینکه بین مرگ و زندگی دست به گیریهایی بودم لحظه عاقل از سوزوساز و یاد او نبودم خلاصه زندگی من درامه ایست همه اشک خون در دوا و من قهرمان این تراژیدی میباشم .

روزی عقب میز کارم بین اوراق پنهان بودم که پسته چی محترم انگشتی به در اتاق زد و وارد گردید و بعداً پاکتی را بدست داد چنانکه چشمم به عنوان پاکت افتاد نمیدانم چه بلایی بود که بسرم آمد رنگم برید و قلبم به شدت زد پسته چی

اینهم زندگی من
۳ سال قبل دختری از خویشاوندان ام در کابل بامن طرح دو ستی و محبت بست به اولین دیدار قلبهای ما باهم توافق پیدا کرد که این وضع به مرور زمان مسیر زندگی ام را تغییر بخشید که زیاده از این نه تاب گفتن است و نه تاب شنیدن اما بانهم اینقدر بائیسست عرض کرد و گفت که به همد یگر دل بستیم و قولی دادیم و این دوستی بر اساس صمیمیت استحکام یافت (راستی چقدر بنای سعادت انسان نا مستحکم است که به یک حرف و با یک نگاه خراب میشود و بر هم میخورد) رفته رفته تخمین مدت یک سال نسبت عدم فرصت و بعد مسافه همد یگر رادیده

قسمت سوم

چگونه میتوانیم از تاثیرات منفی عوامل مستخلفه بالای فکر کردن جلوگیری نماییم؟

یوهنمل غلام جیلانی یفتلی

ندارد . عوامل داخلی و یا آن عواملیکه در خود ما وجود دارند مانند آرزو ها و هوسها ، احتیاجات ، احساس ها و عواطف مفکوره ها و نظرات ، عدم آگهی و بی اطلاعی و بالاخره تمایل دابه باور کردن آنچه گفته و شنیده میشود عملیه تفکر ما را تا اندازه زیادی متاثر میسازد و چنانکه گفته شد این عوامل ما را به اخذ چنان تصمیمی وامیدارد که اکثر ا نادرست میباشد .

بقیه در صفحه ۶۱

در شماره گذشته از انواع گوناگون فکر کردن بحث کردن پهلو های مختلفه آنرا بر رسی نموده و هم زا ها و طرز العمل های درست فکر کردن را مطرح ساخته و خاطر نشان نمودیم که برای پرابجم طرق متعدد حل وجود دارد و باید بوسیله صحیح و معقول فکر کردن بهترین و موثر ترین راه را انتخاب نماییم .

در زندگی انسان عوامل مختلفه داخلی و خارجی وجود دارد که دوسته چگونگی فکر کردن ما را متاثر می سازد و ما را به فیصله های میسرساند که صلاح کار در آن سراغ

نامه های

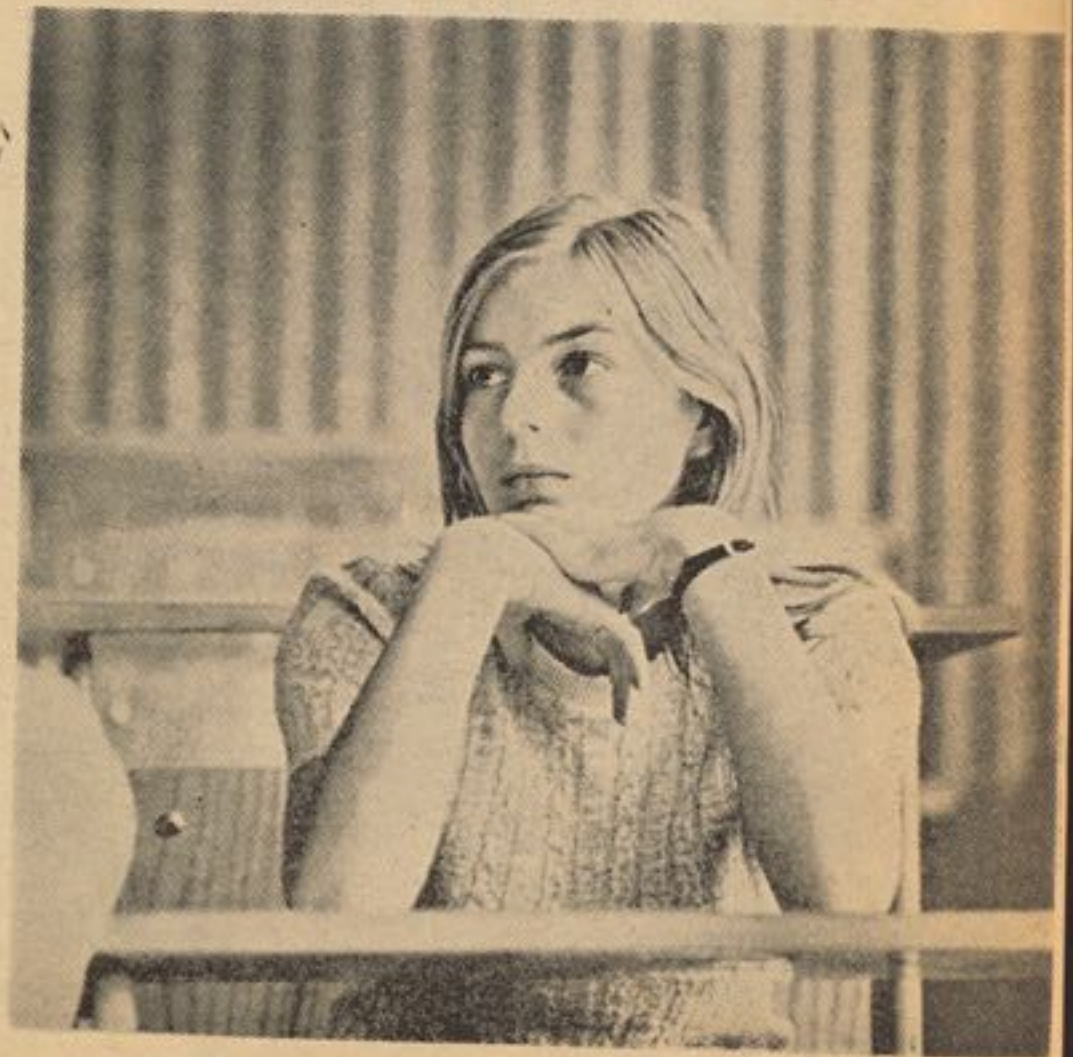
وطن عزیز ما ست این جوانانند که به خاطر پیشرفت و تحولات وسیع و همه جا نیه کشور آمدگی خود را ابراز نموده و از هیچگونه فداکاری در راه و طن دریغ نمی نمایند.

حالا که همه به آرزوی خود رسیده ایم لازم است ما بایک جهش تند با کار وان جمهوریت بسوی یک زندگی مسعود و مرفه دو ش بدوش هم با متانت و جرأت بدون لغزش و انحراف گام برداریم دور نیست آن رزیکه ما کشور خود را آباد مردم خود را مسعود و آرام بینیم و بر عقب ماندگی های گذشته خویش فائق آییم .

بناغلی م تقی از لیسه ابن یمن: نامه شما به اداره رسید موضوع که شما انتخاب نموده بودند و اقامه جالب بود اما شما میتوانید با کمی تمرین و مشق و مطالعه بیشتر نوشته های خود پتر و بهتر به ما بفرستید در انتظار نامه های بیشتر شما .

•••

بناغلی ضیعغم شنبلی: مضمون شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر اینهم قسمتی از مضمون شما . جوانان یگانه عنصر و نیروی فعال در نظام جدید و جوان جمهوری





قهرمانان سیاه هنوز احساس خستگی نمی کنند

رژیسور های نیکر حلقه انحصار فیلم بر داری و سینما داری سفید بوستان را شکسته اند . سیاهان مانند موجی در امریکا نفوذ کرده و اکنون آمنگ اروپا نموده اند . بلیک موویس یا فیلمهای سیاه سلسله فیلمها یست که توسط رژیسوران سیاه پوست و هنر مندان نیکر تهیه شده برای کمپنی

مترو گو لدن مایر رقیب ور نر کلمبیا عاید سر شاری آورده است . حالا فکر می شود که مردم سیاه پوست بحیث بهترین مارکیت برای عرضه فیلمهای سیاه میباشند تقریبا نیم فیصد کمپانی های تولید کننده از جیب سیاهای برداخته میشود . در اوایل فکر میشد که از سیاهان میشود در فیلمهای سخن و یا در



قسمت های ضیایی کار گرفت اما اکنون سیاهان در فیلمهای که ضای نمایش اعمال وحشتناک موضوعات سکسی و شوره های دزدی های بزرگ و غیره موقعتهای پروا ن کسب کرده اند چنانچه در فیلم سیاه بنامهای (شافتو و سو پر فلائی) از جمله فیلمهای یست که امروز در اروپا نمایش داده میشود .

فیلم جیمز باندی (شافتو) برای کمپنی ستروگولان مایر (۱۸ میلیون دالر) آورده ، در حالیکه عاید فیلمو سوپر فلائی اینلام و ۲۵۰ میلیون دالر رسیده است و به این ترتیب فیلم مترو پول دو باره زنده شده و از نورونق گرفته است .

بقیه در صفحه ۶۱

از دیدن این منظره به تعجب افتاده بدون اینکه تسلیمی از من گرفته باشد و یا باز خواست شیرینی نماید راه منزل پیش گرفت بعد از مطالعه آن لحظه در افکار پراکنده غقب میز کازم غوط ور شدم بعدا تصمیم گرفتم که خانه و خانواده و ماموریت وهمه راترک گو یم ائنا فکر دیگری بمن تسلط یافت تا پرده شرم از چشم و اغضای فامیل ام برسانم در این فرصت نیز چیزیکه باعث ناکامی و بد بختی ام شد حیای بیش از حد بود .

بهر صورت دیری نگذشته بود که پدر و مادرم جهت عیادت اقوام رهسپار کابل شدند با وجود یکه حین شستن لباس نامه دوست داشتندی ام بدست مادر و حتی به دست فرد فاملیم افتاده بود و راز دیرینه ما بکلی افشاء شده و آنها اطلاع و معلومات کافی از این و آن هم داشتند ظالمانه خواهر دیگرش را بقیه در صفحه ۶۰

رسیده

خواهر عزیز پیغله و حیمه:

نامه شما به اداره مجله رسیده از حسن نظر شما تشکر مجله ژوندون از شما و در خدمت شما است امید واریم که همکاری یتان را با مجله خود ادامه دهید .

بناغلی محمد فاروق از کارته ۳ :

مکتوب شما به اداره مجله رسیده از همکاری یتان تشکر .

بناغلی امان الله بریال :

شعر شما به اداره مجله رسیده زما نیکه نسبت آن رسیده نشر میشود از همکاری تان تشکر .



باسکتبال نسوان در جمناز يوم پوهنتون

آينده دختران معارف خيلي درخشان بنظر ميخورد.
بازی روزهای اول نسبت به اخير خيلي ضعيف بود.



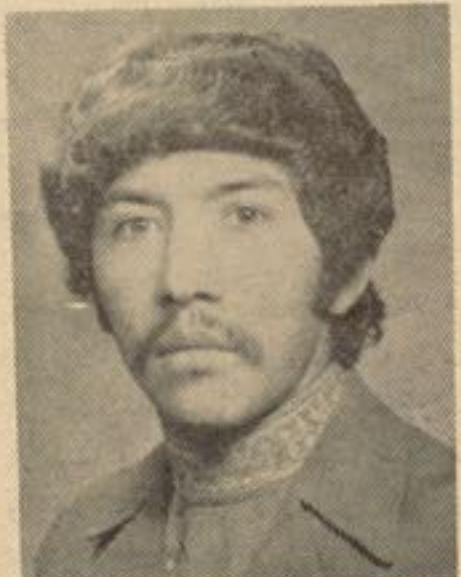
دختران معارف و پوهنتون مقابل هم قرار دارند

شود و معلمان سپورت باشيوه جديد نري بالای شود و تمام تیم های ورزشی نسوان در آن آنها را حمت بکشند بدون شك از تیم های معارف اشترک ورزش تیم هامسابقه کننده قبل از آغاز قهرمانانی بوجود خواهد آمد . تورنمنت مشق و تمرین زیاد تر نماید وضع ورزش خلاصه اینکه اگر چنین تورنمنت ها دایر بقیه در صفحه ۶۲

چشم آبانیکه به ورزش کشور علاقه و دلچسپی دارند باشیون خبر افتتاح تورنمنت باسکتبال نسوان روشن شده و تصویری که از آینده ورزش در کشور داشتند به حقیقت پیوست و ورزش کشور را یک گام درتوسل به هدف عالی و واقعی که آرزوی مردم ما را تشکیل میدهد نزدیکتر یافتند . این تورنمنت که به سیستم لیک برگزار شده بود به ابتکار امریت ورزشی پوهنتون و به همکاری ریاست تربیت بدنی وزارت معارف روز ۱۹ سنبله آغاز یافته و تا اول میزان دوام کرد که در اخر مسابقات برای قهرمانان اول و دوم و سوم کپ های داده شد .

دوین تورنمنت پنج تیم ازلیسه های نسوان معارف و پوهنتون کابل که سه آن بنامهای تیم های الف، ب و ج از معارف و دو تیم دیگر بنامهای تیم های آبی و سرخ از پوهنتون اشترک داشتند.

چهره های ورزشی



پیغله فریبا پشتون :
 در میان باسکتبالیست های نسوان معارف هرگاه نام از درخشانترین چهره های ورزشی به زبان آید چندتن در صد هم قرار میگیرد که فریبا پشتون هم از همین هاست . موصوف نه تنها به ورزش با این همه شهرت رسیده، دروس مکتب را نیز به همان سویه تعقیب کرده که در زمره ممتازترین دختران قرار میگیرد. رویه خوب و اخلاق نیکو از صفات براننده پیغله فریباست او را نه تنها معصلمان و باسکتبالیست های لیسبه را به بلخی توصیف مینمایند دختران دیگر که او را می شناسند مخصوصا ورزشکاران همیشه به توصیف نام او را یادآور میشوند . پیغله فریبا ۱۸ سال عمر داشته و چهار سال



شاعلی عبدالحمید معلم صنف ۱۱ و چهره درخشان ورزشی لیسبه استقلال ، چهار سال است فوتبال میکند و بر علاوه به از علاقه گرفتن به اتلتیک و تمرین اکنون وظیفه کیتانی اتلتیک لیسبه استقلال نیز به عهده اش گذاشته شده . شاعلی عبدالحمید یک ورزشکار برده بار و با حوصله بوده در وقت صحبت خیلی جدی به نظرمی خورد علاقه به همه ورزشکاران داشته و آنچه سپورت مین هارادوست دارد که با روحیه قوی داخل میدان گردد .

است باسکتبال مینماید متعلمه صنف ۱۲ بوده به انگلیسی خوب تکلم می نماید بر علاوه باسکتبال به آبیازی و تنیس علاقه زیاد داشته و سپورت مینی را که دارای کرکتر ورزشی نباشد بدش می آید .



کپتان تیم سرخ پوهنتون مستحق مدال و کپ شد

ورزشکاران لیسه حبیبیه



عده از ورزشکاران لیسه حبیبیه

حمید ویناغلی محمدعلی باسکتبالست های مشهور ویناغلی اخترمحمد بینگه بانگ ساز معروف لیسه حبیبیه .

ورزشکاران موصوف درحالیکه احساسات پاک و بی آرایش شان در اولین برخورد انسان را بخود جلب میکرد و درک میکردید که آنها جوانب مختلفه زندگی مخصوصا ورزش را در حالیکه شرایط محیط و ماحول خویش را با آن وفق داده آنها تحلیل نموده اند سخن را چنین آغاز کردند : چون سخن در اطراف ورزش میچرخد بهتر است ورزش را در کشور تحلیل و بعد از آن آنرا در لیسه حبیبیه مطالعه و بررسی نمایم .

به همه معلوم است که اساس همه چیز را اقتصاد تشکیل میدهد و ورزش نیز بدون اقتصاد نمیتواند استقرار خویش را حفظ نماید و به پیش رود .

تا وقتیکه بود چه کافی برای ورزش اختصاص داده نشده و درین راه به مصرف نرسد امید بهتر شدن آن را نباید داشتیم . ما امروز در کشور خود نمیتوانیم از ورزش نام ببریم و اگر هم چند ورزشکاری موجود است که با وجود آمدن نظام جدید ممکن است بعد ازین خود را تیارز داده و استعداد خود را بر رخ همه بکشند زیرا بعد ازین امید بهتر شدن همه چیز برای ما موجود شده در حالیکه نه وسایل ورزش برای ما میسر است و نه غذای خوردنی و آنهم درجهت ورزش محدود مثل فوتبال و چند بازی مخصوص که علاقمندان آن نسبتا زیاد است ورزشکارانی داریم ، حالا اگر این ورزشکاران به اصطلاح خودرو را ما با ورزشکاران کشور های دیگر مقایسه نمایم دیده میشود که از نگاه وسایل و غیره فرق شان از زمین تا آسمان است آنها اعضای فدراسیون های ورزش خود بوده - لباس خوب می پوشند ، غذای خوب می خورد ، رهبرهای علمی ورزشی دارند ، صحبت شان بیه شده سایر وسایل معیشت شان در خارج از جهان ورزش تدارک میگردد و تشویق را در محال از طرف همه مردم می بینند .

در حالیکه ورزشکاران ما اولاً از وسایل و تشویق محروم اند در اخیر با ذمیت

بقیه در صفحه ۵۹
صفحه ۵۱

به هر صورت وقتی به اداره لیسه انسان برسد يك شور شعف يك احساس بر انسان غلبه میکند این همه احساسات زاده هنرنمایی و تیارز استعداد و قدرت فوق العاده یکتا از شاگردان این لیسه است که با کشیدن تصویری از قائمعلی مابیناغلی محدوداژد آنها بر رخ هر بیننده می کشد و بازبان حال میگوید: اینجا استعداد های نهفته است که اگر زمینه تیارز آن مساعد گردد دیگر هنرمندان - ورزشکاران علمای مجال نخواهد بود که یکه تاز میدان باشند بلکه رقباي خویش را همان درین کانون معرفت و تربیت سراغ خواهند کرد .

چون هدف ما ورزشکاران بود بدون آنکه از هنرمند مذکور چیزی ببریم نخست نظر شخص مدیر لیسه ویناغلی نادی که یک جوان با درود به نظر میخورد ، در مورد ورزش این لیسه خواستیم که در جواب چنین اظهار داشت:

لیسه حبیبیه که با این همه نام بزرگ تا امروز نه میدان فوتبال دارد و نه میدانی دیگر ورزشی - اگر چه در عقب تعمیر میدان بزرگی به همین منظور موجود است ولی بحالت خارزار افتاده در حالیکه کدام میدان دیگر نیز ریاست تربیت بدنی وزارت معارف در دسترس خویش ندارد با این میدان که در تربیت بدنی پیش از پنج هزار نفر تعلق میگیرد کدام توجه تا امروز نشده ، امیدواریم در بر تو نظام جدید در حالیکه امید به بر آورده شدن همه آرزوهای ما موجود است درین زمینه نیز بر آرزوی خویش کامیاب گردیم . لباس هم کمتر بدسترس ورزشکاران ما قرار میگیرد از ناحیه توپ خیلی به مشکلات گرفتار هستیم و مثل اینها مشکلات زیادی هم اکنون دامگیر ماست و شاید در آینده قریب این همه مشکلات چاره جویی شده و تا اندازه آرزوهای ورزشکاران ما بر آورده گردد .

درین لیسه سه نفر معلم سیورت موجود بوده و بر علاوه یک نفر از معلمین هندی بنام

در کشور عزیز ما هرگاه نام از ورزش و کانون ورزشی بزرگان آید لیسه عالی حبیبیه در صدر همه قرار میگیرد - این مرکز علم و معرفت همچنانکه در تعلیم و تربیه اولاد این خطه باستانی منت بر گردن افراد این کشور گذاشته ، در پرورش جسمی و تربیت بدنی نیز از هیچ مرکز تربیوی عقب نمانده . اگر از هر ورزشی یاد آور شویم چه شناسا باشد یا اتلتیک ، پهلوانی باشد یا زیبایی اندام و یا بازی های اجتماعی در هر زمان و هر جا مقام عالی در اختیار ورزشکاران لیسه حبیبیه بوده .

این لیسه که در هیچ تورنمنتی گرفتن کپراز دست نداده و دو شادوش سایر لیسه های مرکز به پیش رفته گاهی همچنان واقع شده که دیگران را از گرفتن کپ مبروم و همه را در حیطه تصرف خویش آورده و در صدر همه قرار گرفته . و اگر هم زمانی نتوانسته در همه مسابقات سیورنی قهرمانی را حفظ نماید حداقل در چند رشته خود را به این افتخار رسانده . چنانچه سالها قهرمانی فوتبال - باسکتبال - زیبایی اندام و غیره در دست قهرمانان لیسه حبیبیه بوده و دیگران را مجال دستیابی به آن نبوده بیاید گذشته را فراموش کرده و وضع کنونی ورزش را درین مرکز فرهنگی که سالها قهرمان داشته و کثرت نیز جوانان با استعداد و پر قدرت را در اختیار خویش دارد مطالعه کنیم .

چندی قبل سری به این لیسه زده و خواستیم از نزدیک با ورزشکاران آن صحبت نمایم ، قبل از آنکه داخل تعمیر لیسه گردم دیدم آن تعمیر با عظمت که از ساختمانش چند سال پیش نمی گذرد تقریبا اوراق شده شیشه هایش بعضا شکسته - رنگ دیوار ها پریده فرش تیلوتیوم آن خراب شده و مثل آن چیز های زیادی نظیر اسباب بازی میگرد که بسا دیدنش تأثر و تألم بر انسان مستولی میگردید



در عکس علاقمندی شاگردان لیسه حبیبیه به فوتبال دیده میشود که در ساحات تفریحیه تعریف می بر دارند .

چند نکته درباره خنده

خنده فکر را قوی و بدن را توانمند
 خنده بزرگترین اسلحه در جنگ
 زندگی است .
 مردی که دوسرد زندگی می خندد قابل
 ستایش است .
 فرستنده : م. ق. صاعد

گنگانه

جانور شناسی

شخصی در دستوران مشغول خوردن غذا بود دفعتا پیش خدمت را صدا کرده گفت:
 - این چه چیزی است که در غذای من راه می رود؟
 پیشخدمت : من چه میدانم آخر من هیچ وقت درس جانور شناسی نخوانده ام .
 فرستنده : فرید احمد

شاعر تازه کار

یکروز شاعر جوان و تازه کاری دیوان اشعار خود را نزد استاد خود برده و از وی خواهش
 کرد که در مقابل اشعار سست و بی معنی او علامت صلیب بگذارد .
 پس از چند روز شاعر جوان برای گرفتن دیوان خود مراجعه کرد و بعد از ورق زدن
 تمام دیوان دید که هیچ علامتی گذاشته نشده است . ازین واقعه خیلی خوشحال شده و
 گفت:
 - معلوم میشود اشعارم سست نبوده که علامتی نگذاشته اید .
 - صحیح است اما اگر من خواهش شما را بجا می آوردم دیوان شما به قبرستان
 عبوی ها شباهت پیدا می کرد .
 فرستنده : احد عزیز زاده



- اینه بخدا آمر صاحب رشوت
 نمیگیره ، پول هاره ده باطله دانی
 می اندازه !..

نوشته: جلال نورانی

فانتیزی وطنی

معلمه



- ساعت تیر اس- یک کوت نفره
 بیش غرغه منتظر سا ختیم.

معلمه را استخدام نمودی ، او آنقدر
 درس ها را خوب تشریح میکند که
 حتی برای من هم دلچسپ است .
 من بکلی تاریخ و جغرافیه صنف پنجم
 را فراموش کرده بودم ...
 روز ها از پی هم گذشت ، معلمه
 هر روز برای درس دادن می آمد ، پدر
 و پسر با علاقه سخنان او را می
 شنیدند ، تا اینکه یک روز بلی یک
 روز آه از نهاد مادر عبدالله بر آمد
 بعوض پسرش ، شوهر او کامیاب
 شده بود ، پدر عبدالله جان هم آه
 معلمه به توافق رسیده تصمیم
 گرفتند با هم ازدواج کنند و کردند .
 اکنون که سالها از آن روز می
 گذرد ، آمر صاحب درس های تاریخ
 و جغرافیه صنف پنجم را فراموش
 نکرده است . مادر اول عبدالله ، یعنی
 مادر اصلی او که خودش باعث
 آشنایی معلمه و شوهر خود شده
 بود ، چاره ندارد جز اینکه بسو زد
 و بسازد ، حالا عبدالله جان نام خدا
 کلان بچه شده یگان روز فوتبال هم
 میکند .

مادر عبدالله جان با شنیدن این
 جملات بنای پر خاش کردن را گذاشت
 و هر دو پایش را در یک بوت کروی
 بلند کرده گفت :
 - باید حتما یک معلم خانگی برای
 عبدالله جان استخدام کنیم .
 آمر صاحب چیزی نگفت و به مستخدم
 امر نمود تا بکسش را در موترالفش
 بگذارد .
 عبدالله جان را مادرش بسیار
 دوست داشت ، موقع صرف نان شب
 باز هم در اطراف میز نان بحث تندی
 بین پدر و مادر عبدالله جان در گرفت
 و بالاخره پدر راضی شد که یک معلم
 خانگی استخدام کنند . بعد از جستجوی
 زیادی دختر جوانی را بصفت معلمه
 خانگی استخدام کردند . بعد از آن
 روز آمر صاحب به درس ها ی پسر
 خود شدیدا علاقه گرفت ، حتی همراه
 معلمه خانگی همکاری میکرد ، به
 زنش گفت:
 - واقعا که فکر خوبی کردی و این

هر روز بکس مکتب عبدالله جان
 را لاله گلبدین تا مکتب همراهش می
 برد و موقعی که از مکتب رخصت می
 شد ، لاله گلبدین دم دروازه مکتب
 بکس او را دو باره گرفته او را به
 خانه می آورد . معلم های مکتب به
 عبدالله جان توجه داشتند . آن روز
 لاله گلبدین مکتوب یکی از معلمین
 را به پدر عبدالله جان که آدم متشخص
 و محترم می بود داد . پدر عبدالله جان
 نامه را باز کرد و اینطور خواند .
 - جناب محترم فلانی خان (یعنی آمر
 که من و رابه اجازه شما مانند زیر
 دستانش آمر صاحب مینا م) بنده
 زاده شما عبدالله جان بچه بانظافتی
 است ، نسبت به سا- ی-
 شاگردان لباسهای خوبتر و نظیفتر
 می پوشد و هیچوقت کمبودی در
 وسایل درسی او دیده نشده ، اما
 باید به اطلاع شما برسانم که در
 مضامین تاریخ و جغرافیه که بنده
 تدریس می نمایم ضعیف است ،
 مضامین دیگر را نمیدانم ، در حصه
 خودم موضوع را به اطلاع رسانیدم
 امید است درین قسمت تو جهی
 بنمایید .



بدون شرح

(پایان)

در محکمه

رئیس محکمه از متهم که يك مرد لاغر و مردنی بود پرسید. اسمت چیست ؟
 متهم جوابداد :- هیبت جان قویدل !
 رئیس که بشدت خنده میگرد گفت :
 - راست میگی یا ماره می ترسانی ؟

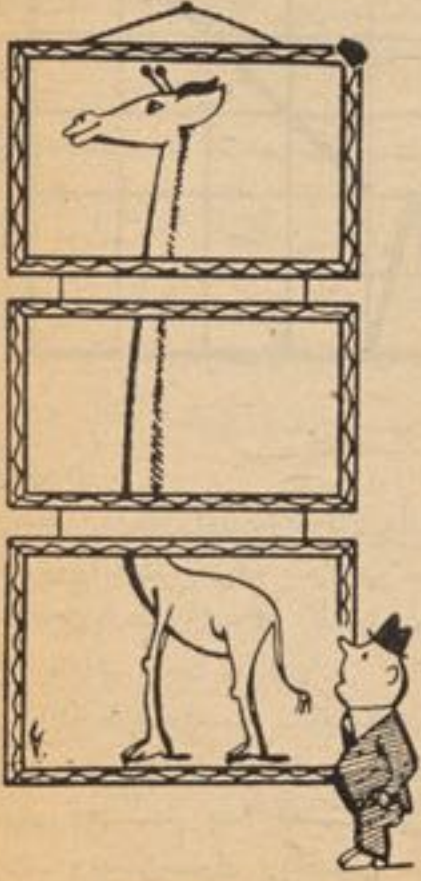


- نی دوست عزیزده خانه کمی مصروفیت دارم ونمیتانم به محفل تان اشتراك كنم .



عذر بدتر از گناه

پدرروبه پسر خودنموده گفت :
 - تواذدبروز تاحالا پنجاه افغانی از من گرفته ای حتما رفته ومشروب خورده ای .
 پسرش گفت: بخدا قسم مشروب نخوردهام پنجاه افغانی شمارا بابیست افغانی که از مادرم گرفته بودم دیشت درقهار باختم .



بدون شرح



بدون شرح

رسید وبعد از اخذ اجازه بدرون رفت. امر بادیدن او اندکی ازچایش بلند شدهگفت:
 - چهگپ است دخترجان...
 دختر لبان غنچه مانندش را ازهم کشوده بانازدانی خاصی شکایت کرد:
 - امر صاحب عمومی .
 - جان ...
 - شکایتی دا شتم ...
 - یگو نفس ...
 - آخر ... اینچارانگه کنید ...
 اودامن خودرا قدری بلند کرد تا پارکی جورابش را نشان بدهد ، امر عمومی عینک های خودرا درچشمانش جایجا کرده گفت:
 - می بینم ... خوب چه شده ... ؟
 - جورابم را پاره کرد...
 - کی پاره کرده ؟
 - آقای کو لیا تکوف ... او یا مشت بروی میز کوبید، میز شکست وبروی زانوی من افتاد .

- اوهر وقت عصبی شود با مشت بر روی میز مامورین می کوبد، تحویلخانه ازمیز های شکسته پر شده
 دختر همانطوریکه قسمت پاره شده جوراب را نشان میداد تمام جریان رافصه کردند و خصوصیات کولیپاتکوف را برای امر عمومی تشریح نمود ، امر عمومی از چند نفر دیگرهم سوالاتی نمودومعلومات خودرا درین قسمت وسع تر ساخت . روز بعد دفعتا دروازه آقای کولیپاتکوف باز شد ودر آستانه درمردن قوی هیکل وبرزوری نمایان شد، این شخص قوی هیکل وبر زور که به بردباری و ملامت معروف بود همان امرعمومی اداره ما بود کولیپاتکوف بهاحترام او ازجابلند شد و لی امرعمومی او را دوباره درجایش نشاندخودش مقابل میز او قرار گرفت وبعد دوسیه ای را باز کرده گفت :

- این مکتوب راشما امضاء کرده اید؟
 کولیپاتکوف گفت:
 - بلی قربان ...
 - سه جاغلطی دارد .
 - این قرار دادرا شما ترتیب داده اید؟
 - عا... بلی صاحب ..
 - نالقص است .
 - اصلاحش میکنم قربان
 درینوقت هر دو مشت امر عمومی بالارفت وباشندت عجیبی بروی میز کولیپاتکوف کوبیده شده، چنان صدای برخاست که جمله (چه وقت اصلاح میشود) امر عمومی درمیان آن کم شد، پایه های میز شکست و میزبرروی زانوهای کولیپاتکوف افتاد.
 رنگ از روی کولیپاتکوف پرید... چند وقت بعد کولیپاتکوف از آن اداره تبه بل شد، کسی نمیدانست بکجا رفته مامورین می گفتند ، شاید بعدازین وزن برداری کند ، یکی میگفت: شاید خواننده اوپرا شده باشد بهرحال دیگر او را ندیدیم.

تعریف پیانو

معلم :- فرید پیانو را تعریف کن.
 فرید پس ازلحظه ای فکر جوابداد :
 - پیانو حیوان چهارپای بزرگی است که پوست محکم و دهان بزرگی دارد که درآن دندانهای سفید وسیاه دیده میشود بهمحض آنکه بدندانهایش دست زده شود بصدای بلند فریاد میزند .

گله از حافظه

زن وشوهری یاد ازگذاشته ها می نمودندوازدوران نامزدی خودحرف میزدندزن گفت :
 - بخاطراینکه نمیتوانم جزئیات دوران نامزدی خود را بخاطر بیابوم وحافظه ام ضعیف شده رنج میبرم .
 شوهرش گفت :
 - من بر عکس تو بخاطر حافظه قوی که دارم رنج می برم زیرا هیچگاه اولین بر خورد را که منجر به ازدواج با توشد از یاد نمی برم.

فانتزی خارجی ترجمه : غالمغالی

میزهای شکسته

درشعبه مایک امرعمومی بود که شخص آرام متین وبرد باری بنظر میرسید . اودایما بهمزرحه اش فکر میکرد واز مریضی چند حیوانی که تنگداری کرده بود وحیواناتش چاق وفربه نمیشدند رنج می برد، امر عمومی بسا ملامت واهستگی حرف میزد و کلمات جان، قربان ، عزیز ، نفس وغیره درهرجمله اش بگوش میرسید هیچکس بیاد نداشت که او قهرشده باشد، حتی در صورتی که اشتباهی ازگدام مامورسر میزد او میگفت:
 - نفس ... چرا اینکار را کردی ، خوب درآینده کوشش کن مرتکب اشتباه نشوی ...
 فهمیدی جان ؟

درعوض امر درجه دوم ماشخصی بود خیلی عصبی تندخو قوی اندام ودارای صدای غور ، که ازدرد صدای خودباید خواننده او سرا میشد واز لحاظ جسمانی جمال بندرگاه. این شخص تند خو وعصبی کو لیباتکوف نسام داشت ، در تحویلخانه اداره ماچندین میز که پایه های آن شکسته بود، بنظر میرسید ، تمام این میزها به اثر ضربات مشت این کولیپاتکوف شیراندام شکسته بود، او در دهلیز ها وشعبات با قدم های محکم وصدا دار راه میرفت بهجهد اینکه متوجه اشتباه وسهوکدام مامور میشدمحکم با مشت بر وی میزش کوبیده میگفت:
 - چرا اینطور شد ...؟

بلی وانوقت دونفر پیاده دفتر آمده میزرا به تحویلخانه می بردند ، هیچکس جرأت نداشت ازین رویه او انتقاد کند وبه امر عمومی شکایت نماید.
 آقای کرز وخاروف محاسب نقدی میگفت :
 - نمیدانم چراوقتی که او را می بینم دست هایم میلرزد ، بکلی اعصابم خراب شده واز دست او بجان رسیدهام. از نظر پایه نیچو پیاده شعبه مامورین همزمان کت خورسرسکی بودند، بهرحال کو لیباتکوف همانطور که عادت داشت غالمغال میکرد ، با مشت بروی میز می کوبید بالکند به دروازه میزد و تند خوبی وعصبانیتش روز بروز اضا فیه تر میشد .

یک روز برای شعبات میزهای جدید آوردند میزهای قشنگ با پایه های نازک ، این میز آنقدر تغییر وارد کرد وشعبه را قشنگ ساخت که شوری در دلها ایجاد نمود ودفعتا دوشیزه دیجوا ماموره صادره واورده بالای (میراسکی) مامور شعبه اوراق عاشق شد وبزودی با هم ازدواج کردند. پایه نیچو بعد از آن نکتایی می بست وبا نظافت تر شده بود و آتشیز شعبه هم بفعالیست درآمده بعد از آن غذا ی

تراش دوشیزه برداشته به تحویلخانه بردند، پایه نیچو بانگه های پراز دلسوزی به میز قشنگی که شکسته بود نگاه میکرد، دوشیزه خنده مظفرانه ای کرد ولی ترس در دلش پیچیده بود او گفت :
 - بمن چه مربوط است که او آمراسهت، او حق ندارد مرا توهین کند، آنهم در صورتی که حرفش متوجه من نیست ومن تقصیری ندارم ، چه حق دارد جوراب قشنگ مرا پاره کند ، ببینید ... نگاه کنید...
 دوشیزه دامن مینی اش را اندکی با لایر برده پارگی جورابش را به مامورین نشان داد. مامورین بدات پارگی جورابش را ملاحظه کردندوملاحظه نمودند وهمه تصدیق کردندکه واقعا جوراب نو او تارکشیده و خسر اب شده ...

پس آنتر بها احوال رسید که کولیپاتکوف در یکی از شعبات دیگر از پس عصبانی برده به بهانه کوچکی يك میز دیگر راهم به آن دنیا... بیخشد به تحویلخانه فرستاده است ، وقت صرف نان دوشیزه زلاتیوا ماموره قشنگ و خوش اندام شعبه محاسبه به نوبت به هر شعبه رفته پارگی جوراب خودرا در قسمت ران به مامورین نشان دادواز عمل کولیپاتکوف انتقاد نمود، بالاخره عقب دروازه امر عمومی

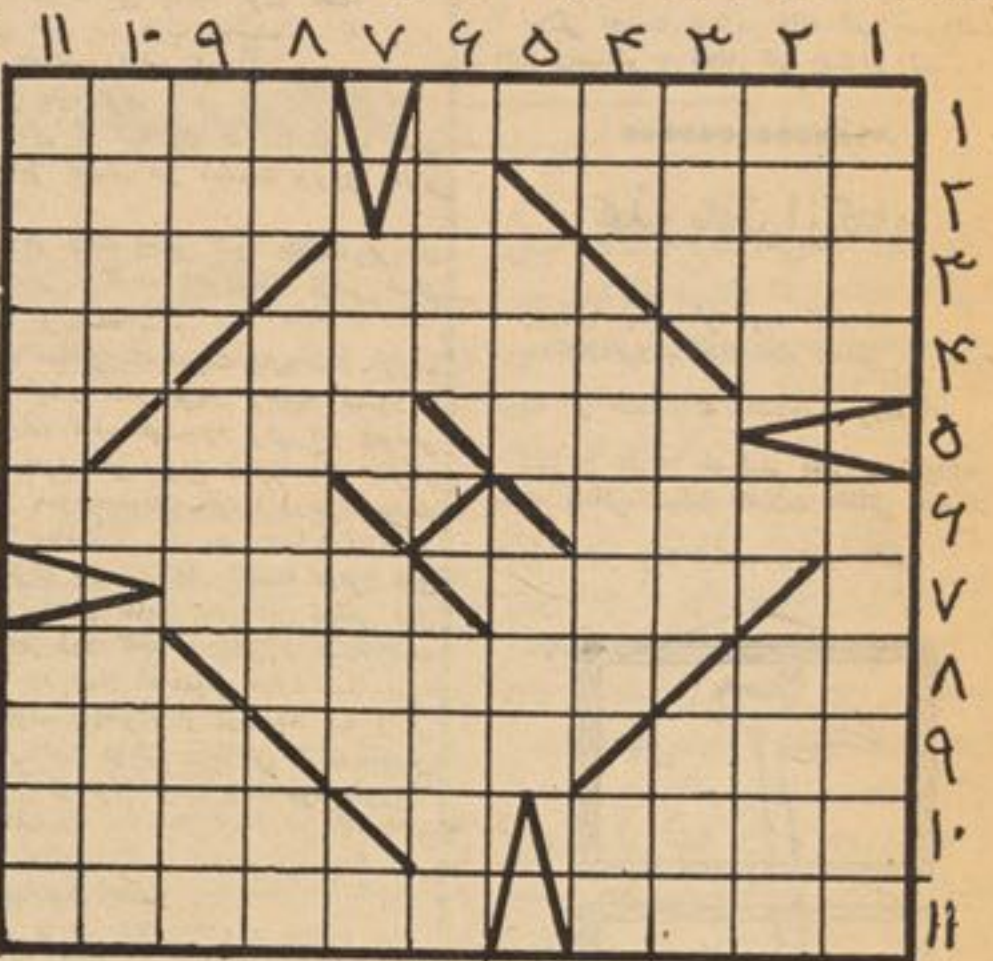
میزهای قشنگ با پایه های نازک ، این میز آنقدر تغییر وارد کرد وشعبه را قشنگ ساخت که شوری در دلها ایجاد نمود ودفعتا دوشیزه دیجوا ماموره صادره واورده بالای (میراسکی) مامور شعبه اوراق عاشق شد وبزودی با هم ازدواج کردند. پایه نیچو بعد از آن نکتایی می بست وبا نظافت تر شده بود و آتشیز شعبه هم بفعالیست درآمده بعد از آن غذا ی

سازگاری و مسابقات

جدول کلمات متقاطع

۱- افقی

۱- رژیم که از پشتیبانی همه افغانها بر خوردار است - بر نده
 ۲- گرفتنش فرض است - خط السیر
 ۳- دختر انگلیسی - سایه اش خوش آیند است - ارزش
 ۴- ضمیر است در عری - پیروی از آن وظیفه هر فرد جامعه
 ۵- نامی برای موسیقی
 ۶- دو ماه قبل به حساب قمری - آواز دهنده و ستا ینده - قبل از نماز گفته
 ۷- از حشرات مضر برای زراعت - در موقع جنگ بصدای درمی
 ۸- دریا - پدر تاریخ - یک خارجی - ۹- بسیاری کوچک - چند ملت
 ۱۰- ستاره ای از نظام شمسی - اشعه مخوف - ۱۱- گاهی
 مهربانتر از مادر میشود - آدمی که کنجکاو میکند .



آیا این شاعر را

میشناسید؟

آیا این شاعر را می شناسید

- ۱- هم شاعر بود هم فیلسوف .
- ۲- در شعر او را همپایه رود کی میدانند .
- ۳- در فلسفه معارض محمد بن زکریای رازی بوده و با او مناظره میکرده است .
- ۴- وقتی که وفات یافت رود کی او را مرثیه گفت .
- ۵- این شعر از اوست .
دانش و خواسته است نرس و

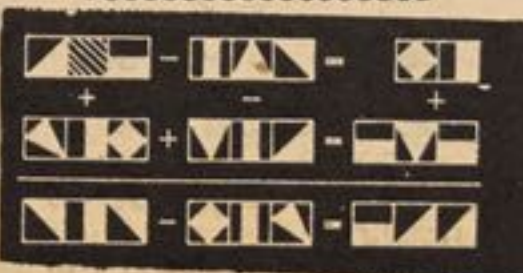
گل

که به یک جای نشکند بهم -
 هر که را دانش است خواسته
 نیست
 و آنکه را خواسته است دانش کم
 اگر باین نشانی هابه یافتن نامش
 موفق شدید برای ما هم بنویسید .

مسابقه شطرنج



در این مساله سفید درد و حرکت می تواند سیاه را مات کند حرکات مهره هارا به دقت بررسی نموده جواب مساله را پیدا کنید و برای ما بفرستید .



هنر پیشه شناسی



درین کلیشه چند هنر پیشه هندی را مشاهده میکنید ، اگر موفق به شناختن همه آنها شدید لطفا نامهای شانرا بایکی از فلم های شان برای ما هم بنویسید .

مسابقه ریاضی

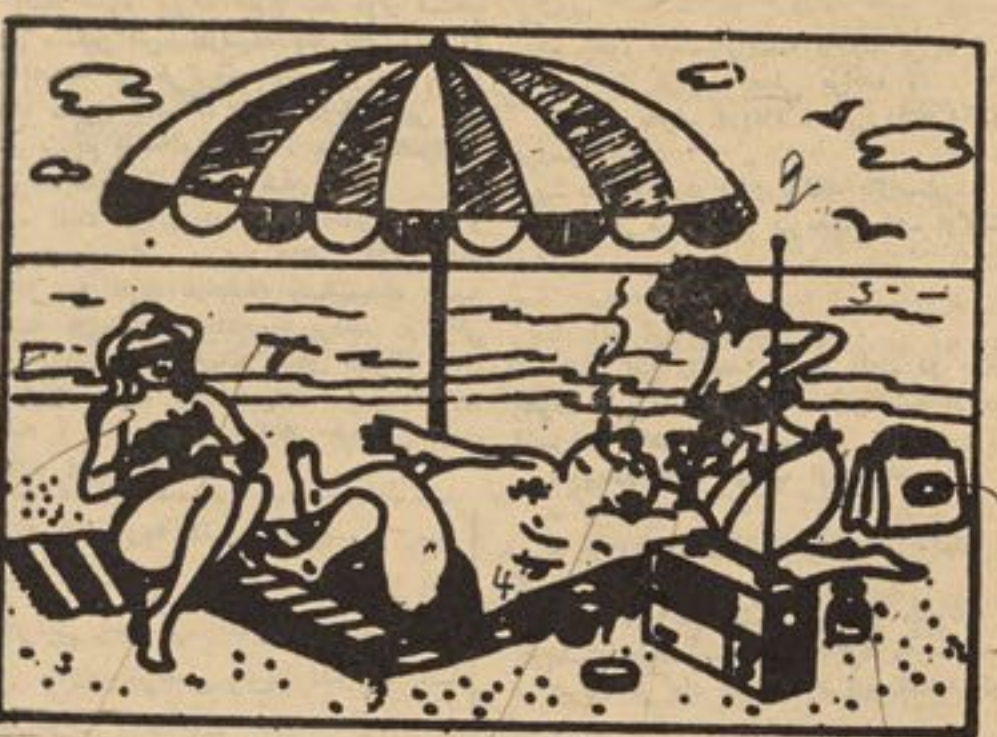
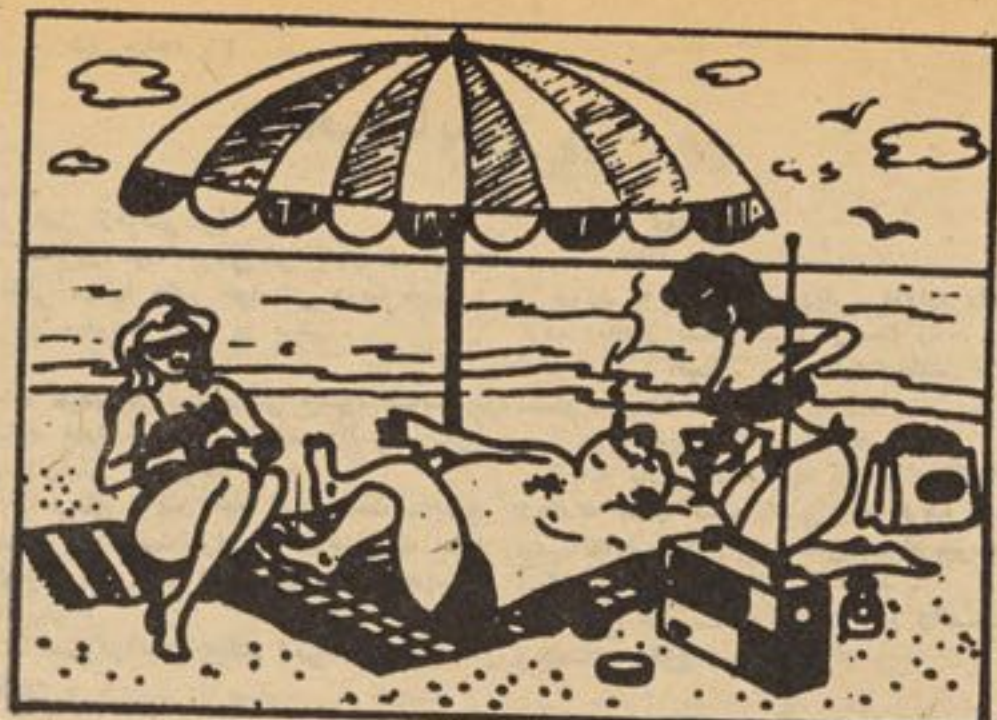
هر یک از این مر بعات نمایند
 عددی میباشد ، از دقت در علایم ریاضی که بین آنها گذاشته شده ، می توانید آنها را شناخته و عملیه حسابی آنها انجام دهید . در صورتیکه باین کار موفق شدید لطفا صورت عملیه را برای ما نیز بنویسید .

عمودی :

۱- مجلس و شورای قبيله ای - از دریا های سمت غربی - ۲- این نوع
 قالین مشهور است - طرف شراب - سخن بیپوده و مسخرگی - جور و
 ظلم - بچه (ببنتو) - ۴- از کلمات تحسین و تعجب - کاروان و گروه
 مسافر - عددی است - ۵- این پر نده بزرگتر از آن یکی است - سبز و
 شاداب - ۶- طرف راست - نام دیگری برای سلمانی - ۷- نزدیک نیست -
 درازی - ۸- اسلحه مخرب - اصلت و بزرگواری - استادگی و پافشاری
 در کاری و هم به معنی منازعه آمده است - ۹- شا یکستی
 و معرفت - و حسن سلوک و بخشش - خوب است - ۱۰- رژیم که منفور
 همه بود - اجازه نامه ورود به یک کشور - ۱۱- در حال ترس - قدرت

قطعاتی از همین شماره

فیصدی طیسف های عناصر معینه اتو سفیر رادر معرض آز ما پیش قرار میدهند. نتایج این اندازه گیری در کارت مخصوص ثبت شده و	۱
را در فلم «ماموریت در کابل» ایضا کدد، در فتم «بوری» (شماره ۱) را در فتم «بازی» بود	۲
مضامین دیگر را نهیدانم، در حصه خودم موهوع را به اطلاع رسانیدم ایبل است درین قسمت تو چپسی بنهانید	۳
او می خیدد و مگوید: شاید این هم از بروت جمهوریون داباند که تکسی در بورتواسته است برادر نابلد و اطرافش خونرا فریب بدهد و افاضه ستانی کند	۵
رخمید هد بلکه راجع به نتایج کارهای تجر بوی فا بر نکه میبا شد. مسالانه پنجصد مو تر تیز ر فتم بدل های مختلف در لا براتوار کمپنی	۴



در کلیشه پائین بریده های سی از مضامین مختلف این شماره بنظرمی رسد، شما که با علاقمندی مطالب مجله را می خوانید حتما میتوانید بفهمید که هر یک از این بریدگی ها مربوط کدام مضمون این شماره است لطفا جواب خود را بما ارسال نمایید

آیا میدانید؟

- در اینجا سوا لاتی در سه بخش مطرح شده که پاسخ دادن به آن داشتن معلومات رادر تاریخ، جغرافیه و ادبیات نشان مید هد:
- ۱- موقعیت این جزایر را بگوئید: سنت هلن - سخالین - بو ر نیو- کرین لند- بحرین
 - ۲- نویسنده این کتاب هارا معرفی کنید: پسر آفتاب- بابا کوریو- سلام برغم- فاوست
 - ۳- چند واقعه مهم را ببلون ترتیب ذکر میکنیم نظر به قدامت آنها را ترتیب نمائید - معانده وسفا لیا- جنگ واترلو- کشف دماغه امید - قتل عام سن بار تلمی

تصحیح ضروری

در شماره گذشته (صفحه ۵۶) شرحی که در زیر کلیشه تحت عنوان (این عکس چیست؟) چاپ شده، مربوط به عکسی است که در شماره گذشته اصل آن از نشر باز مانده است، شرح کلیشه چاپ شده در صفة مذکور، چنین است:

«در شکل فوق، چند چهره وجود دارد؟ اگر جواب صحیح آنرا یافتید برای ما هم بنویسید»

و عنوان آن چنین است:

«چند چهره می بینید؟»

خوانندگان محترم لطفا قرار فوق تصحیح فر ما یند.

در این دو تصویر که ظاهر با همدیگر شبیه هستند ده اختلاف وجود دارد، اگر دقت کنید ده اختلاف مذکور را میتوانید پیدا کنید، جواب خود را برای ما ارسال نمایید

برای دو نفر کسانیکه موفق به حل نمودن، هنر پیشه شناسی، قطعاتی از همین شماره و جدول میشود بحکم قرعه یک سیت جراب اسپ نشان و پنج جوهره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام برپوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید



HORSE-BRAND-SOCKS.

با پوشیدن جرابهای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.



شرکت صنایع پلاستیک ایران

حالت روانی مسافران

جالب تر از همه این نکته بود که بسیاری از مسافران آدرسهای خود را بیکدیگر مبادله میکردند به امید اینکه یکی از آنان اگر جان بسلا مت برد سلام و احترامات او را به خانواده اش برساند.

حالا میباید دازیم به تشریح عکس العمل مسافران طیاراتی که ذریعه فداییان فلسطینی اختطاف شده و در میدان صحرا بی اردن مجبور به فرود آمدن گردیده بودند.

نخستین سرا سیمکی و تشنج وقتی پدیدار شد که اختطاف کنندگان پاسپورتهای مسافران را جمع آوری کردند دلیل تشنج این بود که عده ای از مسافران نوع پاسپورت داشتند پاسپورت های امریکایی و پاسپورت های اسرائیلی.

حرفهایی به این معنی از زبان کوما نندو ها بگوش میرسید. به خاطر اسرا نیلیها طیاره را اختطاف کرده ایم.

در اثر این امر بود که وقتی در عرشه طیاره شرایط اقامت دشوار تر گردید احساسات ضد امریکایی و ضد یهودی نیز آشکارا تر شد.

عکس العمل مسافران در روز دوم اختطاف

روز دوم طرز برخورد مسافران دلچسپتر و در عین حال رقت انگیز تر شد به این معنی که موقع تقسیم غذا صحنه های تائر آوری بوجود آمد تا این وقت مشروبات و ماکولات که در مطبخ طیاره وجود داشت بین مسافران علی السویه توزیع میگردد اما این کار تا درگاه می دوام نکرد و غذای ذخیره شده در طیاره روبه اتمام گزاشت و فداییان ناگزیر شدند ذریعه موترها غذا به طیاره انتقال بدهند.

یکعده از مسافران که اکثریت آنرا بیو سالان تشکیل میداد سهمیه شانرا کاملا صرف نمیکردند بلکه یک مقدار آنرا پیش خود محرمانه ذخیره میکردند. حتی یک جرعه آبی را که ذریعه گیلاسهای پلاستیکی بدست شان میرسید نیز تا آخرین قطره نمی نوشیدند و بقیه را زیر چوکیهای شان پنهان میکردند. تقاضاهای مکرر کارکنان - طیاره که مواد غذایی در هوای گرم فوراً فاسد میگردد و آب نیز از حیث

استفاده خارج میشود کمتر شنیده میشد.

وقتی تمام مسافران روز سوم اختطاف اجازه یافتند برای ساعتی طیاره را ترک گویند تا لحظه ای زیر سایه بال طیاره آرام بگیرند کما نندو هادرخلال تفتیش داخل طیاره یک مقدار اغذیه فاسد و گندیده را به دست آوردند.

روز سوم اختطاف

امروز یک گروه جدیدی مراحل تشکل خود را آغاز کرد و آن عبارت از مادران اطفال بود یکعده از مسافران که اطفال و کودکان با خود داشتند در باره داد و فریاد اطفال بنای اعتراض را گزاشتند. حقیقت این بود که حالت روانی مادران نسبت به سایر مسافران به مراتب بیشتر بود زیرا در حالیکه سایرین کاری نداشتند و روز شانرا به مناقشه و بلا تکلیفی می گزشتا نندند مادران بر عکس مصروف خاموش نگهداشتن اطفال شان میبودند تا بالاخره در صدد افتادند به تنظیف و تطهیر طیاره مشغول شوند.

روز چهارم

روز چهارم در حالیکه اوضاع متشنج تر میگردد عده ای از دختران جزو مسافران طیاره در صف مادران ملحق شدند و در کار تنظیف طیاره شروع به سهمگیری کردند و بعد تر در توزیع غذا با کومانندوها همدست شدند این امر بیشتر سوظن کلان سالان و بیس مردان را برانگیخت و اعتراض کنان میگفتند که دختران جوان بیشتر غم خود را میخورند ما بسیار خوش باشیم که لااقل فراموش نمیشویم.

معینا زنان سا لخورده با دیگر در صدد افتادند که به ذخیره بقیه غذای خود بپردازند.

موضوع جالب این بود که در خلال این شرایط بجای بزرگسالان خردسالان و جوانان که عمر شان از سی بالا نمیرفت مریض میشدند اکثریت بیماری آنها ترا اسپهال و اختلال معده تشکیل میداد. چنین می نمود که این بیماریها ناشی از فشار روانی باشد.

روز پنجم و ششم: بعد از آنکه نیروی روانی

تسخیر ناپذیر

هانس از خوشی فریاد زد. - پروردگارا! خوشی من پایان ندارد! زندگی در دنیا چقدر خواستنی و زیبا است! من میخواهم انیت را ببینم.

- تمیبهیم، انیت راضی میشود یانه. نباید او را نا راحت ساخت و الی شیراز پستانهایش کم خواهد شد.

- نی، نی، پس هیچ لازم نیست. بهیج صورت. اگر انیت مراییبند لازم نیست. اما ولو برای یک دقیقه اگر هم باشد بگذارید بپرسم راییبند!

- صبر کن سعی میکنم پسر ت را اینجا بیاورم.

اتگاه مادرم پیریه خارج شد آواز قدم های سنگین اش، تا وقتی که پله های زینه را به آهسته می طی کرد، بگوش میرسید. اما لحظه سبیری نشد که پله هادوباره زیر قدم های سریع او به آواز درآمد. بیرون نفسزنان بسرعت داخل آشپزخانه شد.

- انیت آنجاست. او به اطاق نیست و طفل هم نیست. پیومرد و هانس فریاد زدند و همه سه نفری در حالیکه نمیفهمیدند چه میکنند به زینه بطرف بالا حمله بردند. روشنائی تیز و زومستانی بیرحمانه فضای فقیروانه اطاق را نمایان ساخته بود. چیرکت سیمه، الماری کپنه، جای لباس، در اطاق هیچکس نبود. مادرم پیریه نعره کشید.

مسافران روبه اتمام گزاشت - مرحله تازه رسید و آن عبارت بود از خرابی اعصاب مسافران بعد از روز چهارم هر عمل کوما نندو ها با بیم و خوف استقبال میشد یکعده از مسافران جدا معتقد بودند که بین کومانندو ها و مادران مسافران در داخل طیاره موافقه محرمانه ای عقد گردیده است همچنان فکر میکردند که بین فداییان و گروه غیر امریکایی توافقی بعمل آمده است در اثر پیدایش این احساس که هرگز واقعیت نداشت عده ای از مسافران میبنداشتند که غیر امریکاییها نیبها نجات خواهند یافت و بقیه اعدام خواهند گردید.

هر چند که مسافران اختطاف شده اعم از سال ۱۹۷۰ مانند سال ۱۹۷۳ از حادثه جان بسلا مت بردند باز هم ساعات اخیر اختطاف را با هیجان و اضطراب سپری نمودند.

سلو یا یا کو بس از یکعده - مسافران یکتیم سال بعد از اختطاف طیاره از طرف کوما نندو ها پرسشهایی نمود در نتیجه معلوم شد که همین حالانیز دسته های کوجو چک مسافران طیارات مذکور و قتی اتفاقا بایکدیگر مقابل شوند به نظر عناد و خصومت مینگرند و این البته خنده آور است.

- انیت کجاست ؟

بیرون به رهرو تنگ دوید. دروازه را باز کرده و با آواز بلند دخترش را صدا زد.

- انیت! انیت! پروردگارا او عقلش را از دست داده!

- شاید او یائین به مهمانخانه باشد!

آنها به پائین حمله برده و داخل مهمانخانه شدند که مدتها میشد کسی آنجا نرفته بود. از مهمانخانه سردی یخ مانندی بهشام میرسید. آنها تا حیوانخانه راهم بازرسی کردند.

- هیچ جانیست! برآمده کدام واقعه و حشمتاک بوقوع پیوسته!

هانس در حالیکه از وحشت یغش زده بود. پرسید.

- چگونه انیت توانسته از خانه برآید؟

- احق از درب اصلی برآمده.

پیومرد بطرف دروازه اصلی رفته و آنرا بررسی کرد.

- بلی واقعیت دارد. فلک باز است.

- خدای من! مادرم پیریه چیغ زد او کشته میشود.

- باید او را جستجو کرد.

هانس این را گفته و تقریباً عادت دو بساره بطرف آشپزخانه دوید. هانس تنها از راه آشپزخانه رفت و آمد میکرد.

پدر و مادر انیت از عقب او دویدند.

- کجا رفته؟

- پروردگارا! نبرآب. بیرون نامهان آه کشید.

هانس در جایش خشک شده او مبهوتانه با وحشت بطرف بیرون نگاه کرد.

بیرون فریاد زد - ترس آور است! تراور است!

هانس بایک خیز در دروازه کرد. در همین لحظه انیت داخل شد. پیراهن خواب و بالابوش نازک ابریشمی بازمینه گللابی و گللهای آسمانی رنگ تن او را پوشانیده بود. انیت سر تا پاتر شده بود موهای افتاده و ترش در سوش جسیده و بادسته های گل آلود و نامنظم بالای شانه هایش آویزان بود. رنگش بطور وحشتناکی پریده بود. مادرم پیریه بطرف دخترش پریده و او را در آغوش کشید.

- تو کجا بودی؟ دختره بیچاره من. توسر تا پاخیس شده ای، دیوانه!

اما انیت او را از خود رانده و بطرف هانس نگاه کرد.

- توبه موقع رسیدن
- مادرم پیریه فریاد زد
- نوزاد کجاست؟

من مجبور بودم بدون معطلی این کار را انجام بدهم. میترسیدم ناوقتتر جراتم برای انجام آن کفایت نکند.

- انیت توجه کاری انجام دادی؟

- چیزیکه وظیفه بمن حکم میکرد. من او را در تنبر فرور بردم و آنقدر زیر آب نگه داشتم تا مرد.

هانس وحشیانه نعره کشید. نعره اش مانند نعره مرگ اوریک درنده زخمی بود.

او روی خود را بادستهایش پوشانیده و تلوتلو خوردن مانند مست از خانه بیرون گریخت.

انیت خود را بالای کوچ انداخت. سر خود را بالای مشت های گمره خورده خود گذاشته، دیوانه وار و برشور اشک ریخت.

تمام
ژولنون

مردی بانقاب بقیه

است ومن از پولیس ها متنفر هستم شما میتونید با او رکنید که من می توانم بمرا تسب نسبت به او عاید داشته باشم . جانسن غم غم کنان اظهار کرد: پول همه چیز نیست . رای شما اکنون به چه کاری مشغول هستید ؟ رای بصورت اسرار آمیزی پاسخ داد: درین باره نمی توانم بشما معلومات بدهم . حتی به ایلاکه ساعت ها سعی نمود از من چیزی بشنود نگفتم که چه کار میکنم . شما میدانید مسایل سری و جود دارد که به حیث یک تاجر و معامله دار نمیتوان آنرا فاش کرد . جانسن سکوت کرد و به ایلا می اند شید . ایلا در حالی که در کنار دیک از میان بته های گلاب قدم زنان پیش میرفت در پاره اندیشه و علت ترس خود حکا پت کرد:

(نا تمام)

عمو و انیا

حرکات ساده داکتر آستورف جهان دیگری که بخوبی وجودش حس می-گردد در جوش و خروش است ، که جوشش مذکور ، تماشاچی را بزودی بطرفش میکشاند . از لحن گفتگو و کلمات که وی از چشم دیدش به پرستار پیر حکایه مینماید . بخوبی می توان مهربان بودن روحش را درک کرد . وی به وظیفه اش عشق می ورزد و باتمام احساس قلبش بدان بستگی دارد .

چه کسی میتواند نقش مذکور را بخوبی بازی کند ؟

کسیکه بازیگر و نمایش دهند نقش مذکور است جز سرگی پندر چوک و شخصیت معروف قسینما می که چندی قبل نقش اتلسلو آن را دیدیم . موجود دیگرست .

اومازند تمام بازی های اعجاب انگیزش ، در اینجا هم تا سر حد اعجاز ، طوری که از یک هنر مند معروف توقع میرود ، بابازی عالی و پر احساس سبش شخصیت داستان رابه نمایش می گذارد.

ناتمام

را بخود جلب میکند .

روی يك ورقة كاغذ نمبر حساب پس انداز بانك خودرا بپا داشت زده بود و به روی ورقة دو مـ نوشته بود لزومی ندارد به دنبال من بگردید . شما نمی توانید مرا پیدا کنید .

در همین موقع کلاوس و پترا به طرف اتوبان رفته سپس بطرف جنوب به مارکت هایدن فلینز میروند و آنگاه دو بار به طرف راست دور زده وارد جاده میشوند که از وسط مزارع می گذرد . آندو به روی سبزه ها انتخاب میکنند و مطابق آخرین خواهش آنها جسد هر دوی شان در کنار هم در گوستان وبستر والد به خاک سپرده میشود .

چرا باید آنها می مردند ؟ توضیح این مطلب مشکل است پرسو فیسر کالیفر نیانی بنام زایدن می گوید جوان ها هرگز نمیدانند که مرگ شان قطعی است و لهذا زندگی خود را با مقیاس غلطی ارزیابی میکنند .

حادثه در نیمه شب

- توصورات رادرفرزت راه داده بودی و ادامه داده و گفتم :
- بیایم فکر میکنم که ماتصمیم داشتیم امروز تینس بازی کنیم .
لی خندیده و گفتم :
- همین طود است .

لی روی پایش ایستاده . اما همین که رویش را چرخداد و میخواست بته گلاب راترک گفته و سوی میدان تینس برود جوزف را دید . جوزف طوری معلوم میگردید که درهوا آنها را دنبال کرده و از خیلی نزدیک مراتب احوال آنهاست .

اگر از کارتری میخرید جوزف را میدید و یا هنگامی که مشغول گردش و یا قدم زدن بود اگر سرش را چرخ میداد جوزف را میدید که از دنبالش روان است . حالا او مشغول بستن و مرتب نمودن تالا های انگور که تادیوار غلیبی میدان تینس پیش رفته بود مینمود . اما در حقیقت جاسوسی و مراقبت از احوال آنها بود . آیا او نمیکند از سخن های که آنها به همدیگر میگفتند چیز های بشنود ؟
او باخود گفت :

- فراموشش کن لی . خیلی احمقانه است که درین باره فکر کنی . چه فرق میکند . باید بخود بقبولانی که از این به بعد در این باره فکر نکرده و جوزف را نادیده بگیری .
اوراکت تینس اش را گرفته و سوی میدان بهرایی برید فوراً بدویدن پرداخت . در همین لحظه بود که لی احساس کرد که داخل زوایای طویل تابستان گردیده است . روزهای آفتابی یکی دیگری میگذشت . روز های خوشی بود آنروز ها . این روز ها یکی بعد دیگری می آمد و بپخته هامبدل میگردید . اگر چه زمان می گذشت از بعضی جهات طوری معلوم می گردید که هنوز هم از جایش حرکت نمیکند . هر روزیکه میگذشت و روز دیگری جایش را می گرفت از روزهای سابق فسق نداشت .

عشق نافر جام

در آمد و سر انجام شاگرد يك نجار شد در این اواخر خودش انجام دهد .

معمدا گاهگاهی مشاجراتی رخ می داد کمتر واقع میشد که کلاوس بیشتر از نیمه شب از نزد رفیقه اش به خانه برگردد . بستد ریچ برای او رفتن به سر کار در ساعت ۶ صبح مشکل میشد او شروع کرد به سگرت کشیدن هر چه بیشتر . اشتهايش سقوط نمود . رفته رفته دچار حالت عصبی میشد والد ینش نسبت به وضع پسر شان احساس ناراحتی مینمودند و شروع کردند به نصیحت او . مثلا به او گفتند بچه جان ادامه این وضع برای تو درست نیست .

در عصر روز سه شنبه هفته آخر یکی از همسایه ها سرو صدای جنگ و مشاجره را از داخل منزل کلاوس شنیده بود .

اما پدر کلاوس می گوید که جنگ و مشاجره در منزل هرگز صورت نگرفته او صرف به پسرش خاطر نشان کرده بود که نباید نا وقت به منزل برگردد بلکه باید يك زندگی منظم را اختیار نماید . آیا در اینجا کلیدی برای گشودن معمای قتل آن دو بدست می آید ؟

آیا پسر و دختر محبوب دفعتا دچار وحشت شده اند که مبادا که دگران باعث تخریب این دنیای رویایی شان خواهند شد .
والدین کلاوس می گویند :

از کلماتیکه روز سه شنبه بین آنها و پسر شان رد و بدل شده کدام مفهوم می به دست نیامده و آنها برای دیدار خویشاوندان خود رفتند کلاوس بصورت ضمنی اظهار داشته بود منم خود را گم میکنم .

۴۵ دقیقه بعد کلاوس یونگر سوار موتر دستون خود میشود برادرش فولکر که چهار سال نسبت به او جوانتر است روی کوچ نشسته سر گرم مطالعه بوده نمی بیند که یونگر تفنگ را با خود میبرد در حوالی ساعت ۲۲ یعنی در ساعت ۱۰ شب و قتی والدین کلاوس یونگر به منزل بسر میگردند کلید در واژه منزل را که کلاوس با خود میداشت به روی میز آتشبر خانه من بینند . کلید درم موتر با دو ورقة نوشته شده نظر شان

در انجام شاگرد يك نجار شد در این اواخر خودش انجام دهد . ماهر يك هزار مارک در آمد داشت علاوتاً به زوی يك ماشین زنده شخصی در تهکاب منزل خود کار کرده زمین مدرک نیز مبلغ اضافی قلیلی به دست می آورد . او بدون سر و صداه زندگی خود ادامه میداد . به ورزش علاقه نداشت و در هیچ يك انجمن وفیدر - اسپونی شامل نبود اوقات فراغت را در در سکو تیک های شسپ ، یا بارفقا به بپر نوشی سپری میکرد .

پدرش میگوید : او همیشه وقت به منزل بسر می گشت اما وقتی کلاوس با پیتر آشنا شد وضع تغییر کرد او این دختر موطلای گوشتی را پس از کرسمس سال ۱۹۷۲ در دسکو تیک ها مر هو (ه) شناخت ابتدا شبهای رخصتی را با رفیقه اش میگذشتاند پیترای ۱۵ ساله در دهکده فورست که ۵ کیلومتر دورتر واقع بود زندگسی میکرد . در انجا با مادرش کمک می نمود مادر پیتر در منزل خود مردمان پیر را جای داده در مقابل در یافت پول از آنها پرستاری میکرد .

در ماه جنوری کلاوس يك موتر دستون رابه قیمت ۶۷۰۰ مارک به اقساط خریداری کرد . شاید برای اینکه زود تر نزد پیتر باشد پدرش میگوید : کلاوس چنان به سرعت موتر می راند مثل آنکه شیطان او را پیش انداخته باشد .

لزومی ندارد دنبال من بگردید شما نمی توانید مرا پیدا کنید .

بزودی روابط بین کلاوس و پیتر محکم گردید و کلاوس اغلب اوقات پیتر را با خود به منزل می آورد پیتر دختر محبوبی بود . کم حرف میزد مادر کلاوس راجع به پسرش میگوید : او يك پسر دوست داشتنی و حرف شنو بود برای خانواده کلاوس ثابت بود که آندو با هم ازدواج می کردند . نامزدی رسمی اندومیا نیست در روز بر گزاری سالگروه پانزده - همین سال تولد پیتر در ماه نوامبر اعلان شود . پدر ها و مادر ها موافق بودند کلاوس جوان از ساختن یک عمارت شخصی برای خودش حرف میزد شبها وقتی در بستر می رفت مجله های مهیند سسی را مطالعه می کرد پدرش می گوید :

برگزیده الفریده هچکاو

تا عمل جرمی دیگری را ممکن سازد ؟ یا اینکه امکان دارد مطابق گزارش اوتام و قایم و خداده به ارسادسیم این بازی بوجود آمده، کینه باشد . . . انتقام یا عاقل مشابهه دگر درین حادثه دخیل خواهد بود ؟

داکترشانه هایشرا تکان داد: «رئیس اظهار نظریسیارمشکل است . . . بعد از ادای این کلمات غمگم کتان پشت میز آشپزخانه نشسته به خاوه پری فورمه پرداخت . . . جسد اکنون به پشت افتیده بود و صورت مقتول به طرف سقف قرار داشت کیتان گلتون با حرکت سراسراره کرد: دنس ببینید شال یاروی کشی پیدا میشود که بروی جسد بیندازید . . . دست در همین لحظه جینی گلتون از اتاق خواب وارد مطبخ شد. او جوان و قشنگ بود اما یک مامور پولیس خیلی موفقی و با تجربه و هم کمی پخته سال به نظرمی آمد آخر او دختر «پیرمرد» بود . . . جینی صدا کرد: «هلوپایا! من باید یک جسد را تلاشی کنم. نظرش به جسد به روی صحن مطبخ افتید و به آوردن آن کسی از کیفیت جوانی را از کف داد: «هوم منظره خوبی نیست. قتل صورت گرفته ؟» گلتون تصدیق کرد: «بله قتل از بدترین نوع آن . . .»

در آنای که جینی گلتون لباس مقتول را بررسی میکرد، گلتون از خانه بیرون رفت تا در دفاعی آزاد کتج و کنار حویلی عمارت را از نزدیک ببیند عمارت بشکل یک بنگله کوچک اعمار شده بود. خیابانها و باغچه منزل به ستایل مرغوبی کشیده شده یک سربلندی بشکل نیم دایره اعمار شده بود که موتر تا مقابل دروازه عمارت پیش میرفت و در عقب آن کاراژ قرار داشت . همچنان اطراف با غچه کناره های مقبول گرفته شده بود موتر کیمی جوزف ایلدرج در مقابل کاراژ ایستاده بود و دو کلم از کلتین برنده عقبی فاصله داشت در موتر هنوز دو پاکت نسواری رنگ پراز خورا که باب موجود بود . . .

دنس پولیس از طریق مدخل عقبی بطرف گلتون آمده گفت: رئیس هیچ نشان انگشتی به روی میله آهنی معلوم نشد. ولی میترسم که به روی رولا های میز هم اثری از نشان انگشت بدست نیاید. دنس پنهانی خنده کرده ادامه داد: «گمان نمیکنم قاتل برگه از خود بجای گذاشته باشد . . .» «پیرمرد» در پاسخ گفت: اگر برای التبات یک قتل شهود موجود نباشد ماهمیشه بلا تکلیف میمانم و قناعت می کنیم . . .

او آهی کشیده بطرف برنده برگشت: خوب حالا نوبت همسایه ها میرسد بصورت سیستماتیک باید از آنها کسب اطلاع نمود که آیا چیزی های بیگانه را دیده اند . مثلا کدام نماینده کدام آدم بی سرپناه یادست فروش دوره گردیامداد؟ وما میخواهم اطلاعاتی درباره ایلدرج هم جمع آوری کنیم من مایلیم بدانم اندهی اوحقیقت دارد. طوریکه خودش جلوه میدهد . . . وقتی آن دویه آشپزخانه برگشتند، دیدند که روی جسد رابا چادری پوشیده بودند جینی گزارش داد: انگشت از دواج وحلقه نامزدی را از انگشتان جسد بیرون کرده اند. غیر از آن کدام علامه و نشانه مخصوص غیر از آثار زخم که وجود داشت بمشاهده نرسید. «دختر جان وقتی جسد را معاینه کردی آیا کدام حدسی یا تصور زنانه نزدت قایم نشد ؟ آیا چیزی جالبی بنظرت ترسید . . .»

«منظورت اینست که من درباره حقایق اظهار شده از طرف آقای ایلدرج شک و تردید دارم . هوم مشکل است که گفته آید. بهر حال داستان او زیاد هم قابل تردید نیست و

درباره نویسنده . . .

منتشر کرد و تقریبا همه این قصه ها قصه های چنگی بود که از آن جمله قصه «نزدیک سرحد» را نام برده میتوانیم . . . که ایلرنا نویسنده و مترجم شوروی که تمام قصه های یوفکوف را از بلغاری بروسسی ترجمه کرده است در مقدمه یکی از قصه هایش که در ۱۹۵۷ منتشر شد چنین می نویسد: «یوفکوف بدلتخواه خود را می در ادبیات قدیم

بلغاری باز کرده زیاد تراز زندگی روستائیان صحبت نموده است، او خصوصیات و محرومیت های این طبقه را استنادانه تشریح کرده و چنین بنظر میرسد که او نویسنده رقیق القلب و با احساس است که نتوانسته از آن مردم خود را جدا فکر کند . . .

یک منقد پولیندی بنام یائینا پریگر که او هم آثار یوفکوف را به زبان خودش ترجمه نموده چنین اظهار نظر میکند: «درین قصه ها

آهنگ شب اویز

عجبا: بین این حیاتی که با این جوان در منزم مجلل والدین او در شهر قاهره میکند اریم و آن حیاتی که با خدیجه دریکی از شهر های دور افتاده مملکت میگذشتانم شیاحت عجیبی احساس می نمایم. رابطه من با این جوان بسرحد پاکی و صمیمیت رابطه با خدیجه رسیده است. مگر من فقط برای این بوجود آمده ام که همیشه مانند دوستان حیات بسر ببرم ؟

اما دوستی که بین این آقای مستطیع آسوده حال و این خادم مصیبت دیده رشد وانکشاف میکند، بسی شکست انگیز است. آیا خود را فریب مید هم یا صادقانه

بر خورد می نمایم ؟ آیا حقیقت را میگویم یا اینکه روی آن پرده می افکنم؟ . . . باز ندگی نوین کاملا اتس گس رفته ام و تسلیم از اطمینان مسا لا سال است . روان معصب و خسته ام که سخت نیاز مند راحت بود. احساس آرامش میکند هفته ها و ماهها گذشت و من او در شهر قاهره هم نزدیک بهم و هم دور از هم بسر بردیم. کم کم چنین می آید یثینم که این مصالحه بین من و او طول میکشد و بیش از اندازه لازم ادامه می یابد . این وسوسه در افق قلبم پدید آمده بود که مبدا این همه خجالت و وقار جوان، نوعی اغراض و خسو یشتن داری باشد . بنا بر آن علاقه شدیدی بکشش و خصوصت بیشین احساس مینموم، ولی بشدت از اعتراف به آن و ظهور آن معانعت بعمل می آورد م و خویشتن را مسورد سرزنش قرار میدادم . بدون تردید او نیز در قلب خود به چنین احساساتی برخوردار بود. اما خویشتن را سر زشت کرده بود.

این بار سنگین روزگار او هم بدوش او هم بدوش من سنگینی میکرد . کرکتر او پس از آمدن بقاهره کاملا دگرگون گردیده بود. صبح وقت بکار میرفت و همیشه از کار فراغت می یافت مستقیما بخانه بر میگشت و تا فردا صبح از منزل خارج نمیکرد دیدم. احساسا جوانان همانند او برای این بخانه می آیند که لحظه ای بعد از آن بیرون روند، خانه برای آنها ن حیثیت هوتلی را دارد که بخاطر صرف غذا و گذراندن او آخر شب بدان پناه میبرند .

در قاهره وسایل عیش ونوشی که جوانان را می فریبد و من قبل از آنکه بقاهره قدم گذارم راجع به آنها بسیار شنیده ام، خیلی زیاد است . پس چرا این وسایل اغوا و فریب دامنگیر این جوان نمیشود؟

«نا تمام»
ژوندون

شاعری از دیار فرخی

این شاعر ضمن گفتگویش اظهار نمود که جمهوری جوان امید واری فراوانی در دل فرد باشند گمان افغانستان بخصوص طبقات محروم و تحت فشار ایجاد نموده است.

صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت
مملکت آزاد شد روز فلاکت گذشت
بند اسارت شکست کینه و غفلت گذشت
مرهم کافور سید درد خجالت گذشت
صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت
درد خجالت گذشت رحمت و صحت رسید
قلم و دستم دور شد و ر شد عدلو عدالت رسید
بغض و عداوت و کین دور شد و رخت بست
نغمه داؤد شد عشق و محبت رسید
صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت
عشق و محبت رسید تفرقه نابود شد
خاک و خس این وطن سبز شد و عود شد
بیرق جمهوریت آب شفا لطف کرد
روح همه مرد گمان زنده و خوشنود شد
صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت
زنه و خوشنود شد زندگی از سر گرفت
نشوونموی بزار سبز شد و بر گرفت
غیرت او دو چنین بند اسارت برید
شکر خدا را وطن رونق بهتر گرفت
صبح سعادت دمید ظلمت و ذلت گذشت

استاد سلیم سرمست . . .

من در موسیقی است و این هامورد تا ناید تمام هنر مندان مامور تا ناید تمام مردم افغانستان مورد تا ناید حلقه های هنری فرهنگی ایران، مورد تا ناید حلقه های هنری و کلتوری جمهوری های آسیای مرکزی اتحاد شوروی و آنگسازان آنها. و تمام کسانی که بدنیای موسیقی خاورمیانه علاقه مند هستند واقع گردید .

این شک و تردید شما در اصالت آن قصه ملا نصرالدین و نایف زمین را با خاطر مجسم میسازد چون شما از ابراز دلایل علمی عاجز هستید. ورنه در هر محکمه هنری که دلایل خود را ارائه می نمودید از اصالت آنها دفاع کرده می توانستید. شما بایک طرز فکر انتقادی آنچه آنگه های زیبای فولکلور را که از رادیوی بخش گردیده نادیده و ناشنیده گرفته تنها انگشت انتقاد بالای آنگه نولک مرغ مه لگو گذاشته اید شما در مورد آنگه اشاره نموده تان معلومات ندارید که آنرا در زمره آنگه های آرمونیزه شده فولکلور شماریده و به آن تاخته اید .

آقای محترم آنگه فوق یک داستان واقعی فولکلور است که در دهه بالی کوهستان بوقوع پیوسته و شاعر محلی به شیوه محلی آنرا ترتیب و فلام در مراسم خاص به شیوه خاص خانواده های محل آنرا می سرایند و اسباب خوشی میمانان شانرا فراهم میسازند . آنگه مذکور را آنهاییکه با تمثیل آن بار اول از رادیو شنیدند . تحسین گردید و آفرین گفتند شما آنرا مورد انتقاد قرار داده اید .

و از اینکه این پروژه یکی از آرزوهای دیرین تمام مردم افغانستان بود تا موسیقی اصیل افغانی ترویج یابد و ماکه این عمل دشوار را آغاز و تقدیر و تشویق مردم هنردوست و تشنه گان موسیقی اصیل سبب جرت بیشتر مادر انجام این عمل گردید. خلاف توقع ما و نظریات عمومی طرف تنقید شما واقع شدیم و به عقیده شما هنگامی اجرای این عمل مقدور بود که موسیقی دان های ورزیده و دانشمندان این عمل دشوار را آغاز میکردند .

آقای ظاهر هویدا ! ملاحظه کنید که این حمله شما چقدر ظالمانه است ما که یک عمر در کنفرانس موسیقی دایر و اثبات لیاقت نمودیم. و شما حتی بدانش ما هم در مورد فن موسیقی شک دارید و حتی مسلم ما را در مورد آرمونسی کردن آنگه های مین ما از ماسلب میدارید . خیر بپر صورت به عقیده شما ما در حال بیداشتی

طفل وجداشدن از شیر

که غذای غیر مایع خود را صرف می کند بو تل شیر خود را می پالد، وقتی نو بت شیر بو تل فرا می رسد مشتاقانه آنرا دیده و بایک حمله آنرا از دستم می گیرد و وقتی شیر آنرا می خورد زمزمه می نماید و تا آخرین قطره آنرا صرف می نماید. ولی در مورد شیری بسیار بسیار مشکوک بوده و حتی بعضی اوقات حتی به آن تماس نمی نماید و بعضا یک یا دو شب (جرعه) از پیا له شیر خورده و بعد با بی حوصلگی آنرا از پیش خود دور می کند.

ورزشکاران لیسه عالی حبیبیه

های مردم نیز تماس میکنند زیرا تا امروز ورزش در نزد مردم حیثیت چرنگابه اطفال را دارد و ورزشکاران نه تنها کدام حیثیت را دارا نمیباشند مورد توهین نیز قرار میگیرند پس ما از ورزشکاران خویش چه توقعی داشته باشیم؟ اگر ازین همه بگذریم مشکلات دیگری نیز دامنگیر همه ورزشکاران مخصوصا ورزشکاران معارف است آنها هم عدم موجودیت وقت کافی در حالیکه یک ورزشکار وسایل را در دسترس خویش ندارد مثلا نمیتواند در وقت معینه به

تمرین ادامه دهد از طرف دیگر نسبت نبودن سندپیوم و جمنازیوم وقت بسیار کمی برای تمرین به ورزشکاران باقی می ماند. مثلا اگر محاسبه شود. در ظرف ۱۲ ماه در یک سال تنها دو ماه برای تمرین مساعد است زیرا باریک در آخر ماه تور توقف کرده و در آخر میزبان باز هم آغاز میباید و اگر امتحانات را مدنظر بگیریم چهار ماه و اگر مدنظر بگیریم دو ماه

برای مشق و تمرین باقی میماند در حالیکه یک ورزشکار اگر یک هفته تمرین خود را توقف دهد نمیتواند حاکمیت خود را بسالای ورزش مورد نظر خویش حفظ نماید . در حالیکه در لیسه های مرکز تمرین شکل فوق را دارا است تورنمنت های نیز از بین رفته که خود زمینه عقب افتادن ورزش را مساعد میسازد. علت عمده دیگر همانا موضوع تشویق و تکرار ادارات مکاتب و حتی شاگردان معارف است که آرزو دارند باین هم باید حتما پرد نصیب شود در حالیکه نزد اشخاص حق بین بود و باخت کدام ارزش نداشته و بازی خوب با ارزش میباشد .

در مسابقات که برگزار شده اکثرا به اثبات رسیده که بعد از چند مسابقه یک تیم درخشش خود را برخ همه کشیده و ثابت ساخته که اگر همچو تمرینات ادامه پیدا کند بهترین تیم در مقابل تیم های خارج عرض اندام خواهد کرد .

در حالیکه گفتار رفقای لیسه حبیبیه خیلی زیاد بود ما شمه از آن را خدمت خوانندگان محترم تقدیم داشته و مینامی آنرا در موقع معرفی هر تیم آن تشریح خواهیم نمود . در اخیر صحبت با ورزشکاران لیسه حبیبیه موقع میسر شد تا از دردمعلمین سپورت لیسه مذکور نیز جوینا شوم بکنن از معلمین بیاضلی عمر گل چنین اظهار داشت : از مدت چند

سال است که به حیث معلم ورزش ایفای وظیفه میکنم این سوال خلق شده که آیا من معلم هستم و یا تهریلدار زیرا تنها وظیفه خود را تا امروز این دانسته ام که لباس، توپ، بوت و غیره را نگهداری کرده و آنرا به شاگردان داده و ایس آنرا تسلیم شوم در حالیکه وظیفه معلمین ورزش قیامند و درس دادن و ورزش به طلاب و هم ملتفت ما سخن ورزشکاران به نواقص شان است نه تحویلداری بیاضلی عمر گل در حالیکه دیده میشد ازین ناحیه خیلی رنج میرسد روزه طرف شاگردان کرده و اظهار داشت که تقریبا همه زیاد شاگردان در حالیکه میدانند بطولن ، گرمج و غیره سامان و لوازم ورزش در جمع من قید است بدون کدام اعتنا آنرا حیف میل نموده و آنرا به نوکران خویش میدادند و در موقع پرمش می گفتند که معلم صاحب خجالت میکشم که آنرا بدست گرفته از خانه

بیاورم در حالیکه همه ورزشکاران نزد من محترم هستند این گله دوستانه را از ایشان کرده آرزو میکنم مسؤولیت خود را همه جوانان از همین حالا و در موارد بسیار کوچک هم باشد درک نمایند .

در اخیر بازم مدبر لیسه در مجلس معارف شده و احساسات خویش را در مقابل همه متعلمین لیسه اظهار داشته گفت: از اینک که رضائیت کامل از همه شاگردان خویش دارم

ناجای که دانش ناچیز ما اجازه میداد ما را در آغاز و انجام این عمل دشوار رهنمایی کرد ما با نظر داشت حفظ اصالت ملی آنگه های فولکلور افغانی سعی مقدور را بخرج داده نگذاشتیم آنگه های مردم افغانستان دستخوش حوادث گردد و آنها را جمع آوری و مطابق به خواسته های عصر و زمان آرمونیزه . ثبت و به سمع شنوندگان رادیو افغانستان رسانیده تقدیم آرشیف نمودیم و در این راه رهنمایی و مساعی دا کتر عبد اللطیف جلالی رئیس سابق رادیو افغانستان و تشویق مردم هنردوست خود را اسباب موفقیت خود میدانم و شما آقای هویدا که عمل نیک و ملی ما را یک عمل نادرست و نامورد کرده این صلاحیت را بمانداده اید این عقیده نادرست شما را به چه تعبیر کنیم ؟

ما این ادعا را نداریم که تا بروز قیامت آنگه ساخته ما مورد قبول و تمعیل باشد . بلکه آنگه های فولکلور که از غنای فرهنگ و ثقافت مردم است مطابق به خواسته های زمان فرق می کند و هر آنگساز مطابق به مساعدت وقت با نظر داشت حفظ اصالت آن بالایش آرمونی می گذارد .

باید متذکر شد آنگه ها زیرا که من به آن آرمونی گذاشته ام بسیار دقیق کار شده که هیچگونه تنقید فنی حتی در پیشرفته ترین مملکت جهان به آنها وارد شده نمی تواند چه رسد به تنقید کسی که اصلا از علم موسیقی بهره نداشته باشد . از تزلزل در طرز تفکر آقای هویدا در مصاحبه های ایشان چنین نتیجه گیری میشود که ایشان در مورد آنگه های فولکلور یک عقیده شخصی دارند که در هر مصاحبه خود نظریات ناوارد و دور از حقیقت را ابراز می دارند در خاتمه خواهشمند است تا درباره چیزیکه خارج چوکات صلاحیت تان است ابراز نظر نکنید . با احترام

بقیه صفحه ۴۴

کباب شامی

گوشت، پیاز، دنبه و گشنیز ما شین شده را با هایل، گلاب، نمک و مرچ سیاه مخلوط کرده به شکل کوفته های پهن در آورید و در بین دو خورد روغن سرخ کنید بعد کباب ها را از بین روغن خارج ساخته و پیاز حلقه شده را اندکی در روغن سرخ کنید و کبابها را دو باره در آن بچینید.

آب بادنجان رومی یا (رب) با شور بای یخنی بالای کباب اضافه کنید. با نجان رو می با قیما نده را تکه تکه کرده بر روی آن بچینید و بالایش برگ گشنیز بپا شید و و بگذارید که در آتش نرم و پخته شود و آب آن تقلیل یابد. اما نباید آب آن کاملا خشک گردد.

کجا لوها را طوری که میخواهید ریزه کنید و در روغن سرخ نمائید. وقتی که کباب شامی آماده شد ، در ظرف بکشید و اطراف آنرا با کچا لوی سرخ کرده و برگ گشنیز زینت مید و بالای میز نان بگذا رید و بصورت سالن صرف کنید.

از پوست صورت تان

و قبل از خروج از خانه یک ورقه نازک کریم محافظه روی صورت تان بپاشید. تا آفتاب مستقیما به پوست نتابد، و هر روز صورت تان را صابون نزنید چون هوای خشک و صابون هر دو باعث میشوند که پوست رطوبت خود را از دست داده خشک و چین خوردگی پیدا کند برای پاک کردن پوست از کریم پاک کن استفاده کنید مخصوصا صابون قبل از خواب باید حتما پوست پاک شود.

او لین نا را حتی که لبها دچار آن میشوند خشکی و ترک خوردگی است. به محض احساس ترک خوردگی، لبها را با پستانرا روز دو یا سه بار چرب نموده و همچنان بدون لب سرین از خانه خارج نشوید کوشش کنید که لب سرین را از جنس چرب انتخاب و استعمال کنید .

«کبر اوردک»

از دنیا هر شخص

بدیدنش ر قسم. پیش از کشته شدنش هنگام پاک کردن تفنگ بود او بمن گفت: او خودش نمیداند که چرا از یک چنین قاره فوق العاده زیبا اینقدر مدت به دور مانده است ما با هم بصورت عادی به شکار می رفتیم اما شکار های فوق العاده نمی بود.

پاتریک شکار را بحیث یک علاقه شدید پدرش مینگر د و از آن چشم پوشیده است. اما یک وجه مشترک با پدر نو پسندنده اش در آن اینست که او هم می گوید: از دنیا ومصاحبت مردم جهان هر شخصی میتواند به قدر کفایت بر خوردار شود. سپس باید کاری کند که به آن دلچسبی دارد و آن نگاه بگوید: «دیگران را نیز باید موقع داد تا به این دنیا فکر کنند.»

درد دل جوانان

بمن نامزد کردند و بدون اطلاع من مراسم شرفینی خوری خپو چپ صورت گرفته بود من به این وصلت و ناوانا جوانمردی هرگز راضی نیستم زیرا این بکلی یک ظلم است و کسی هم که حس و عاطفه و مروت ندارد به اصطلاح انسان نیست .

هر چند در مراسم نامزدی و شرفینی خوری و ارائه چند عیدی مخفی و تطبیق رسم و رواج های کهنه و بیش بامنضرر * ایم اما چون عروسی افتاده بالغ از چهل و پنج هزار افغانی متضرر شده ایم اما چون عروسی و بیوند به میل دل من نیست لذا از همه منصرف شده دو باره در مورد اخذ شرفینی دختر دیگر تهیه لباس و غیره تبادل افکار نمودیم راه حلی وجود نداشت زیرا خواهرش بدون اینکه مرا دیده باشد و بامن شدیداً مخالف است چندی نگذشته بود که خبر خوش قانون ازدواج را شنیدم چراغ امید دو باره در قلبم درخشیدن گرفت به شنیدن این مژده پرازش فکر میکردم که همه خار های موانع از سر را هم بر داشته خواهد شد

بقیه صفحه ۱۳

خارندویان ترافیک

که اگر چه این رهنمایی ها تا اندازه در بهتر شدن وضع ترافیک موثر است ولی اگر همه مردم بصورت درست از قوانین ترافیک با خبر شوند خیلی موثر خواهد بود روی همین منظور خارندویان ترافیک تجویز گرفته اند تا بعد ازین در مکاتب ابتدایی کنفرانس های درین مورد دایر نموده و اطفال را از کودکی با قوانین ترافیک آشنا ساخته مخصوصاً از عواقب وخیم سهل انگاری در جاده ها برای آنها چیز ها گفته و در مورد اینکه اطفال چه وقت و از کجا باید جاده های بزرگ را عبور کنند و هم موقعیکه به سرویس بالا یا از سرویس پایان میشوند و هم موقعیکه از یک ایستگاه تا ایستگاه دیگر میروند و یا از خانه تا مکتب باید چه چیزها را مت نظر گیرند و هم چراغ های ترافیک و دهلیز های پیاده رو ها را به آنها فہماند و گفته خواهد شد که چه چیز ها را مدنظر گیرند همچنان از طرف این گسروپ در صورت امکان علامات ترافیکی نقشه ر چاپ و بعد از آن برای شاگردان معارف توزیع خواهد شد که در موقع گشت و گذار آنرا مدنظر گیرند

متاسفانه در دنبال خبر دیگری شنیدم که هیچگاه باورم نمی آمد و حتی فکر هم نمیکردم اما در نامه آخرین که از او دریافتیم جملات متن بار گراف که بیانگر احساسات در هم کوبیده شده او است نکاشته ای خوش آن روز که عہدی میان من و تو نبود خواندن این جمله کوتاه مرا بسیار ناراحت ساخت و ضمناً علاوه نموده بود امروز فامیلم میخواهند مرا به کسی دیگر بدهند و من مرگ رابه ایمن وصلت میدهم .

فکر کردم چراغ سعادت ام شکسته و آرزو هایم یکسان در دل خاک قرار گرفته زیرا میخواهند محبوب ام را به شخصی دیگری که او رضایت ندارد بدهند و یا بفروشند پس اگر زندگی اینست مرگ چیست و کدام است و چه وقت به سراغ انسان می آید .

با همه متضرر شدن ها و بخشودن آسما و امتعه که آنها به هزار ها عنوان از ما گرفته بودند . خواستیم بانها تبادل نظر نموده در صورت رضایت به تهیه لباس و غیره ضروریات عروسی اقدام نمائیم ولی آنها لاجو جانہ دست رد بر سینه ما نهادند . چون او تحمل این همه زنج و عذاب رانداشت و ندارد روزی او را به خلقتی دیدم که حتی هیچ نشناختمش که این حادثه خیلی ها برایم تحمل نابدیر بود .

چون بہار عمر من روبه خزان است و بین مرگ و زندگی ام طوریکه تصمیم گرفته ام فاصله کمی مانده لذا در آخرین زمق خواہشمندم بہ این سر گردان بین مرگ و زندگی کمک و رهنمایی نمائید .

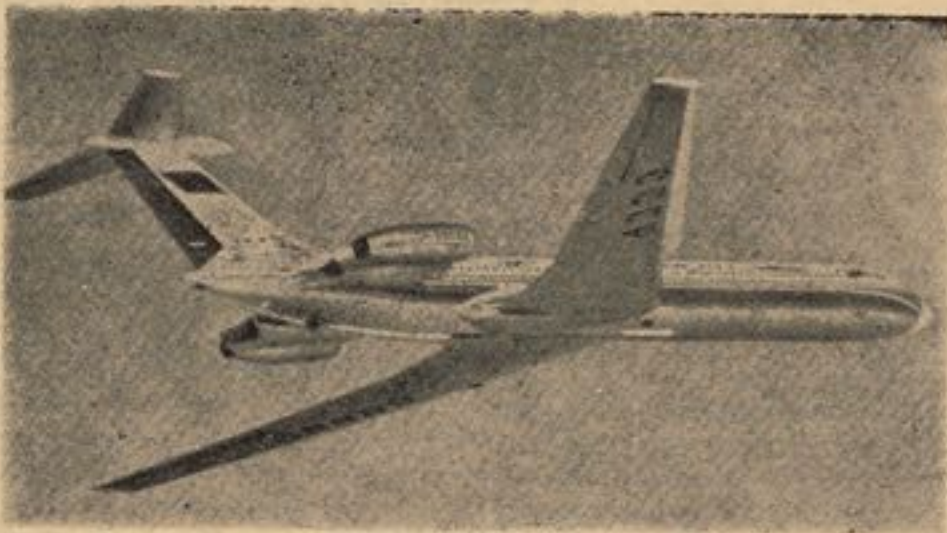
نویسنده : ل .

با ایر و فلوت

به اروپا - جاپان - امریکا شمالی و جنوبی را حتر و مستریحتر سفر کنید .

AEROFLOT

Soviet airlines



ما شما را بیک سفر آرام از راه اتحاد ش و روی دعوت میکنیم:

اگر شما آرزو دارید از راه آسیا به اروپا و امریکا سفر کنید - ایرو فلوت شما را از کوتاه ترین راه بزو ترین فرصت از طریق مسکو، ارکو تسک، تاشکندو خا باروفسکه به مقصد میرساند .

ایرو فلوت از طریق ۱۵ بل - تاشکند - مسکو هفته دو پر واز دارد .

شنبه پر واز بساعت یا زده قبل از ظهر .

پنجشنبه پر واز بساعت یازده قبل از ظهر .

ایرو فلوت خط السیر منظم و راحت از مسکو، لیننگراد، کیف، مینسک، سوچی و سیمیترو پول به شهر بزرگ و معروف اروپا دارد .

ایرو فلوت پر واز های مستقیم از مسکو به نیویارک، واشنگتن مونتر یال و هاوانا داشته و اکنون ایرو فلوت شما را بیک خط السیر بزرگ و جدید بین القارهوی از مسکو - به تیگاتا توسط طیاره های مجهز و مستریح ایلوشن ۶۲ دعوت میکند .

۴-۱ (۵۳۲)

نابینای روشن دلی...

آخرین پریشم از بناغلی ندرت این بود که آیا با شنیدن اعلامیه جان بخش جمهوریت از طریق امواج رادیو چه احساسی بشما دست داد؟

در همین جا بود که کسی در چهره اش علایم تأثر نمودار شد و گفت: فقط در زندگی یکبار متأسر می‌شده‌ام و آن وقتی بود که اعلامیه جمهوریت را از رادیو

ز دوش مردم نجیب افغانستان برداشته شد و مردم ما بعد از قرن‌ها و سالها دارای حقوق مساوی در کشور خود شدند.

اعلام جمهوریت بر ایمن یک خصوصیت دیگری نیز داشت و آن این بود که در رژیم گذشته در پهلوی هزاران موانع و مشکلاتی که برای تمام مردم این سرزمین خلق می‌شد طبقه نابینا بیشتر باین موانع و مشکلات



ساعات فراغت را به شنیدن موسیقی و مطالعه میگذرانم شنیدم و افسوس نمودم که کاش چشم من داشتند و صحنه فداکاری و جانبازی جوانان غیور اردو را مشاهده می‌کردم.

وی گفت: «اعلام جمهوریت یک اعلامیه جان بخشی بود و با شنیدن آن احساس کردم که یک بار گرانی

دست و گریبان بودند. زیرا این طبقه عادل ترین و بیکاره ترین طبقه اجتماع را تشکیل می‌دادند و همیشه باز دوش جامعه بودند و همین امر باعث می‌شد که جامعه نسبت به آنها نظر خوبی نداشت باشد.

اصلاح سروریش

بقیه صفحه ۲۳

مشتتری کم نیست. قیمت اصلاح یک سر دو نیم شلنگ (۲۲- افغانی) میباشد. کودکان نصف قیمت را می‌پردازند. اما در دوکان مسلمانان باید بیشتر پرداخت.

بحال خودش در آمد یک مسلمانسی سر با زار می‌تواند یک خانواده را از گر سنگی نجات دهد. در آمد پنج اصلاح سر و ده اصلاح ریش برلیست که در روزهای نیک نصیب یک دلاک می‌شود و آن درست در روزهای که مامورین و مستخدمین معا شات شما می‌گیرند، میسر می‌باشد. اما بصورت اوسط درآمد روزانه مسلمانان های سربازار بالغ بر چهار مارک یعنی هشتاد تا نود افغانی میباشد. بعضی از مسلمانان شکایت دارند که حتی از همین در آمد قلیل هم مجبورند، «چای پولی» به پولیسان هم بپردازند، زیرا این پولیسان موظف آنها را تهدید و تعقیب میکنند. در برابر محکمه آن مسلمانان ها بی که بدون

داشتن جواز کار می‌کنند، صد شلنگ (تقریباً ۹۰۰- افغانی) جریمه می‌شدند.

وقتی مقامات مربوط بنار والی برای جمع کردن و مانع از فعالیت مسلمانان ها به زور با زور با جدیت وارد عمل شدند، مسلمانان ها توسط یک نماینده شان به جیمو کنیا تا رئیس دولت شکایت بردند و معین وزارت زراعت کینیا که به نما یندگی این گروه از یک ناحیه شهر تعیین شده بود، توانست موافقت نظر رئیس دولت را جلب کند. اما بعداً دختر جیمو کنیا تا که سمت بناروال شهر نایرو بی را دارد، پدرش را وادار ساخت تا گلیم کار و بار دلاکان سربازار جمع شود.

اکنون مسلمانان های سر با زار توافق کرده اند و می‌گویند اگر اجازه فعالیت برای آنها داده نشود، آنها جز گدایی و دزدی چاره نخواهند داشت.

اظهار امتنان



بدینوسیله از بناغلی سید دوست متخصص تخنیک ار تو پیدی وزیر اکبر خان روغتون که در قسمت معالجه و تداوی بای اینجانب صمیمانه انجام وظیفه کرده اند قلباً تشکر نموده موافقت بیشتر شان را در راه خدمت ب مردم آرزو مینمایم

نقیسه شاکر معلمه مکتب نصری بلخی

چگونه همیشه توانیم...

يك خصوصیت انسان اینست که هر چیزی را که پیشتر بخواهند بهمان پیمانها به آن طوری می نگرد که هوس آن چنان بودنش را دارد این حالت را در روانشناسی تفکر از روی هوس و خوش بینی میگویند. مثلا ما بعضا به آرزوی اینکسه فی احوال دو ماه بعد فلان مقدار پول داشته باشیم از يك دوست خود آن مقدار را حالا بقرض طلب کرده وعده میگذاریم که بعد از دو ماه آنرا دوباره می پر دازیم . پر علاوه این بسا امور دیگری در زندگی ما وجود دارد که باساس همینگونه طرز تفکر نا اجرا و ناقص باقی میماند وانگاه که وقتش فرا میرسد ، جز اینکه بگوئیم (یککاش اینطور یا آنطور میگردیم) دیگر چاره سراغ نخواهد شد . چنانکه بعضی از شاگردان با این تفکر خوش بینانه ، که درس یکسال را میتوانند در واپسین روز های سال تعلیمی برای گذشتا نندن امتحان امدادی بگیرند در جریان سال به فعالیت کمتر درسی می پردازند و آنوقت می بینند که به خطا رفته اند یا بعضی از والدین با وجود ملاحظه خطا های مکرر پسر خویش باز هم میگویند (بچه خوبی است) بهر حال اینگونه طرز تفکر کاملا غیر واقعی بوده و حقایق امر از نظر پوشیده می ماند و شخص برای کشف آن هیچگونه مساعی بی بخرچ نمیدهد. در ینگونه طرز تفکر فقط هوس و خوشبینی بحیث نتیجه تلقی شده و چنان احساس میشود که آنچه فکر میشود صحیح و معقول است .

يك عامل داخلی دیگر که فکر کردن و تصمیم را متاثر میسازد تفکر دفاعی میباشد ، باینصورت که هر کدام ما آرزو داریم و حتی احتیاج داریم که درباره خود نظر خوب داشته باشیم وهم دیگران در فکر و اندیشه ما باشند و زمانیکه احتیاج ، عمل فکر کردن را طوری تحت الشعاع قرار بدهد که حقایق از نظر پوشیده بمانند ، اینگونه فکر کردن را دفاعی میگویند . مثالهای اینگونه فکر کردن هم زیاد است مثلا زمانی را که باید ما مصروف يك فعالیت باشیم در خواندن يك ناول و یا نوشیدن چای باین استدلال که (به آن احتیاج

داریم) بمصرف برسانیم و باینصورت خود را به تنبلی سوق میدهیم و از جانب دیگر کار اصلی ناتمام بجا می ماند . استدلال و عیب جویی در دیگران و چشم پوشی از عیوب و نارسایی خود از اشکال دیگر تفکر دفاعی بحساب میرود . وقتی شخص همه مجاسن مردم دیگر را نادیده گرفته ادعا کند که او مثلا سخاوتمند ترین مردم محله میباشد این شخص در ینگونه طرز تفکر به پیش رفته است که غیر از خود و خوشبختی خود درباره دیگران مفکوره هم ندارد. بر علاوه عوامل گفته شده وضع روحی انسان خصوصا موجود است هیجانات و عواطف در عطیه فکر کردن تاثیر زیادی وارد میکند چنانکه اگر انسان در حالت مایوسی بسر برود با اینکه مغموم ، افسرده و یا مریض باشد در ینحالت همه تفکر بدوریک احساس عدم اعتماد و اطمینان دور میزند و حتی انسان خود را از انجام کار های عادی و روز مره عاجز می پندارد حالانکه در حالات دیگر اینگونه حس عدم اعتماد بصورت قطع وجود ندارد و بهمین صورت در هنگام خشم انسان جز به ضرر رسانیدن بدیگر چیزی فکر کرده نمیتواند و وقتی احساس ترس دست دهد انسان جز راه گریز چیز دیگری را دیده نمیتواند در حالیکه راهها و چارهها بسیار زیاد میباشد .

يك عامل مهم دیگر که فکر کردن و تصمیم گیری انسانرا تحت تاثیر می آورد همانا موجودیت مفکوره های قبلا درك شده است انسان وقتی به سن جوانی میرسد مفکوره ها و نظریات متعددی درباره امور مختلفه دارد که بعضی از آنها شاید نادرست و محتاج به تحقیق بیشتر باشد اما برخی جوانان تحت تاثیر همان مفکوره بدون اینکه صحت و سقم آنها به طور قطع معلوم نمایند در بساره موضوعات قضاوتهای میکنند که اکثرا انسان را به گرفتن تصمیم غلط میکشاند . بعضی از جوانان عادت دارند که در گرفتن تصمیم بدون آنکه معلومات خود را در باره موضوع کامل سازند و خود را خوب آگاه گردانند فکری میکنند و تصمیماتی اخذ میدارند . جوانان طوریکه نباید

همه چیز را به نظر شك و تردید بنگرند ، بهمین صورت آنان نباید آنقدر خوش باور هم باشند کنجکاوی و تکمیل معلومات از خصوصیت های خوب يك انسان عاقل و رسیده است ممکن است خوش باوری بسیار زیاد بعضا بر علاوه آنکه مضر ثابت میشود انسان را خجل هم سازد .

بقیه صفحه ۴۹

قهرمانان سیاه هنوز...

امروز شعاع مبارزه سیاه پوستان دگر اینست که میگفتند (سیاه مقبول است) رژیسور فیلم (شافت) گاردن پارک حتی میخواهد فراموش کند که روزی يك جنبش مسلم سیاه وجود داشته است .

عکاس ۶۰ ساله مجله لایف امریکا اظهار نظر میدارد : کسانی که میگفتند فیلم های سیاهان با ید دارای اهداف سیاسی باشد ، فکر نا درستی داشته اند .

بدین معنی که سر نوشت مردان و زنان «افرو لوك» چه شد ؟ برادران و خواهر ان مهاجم در مبارزه نژادی مانند انجیلا دیوس و نویسنده سیاسی مثل الدریج کلیفر چه نتیجه از کار شان گرفتند ؟ صدا های ایشان مانند شعار مای گوریلای های باتر سیاه تکرار شده است ، تنها مبارزه سیاهان از طریق اشغال پرده سینما در يك سطح وسیع موفقانه پیش می رود چنانچه فیلم (شافت) مورد استقبال فراوان قرار گرفته و تقریبا ۴۰ فیصد پول عاید این فلمها از جیب سیاه پوستان پر داخت شده است .

به این ترتیب صنعت فیلمبرداری گرم تاکنون تحت اثر (باس) های سفید پوست اداره می شود به سیاهان طور کلی منتقل گردد . اما يك نطق سیاه پوستان ناحیه هارلم نیو یارک ضربه دیگری بر سفید پوستان وارد کرد و گفت : حتی يك سال پیش هم امکان داشت فلمهای سیاه به روی صحنه بیاید . در عین زمان ساکنان سیاه پوستان ناحیه هارلم توسط سازمان (کانگرس تساوی حقوق نژادى)

مطالبه خود را پیش بر دند که ۹۰ فیصد ستاف تخنیکى فیلمهای که سیاه های تهیه می کنند باید نیکر باشند علاوه سناریوها را به يك انجمن سیاه پوستان سپردند تا آنها سناریو ها و آثار را مرور کرده نظریه بدهند .

تولید کنندگان فیلم (سوپر فلاى) يك مبلغ پول از ناحیه در آمده خود به آکادمی فیلم سیاهان هار لم پر داختند .

هدف ازین همه تلاش اینست که برای تهیه و چرخاندن فیلمهای سیاه پوستان سرمایه فراهم سازند و به این ترتیب صنعت فیلمسازی سیاه پوستان را بوجود آوردند سیاهان به آینه ای ضرورت دارند که در آن خود را ببینند و در آینده از طرف سفید پوستان برای آنها مزاحمت ایجاد نشود .

تولید کنندگان و رژیسور های سیاه پوست در صدد استند چنان فیلمهای تهیه کنند که عاید فراوان داشته و در نتیجه امکان مالی برای تهیه فیلمهای بیشتری فراهم گردد .

ران اونیل نویسنده سناریو و تولید کننده اصلی فیلم سوپر فلاى اکنون در صدد آنست تا يك فیلم دگر تهیه کند الكس هابی نویسنده بیو گرافی مالکم رهبر جنبش بلیک مسلم نیز باران اونیل همکارى دارد .

اکنون جو لیوس سناریو نویس سیاه پوست در صدد نوشتن سناریوی فیلمی میباشد بنام موشها همیشه خواب می بینند که روزی گر به را تنبیه کنند .

آل یاسر کیست؟

پیغمبر اسلام این وضع رقت آور شانرا دیده آنها را به ثواب بزرگ بشارت داده میگفتند. ای خاندان یاسر شما صبر کنید که موعود تان جنت است باوجود اینکه شکنجه و عذاب خاندان یاسر به اسلامشان پایدار مانده به عقیده واراده شان پایدار مانده چه آنها مطمئن بودند که دین اسلام دین حق است.

یاسر درین گرو دار وفات نموده خانمش «سبیه» در اثر حربه ابو جهل جام شهادت نوشید ووی نخستین شهید در اسلام بحساب میاید. گفار قریش عذاب شانرا به عمار شدت بخشیده به سینه اش سنگهای بزرگ را مانند ویک استخوانش را شکستند و درآب جاه غوطه زدند که نزدیک بود غرق شود ولی این همه شکنجه ها کو چکترین اثری در ایمان و اسلامش وارد نکرده بعقیده اش ثابت مانده.

۱- مبارزه عمار در اسلام
عمر درای سر گذشت طو لانی است که همه آن مملو از قهر مانی و ایستار در راه اسلام محسوب میشود اینک جندی از آن طور نمونه بیان میگرد.

۱- بخاطر حفظ دین دوبار هجرت نمود نخست زما نیکه پیغمبر اسلام به مسلمانان اجازه هجرت بحیثه دادند بخاطر اذیت گفار بد آنجا رفت و همچنین از نخستین مهاجرین بهدینت نیز بحساب میاید.

۲- در آبادی مسجد رسول خدا «ص» بهدینت منوره از صمیم قلب اشتراک نموده به شانه اش دو چند دیگران خشت حمل مینمود حتی بعضی مردم گفتند که «عمار امروز خودرا خواهد کشت» پیغمبر اسلام ازین گفتار وگر در اطلاع حاصل نموده از



دامتياز خوانند:

دانیس نشراتی موسسه

مسؤول مدیر:

حسین هدی

دفتر تيلفون: ۲۶۸۴۹

دکور تيلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

چاپ مدیر: طوران شاه شهیم

دارتباط اوخبرنگارانو مدیر:

روستا باختری

فوتو را پور تر: مصطفی (نعیم)

عکاس: محمد ظاهر

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۲۴۵الر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبسی ۴۵۰ افغانی

باسکتبال نسوان...

تیم های معارف بخود زحمت داده و خودرا به تکنیک های جدید آشنا ساخته و با مسایل تازه تری به بازی های خود ادامه دهند و تمرین و مشق زیادتو کرده تا بتوانند در مقابل تیم های پوهنتون ایستادگی کند و در راه بهتر شدن شرایط برای تمرین بکوشند تا استعداد های درخشان شان تبارز نموده و از آن استفاده نماید و تیم های پوهنتون، نباید با قهرمانی درین تورنمنت مغرور شده و در دیگر تورنمنت ها شایستگی خودرا از دست بدهند و همانطوریکه درین تورنمنت با قبول زحمات تمرین زیادتو نموده در بازی های آینده با زهم کوشیده و نمرات بیشتری بدست بیاورند و بازی خودرا نیز به وضع خوبتر و بهتر بسازند.

در اخیر مسابقات این تورنمنت جوایزی که متشکل از سه کپ و چند مدال سپورتنی بود به از طرف معاون پوهنتون به مستحقان آن داده شد.

کپ اول را تیم سرخ پوهنتون بدست آورد، کپ دوم را تیم آبی پوهنتون کماپی کرد و کپ سوم را تیم ج معارف حاصل نمود و همچنان به سینه های پنج نفر از اعضای هر سه تیم و سر تیم های الفوب مدال های ورزشی تعلق گردید.

ب - ورزش دوست

ورزشکاران نسوان با قهرمانان خواهند شد ولی در راه دایر شدن تورنمنت هامشکلاتی موجود است که مسؤلان ورزش آنرا چنین توضیح میکند: مشاوقتی تیم های معارف میخواهد تورنمنتی دایر کنند تیم های پوهنتون نمیتواند در آن اشتراک کنند زیرا رخصتی ده روزه تابستانی تیم های معارف علاوه به دایر نمودن تورنمنت دارند ولی درین فرصت رخصتی های پوهنتون است یعنی رخصتی یکماهه پوهنتون پنج روز بعد از ختم رخصتی معارف شروع میشود و همچنان در ماه های جوزا و سرطان اگر پوهنتون دایر نماید در آن وقت امتحانات معارف جریان دارد که وسیله عدم دایر شدن تورنمنت را بوجود می آورد ولی باید این مشکلات را ورزشکاران پوهنتون و معارف حل نموده و زمینه را برای دایر شدن چنین تورنمنت ها آماده سازند.

دایر شدن تورنمنت ها بالای تماشاگران نیز اثر گذارنده و برای اصلاح حرکات، سخنان آنها در جریان مسابقات کمک میکند چنانچه درین تورنمنت سخنان و پرزه گفتن های تماشاگران کمتر شده و کم تر ورزشکاران مسابقه را در دستر میدادند. اگر چند تورنمنت دیگر دایر گردد شاید این وضع تماشاگران تغییر کرده و با این مسابقات عادی گردید.

با دایر شدن تورنمنت های بعدی امید است

نامه به مدیر

هر فرد وطنخواه کوشوده شده است کوشش ماین باید باشد که تادرتام ساحه های حیاتی متکی بخود شویم و بدینوسیله به ارزو های جمهوریت جوان افغانستان جامه عمل بپوشم.

تجربه نشان داده که اکثر کشورهای که امروز صاحب دستگاہای بزرگ فلم گیری شده اند حتما زمانی را بیاد دارند که فلم تورییدی آنها نیز مانند امروز خریدار و علاقمندانداشته است.

پس عقیده من بحیثیت یک فرد علاقمند باعتلا و پیشرفت کشور اینست ماکه در مرحله خیلی ابتدائی تولید فلم قرار دار یم با ید مایوس نشویم و با پشت کار و بکار انداختن استعداد های جوان وطن

در این راه به موفقیت و کامیابی های چشم گیری نایل آئیم.

عبدالرزاق از کار ته ۳

دولتی مطبعه

موضوع مهمی که از همه بستر قابل توجه است موضوع تماشاچیان این فلم است که سالها زیر تاثیر فلم های مبتذل بیگانه بوده اند و بصورت تقلیدی از آنها در آمدند.

تاییر این فلم ها پلای جوانان باندازه زیاد است که حتی در صحبت و حرکات عادی نمایان است. توریید فلم های متبذل که روز بروز به تعداد آن افزوده شده میروند نه تنها از نظر اخلاق و اجتماع برای بینندگان آن مضر است، بلکه از نظر اقتصادی هم زیان های برای کشور مامیآورد زیرا پاتوریید این فلمها سالانه میبالغ هنگفتی اسعار خارجی از دست میدهیم، درست است که فلم های مادر مرحله اول نقاطضعیف بسیار دارد اما مطمئا در آینده از این نقایصی کاسته خواهد گردید.

وظیفه مقامات مسوول است که بکوشند تا این معایب رفع گردد. جمهوریت که در بر تو آن افق تازه از امیدها و ارزوها در راه پیشرفت و انکشاف کشور در ساحه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بروی

سرو شانه عمار بدست مبارک بلطف و نوازش خاک هایش را پاک نموده.

۳- عمار شرف صحبت رسول خدا «ص» را در زندگی بیشتر دانسته از اخلاق عالی پیغمبر اسلام آموخت و بسیاری از احادیث نبوی را حفظ نمود.

۴- با پیغمبر اسلام در اکثری از غزوات چون بدر احد، خندق و تبوک اشتراک ورزیده تا زمان وفات رسول خدا (ص) وفادار ماند.

«عمار در عهد خلفای راشدین»

عمار بعد از وفات رسول خدا (ص) همچنان باخلاص و جهاد در راه اسلام وفادار بوده در عهد ابوبکر صدیق (رض) با فوج مسلمانان که علیه مسلمیه کذاب و مرتدین اسلام می جنگیدند سهم گرفت. همچنان در جنگ یمامه اشتراک نموده که بعضی از اصحاب جهاد و شجاعتش را درین روز چنین حکایت میکنند که عمار ابن یاسر را در روز یمامه بالای سنگی دیدیم که به آواز بلند میغفت ای گروه مسلمانان من عمار بن یاسر هستم بسوی من بیایید، ما بسوی آن میگریستیم و چنان حمله میکرد که مانند آن دیده نشده بود. حضرت عمر (رض) چون از صدق ایمان و اخلاص عمار به دین اسلام مطلع بود او را بحیث والی کوفه تعیین نمودند.

همچنان حضرت عثمان بن عفان (رض) ویرا از میان جهل نفر اصحاب جهت اطلاع خواهشات ملت انتخاب نمود تا وی حقایق را بخلیفه بازگوید و هموی از جمله آن عده اصحابی است که بمصر فرستاده شده اند.

هنگامیکه عمار به سن ۹۳ سالگی رسید جنگ (صفین) میان حضرت علی و حضرت معاویه (رض) در گرفت وی با وجود کلانی سن و کبولت درین جنگ اشتراک نموده بهر طرف جولان میکرد و جنگ جوان را به جنگ تشویق می نمود و میگفت: جنت زیر سایه اطراف نیزه است امروز روز فیصله گسندنه بوده حضرت محمد (ص) و طرفدارانش از حق دفاع میکنند.

وی درین جنگ آنقدر شجاعت نشان داد که جام شهادت را نوشید و این حادثه در سال ۳۷ هجری بوقوع پیوست.

سیرت آل یاسر نزد مسلمانان به صبر و مجاهدت معروف بوده شدید ترین شکنجه و عذاب را در راه ایمان شان متحمل شدند ولی عقیده شانرا حفظ نموده کوچکترین خللی به اراده شان وارد نگردید.

همچنان شخص یاسر به اخلاص دین و پابندی به عقیده اش معروف بوده به مبادی تعالیه اسلام سخت ایستادگی داشت تا اینکه پیغمبر (ص) در باره اش فرمودند بعد ازین به این دوتن یعنی ابوبکر و عمر اقتدا نموده و روش عمار را انتخاب کنید.

کذا از سیرت وی واضح میشود که فامیل او خانزاده بسیار ناتوان بوده مادرش کتیز و پدش ارد ضعیف بوده است باوجود آنهم موق و منزلت شان در اسلام بالا رفته پیغمبر اسلام او را نیکو دانسته بخود قریب ساخته بخت مزده داد.

همچنان خلفای راشدین ویرا دوست داشته اعتماد کامل باو می نمودند و حتی حضرت عمر (رض) ویرا به مرتبه ولایت رسانید. این خود دلیل بر آنست که دین اسلام دین مساوات و عدالت بوده با ثروت، دارائی، فامیل امتیازی قابل نبوده ایمان و عمل صالح را اساس امتیاز و فضیلت قرار میدهد چنانچه خداوند «ج» گفته است به تحقیق مکرمتین و معزز ترین شما نزد خداوند بهرگز مکر ترین شما است.

در این دنیای پرماجرا هر روز هزاران حادثه اتفاق می افتد:



حریق، تصادم، زلزله و...

ما که در این دنیا زندگی میکنیم
آیا دارایی های ما بیمه نباشد؟

بیمه افغان

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**